

فمینیسم و حقوق کیفرک

علے پرندین

سرشناسه	: پرندين، علي، ۱۳۶۵ -
عنوان و نام پديدآور	: فمينيستم در حقوق كيفري/ علي پرندين.
مشخصات نشر	: سنندج: انتشارات علمي كالج، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهري	: ۱۳۰ص.
شابك	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۷۰-۰۲۹-۰
وضعيت فهرست نويسي	: فيبا
يادداشت	: كتابنامه.
موضوع	: جرم شناسي فمينيستي -- ايران
موضوع	: Feminist criminology -- Iran
موضوع	: زنان آزاديدهه -- وضع حقوقي و قوانين -- ايران
موضوع	: Abused women -- Legal status, laws, etc. -- Iran
موضوع	: تبعيض جنسي عليه زنان -- قوانين و مقررات -- ايران
موضوع	: Sex discrimination against women -- Law and legislation -- Iran
موضوع	: حقوق زن -- ايران
موضوع	: Women's rights -- Iran
موضوع	: زنان -- ايران -- خشونت عليه
موضوع	: Women -- Iran -- Violence against
موضوع	: زنان -- ايران -- جرايم عليه
موضوع	: Women -- Crimes against -- Iran
موضوع	: زنان -- وضع حقوقي و قوانين -- ايران
موضوع	: Women -- Legal status, laws, etc. -- Iran
رده بندي كنگره	: HV۰۳۰۳۹۶۶۰۱۳۹۶۶۰۳۰۸ف۴پ/
رده بندي ديويي	: ۳۶۴
شماره كتابشناسي ملي	: ۴۹۴۸۸۲۹



نام كتاب: فمينيستم و حقوق كيفري

مؤلف: علي پرندين

مدیر مسؤل: كيومرث كرباسي

طرح جلد و صفحه آرايي: حمزه خردمند

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

تيراز: ۱۰۰۰ جلد

قيمت: ۱۰۰۰۰۰۰۰ ريال

مرکز پخش: سنندج، سه راه ادب، مجتمع تجاري كردستان، طبقه همكف، واحد ۱۶۱ و ۱۶۲

انتشارات علمي كالج

تلفن: ۰۸۶-۳۲۲۹۱۰۸۶ و ۰۸۷-۳۳۲۳۵۷۹۶ - ۰۸۷ فکس: ۰۸۷-۳۲۲۳۷۲۳۷

تقدیم:

به جناب آقایان میثم رجبی و رامین زینلی که در

شمرسیدن این اثر مرایاری نمودند.

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۴	فصل اول :
۴	مفهوم و ماهیت فمینیسم
۵	مبحث اول : تعریف فمینیسم
۷	مبحث دوم : بررسی تاریخی فمینیسم
۷	گفتار اول : موج اول
۱۰	گفتار دوم : موج دوم
۱۱	گفتار سوم : موج سوم
۱۴	بند اول : فمینیسم لیبرال (موج اول)
۱۵	بند دوم : فمینیسم لیبرال (موج دوم)
۱۷	بند سوم : فمینیسم مارکسیست و خانواده
۱۹	بند چهارم : فمینیسم رادیکال و خانواده
۲۰	بند پنجم : مادری و تولید مثل
۲۳	گفتار دوم : برابری و تفاوت
۲۴	بند اول : برابری
۲۵	بند دوم : تاثیر لیبرالیسم در نظریه برابری
۲۶	بند سوم : انکار تفاوت ها و ساختگی دانستن
۲۶	بند چهارم : تاثیر لیبرالیسم در ساختگی دانستن تفاوت ها
۲۸	بند پنجم : نگاه تحقیر آمیز غرب به زنان
۳۱	بند ششم : تفاوت
۳۱	بند هفتم : تاکید بر صفات متمایز و ممتاز زنان
۳۲	بند هشتم : برابری، یعنی مردگرایی و نفی ویژگی های متعالی زنانه
۳۳	بند نهم : نقش ضرورت ویژگی های زنانه در جهت اصلاح جامعه
۳۴	بند دهم : لزوم حمایت قانون از زنان
۳۶	بند یازدهم : فمینیسم رادیکال و نظریه برابری یا تفاوت

۳۶.....	مبحث چهارم: وضعیت فمینیسم در ایران
۴۴.....	گفتار اول: راهبرها
۴۶.....	گفتار دوم: طلایه داران جنبش زنان
۵۹.....	گفتار سوم: زن ایرانی بعد از انقلاب اسلامی
۶۵.....	فصل دوم
۶۵.....	فمینیسم و جرم شناختی
۶۸.....	مبحث اول: مفهوم فمینیسم در جرم شناسی
۷۱.....	مبحث دوم: پیشینه فمینیسم در جرم شناسی
۷۵.....	مبحث سوم: جرم‌شناسی فمینیستی
۷۷.....	مبحث چهارم: انواع جرم شناسی فمینیستی
۷۸.....	گفتار اول: فمینیسم لیبرالی
۷۸.....	گفتار دوم: فمینیسم رادیکالی
۷۸.....	گفتار سوم: فمینیسم مارکسیستی
۷۹.....	گفتار چهارم: فمینیسم سوسیالیستی
۷۹.....	گفتار پنجم: فمینیسم فرهنگی
۸۰.....	گفتار ششم: نظریه‌های فمینیستی جدید
۸۴.....	مبحث پنجم: فمینیسم و سیاست جنایی افتراقی
۸۹.....	مبحث ششم: تأثیر فمینیسم بر حقوق زنان
۱.....	فصل سوم:
۱.....	حمایت زنان در حقوق کیفری ایران
۹۲.....	مبحث اول: زنان در قانون مجازات ۱۳۹۲
۹۲.....	گفتار دوم: سن مسئولیت کیفری دختران
۹۳.....	گفتار سوم: دیه افضاء یک گام مثبت به نفع زنان
۹۴.....	گفتار چهارم: مجازات تجاوز جنسی
۹۵.....	گفتار پنجم: اجرای حد رجم
۹۶.....	گفتار ششم: دفاع مشروع
۹۶.....	گفتار هفتم: دیه زن
۹۷.....	گفتار هشتم: قصاص به سبب سقط جنین

۹۸	گفتار نهم : بزهکاری زنان و مسئولیت کیفری
۱۰۲	مبحث دوم : تفاوت جنسیتی در مجازات
۱۰۳	گفتار اول : تفاوت در نوع و میزان مجازات
۱۰۳	بند اول : تفاوت در حد زنا
۱۰۳	الف : زناى به عنف
۱۰۴	ب : زنا با زن پدر
۱۰۵	ج : زنا با نابالغ
۱۰۶	د : زناى متأهل
۱۰۷	بند دوم : همجنس بازى
۱۰۸	بند سوم : حد قوادى
۱۰۹	بند چهارم : حد ارتداد
۱۱۰	گفتار دوم : تفاوت در معافیت از مجازات
۱۱۱	بند اول : پدر و معافیت از مجازات
۱۱۲	بند دوم : شوهر و معافیت از مجازات
۱۱۲	الف : معافیت از قصاص
۱۱۳	ب : معافیت از حد قذف
۱۱۴	گفتار سوم : تفاوت در اجرای مجازات
۱۱۴	بند اول : تأخیر در اجرای مجازات
۱۱۵	بند دوم : نقد و بررسی قوانین
۱۱۶	بند سوم: شیوه اجرای مجازات
۱۱۶	الف: اجرای حدود
۱۱۷	ب : اجرای قصاص
۱۲۰	فصل چهارم :
۱۲۰	نتیجه گیری
۱۲۱	نتیجه گیری:
۱۲۶	منابع :

مقدمه

واژه فمینیسم از ریشه *Feminine* گرفته شده است که در فرانسوی و آلمانی معادل *Feminin* به معنای زن یا جنس مونث است که خود از ریشه لاتینی *Femina* گرفته شده است.^۱ گفته شده واژه فمینیسم برای اولین بار در سال ۱۸۳۷ وارد زبان فرانسه شد^۲ و در جزوه ای با عنوان مرد - زن^۳ که در سال ۱۸۷۲ چاپ شد برای تشریح زنانی به کار رفت که به گونه ای مردانه رفتار می کنند.^۴ در زبان فارسی معادل هایی چون زن گرای، زن وری، زنانه نگری و آزادی خواهی زنان برای این واژه پیشنهاد شده است.^۵

گفتنی است تاریخ به کارگیری این واژه با تاریخ ظهور فمینیسم تفاوت دارد؛ چرا که واژه فمینیسم مدت ها پس از آغاز اعتراض زنان به کاررفت، حتی پس از آنکه واژه فمینیسم ساخته شد، باز هم بسیاری از کسانی که برای حقوق زنان مبارزه می کردند، خود را فمینیست نخواندند و صرفاً در همین اواخر است که استفاده از اصطلاح فمینیسم برای تمام گروه های مدافع حقوق زنان متداول شده است.^۶

فمینیسم تاریخ طولانی و پر فراز و نشیبی را از سرگذرانده است. تحولات تاریخی فمینیسم به نوعی با سیر تاریخی مغرب زمین به طور کلی تغییراتی که طی این زمان در زندگی زنان به طور خاص به وجود آمده است، مرتبط می باشد.

^۱ - Websters Encyclopedic unabridged dictionary p. ۷۰۸

^۲ - آندره میشل، فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان، ترجمه هما زنجانی زاده، ص ۱۱

^۳ - Homme- Feminine

^۴ - جین فرید من، فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر، ص ۶

^۵ - محمد رضا زیبایی نژاد، فمینیسم، فمینیسم و دانش های فمینیسمی، ص ۱۴

^۶ - جین فرید من، فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر، ص ۷-۸

مروری بر تاریخ غرب و شرایط زندگی زنان در طول آن، نشانگر بسترها و زمینه های شکل گیری جنبش فمینیسم، علل اوج گیری و یا افول فعالیت های فمینیستی در طول زمان و چگونگی شکل گیری گروه ها، گرایش ها و نظریات مختلف فمینیستی است که به طور کلی زمینه را برای شناختی همه جانبه از ماهیت فمینیسم فراهم می سازد؛ به همین جهت، در این روند این کتاب پس از ارائه تعریفی از فمینیسم، مطالعه وضعیت زنان قبل از رنسانس، بررسی عواملی که در قرن هفدهم و هجدهم تغییراتی را در شرایط زندگی زنان به وجود آورد و بستر را برای ظهور فمینیسم فراهم ساخت و سپس آشنایی با شرایط و زمینه های پدید آورنده گرایش ها و نظریات متعدد فمینیستی از قرن نوزده تا عصر حاضر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

بزه دیده شناسان فمینیسم معتقدند، جنسیت که انتظارات، نگرش و رفتارهای اجتماعی مرتبط بین زنان و مردان را سازمان دهی می کند و به عنوان زنانگی و مردانگی شناخته می شود، مرکز تشکیل زندگی اجتماعی تلقی می گردد. به عبارت دیگر جنسیت و روابط جنسیتی در رویکردهای ویژه و خاص خود، به نهادهای اجتماعی نظم می بخشد. به همین دلیل اگر بخواهیم هر نوع جنبه ای از زندگی اجتماعی، همچون بزه دیده شناسی را مطالعه کنیم، توجه به رویکردهای جنسیتی امر مهمی تلقی می گردد. به عنوان مثال باید پرسید که چگونه جایگاه جنسیت بر روی تعداد و نوع بزه دیده موثر است؟ آیا زنان و مردان به نسبت های مختلف، بزه کار و بزه دیده می شوند؟ احتمال اینکه قربانی جرایم مختلف شوند کم است یا زیاد؟ چگونه جنسیت بزه دیده، تصمیمات نهادهای نظام عدالت کیفری، همچون دادگاه را تحت تاثیر قرار می دهد؟ آنچه که در این اصل تعبیه شده این است که جنسیت بیش تر از اینکه امری طبیعی باشد، امری اجتماعی است. این انکار اجزاء بیولوژیکی جنسیت نمی باشد، بلکه جنسیت را از طریق توسعه و گسترش فعل و انفعالات پیچیده بین ساختار بیولوژیکی و فرهنگ به رسمیت می شناسد و ممکن است در طول زمان نسبت به فرصت ها و تجارب اجتماعی دگرگون شود و چون جنسیت به طور اجتماعی ایجاد می شود، به نوعی در دنیای امروز، ارزش اجتماعی جامعه تلقی می گردد. در جوامع امریکایی و همچنین در اکثر جوامع دنیا جنسیت «مردانگی» ارزشش بیش از جنسیت دیگر، یعنی «زنانگی» است. این تفاوت و ارزش گذاری نسبت به جنسیت ها، «تبعیض جنسیتی» نامیده می شود. بزه دیده شناسان فمینیست معتقدند که فهم و درک تبعیض جنسیتی، شالوده و اسلویی برای فهم ماهیت جنسیتی تجربیات بزه دیده گی و واکنش های رسمی و غیررسمی نسبت به بزه دیده گان است. بنابراین حل موضوع تبعیض جنسیتی و بزه دیده زایی ناشی از آن در حوزه تقنینی، معیار تعیین یک سیاست جنایی عدالت محور است؛ که در قالب نگاه افتراقی و ویژه خود، با شناسایی تبعیض ها در قوانین و

مصوبات کشورمان و رفع آنان، همراه با حمایت ابزارهای کیفری و غیرکیفری، نسبت به بزه‌دیدگان جنسیتی نمود پیدا می‌کند. از این‌رو بعد از شناسایی وجود تبعیض جنسیتی در جامعه، نوبت به حمایت و پیشگیری از بزه‌دیدگی جنسیت آسیب‌پذیر می‌رسد، که این مهم میسر نمی‌گردد، مگر با ارتباط بیشتر بین تحولات جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی فمینیسم با رویکردهای سیاست جنایی تقنینی کشورمان؛ بنابراین یکی از مهمترین مولفه‌هایی که جرم‌شناسی فمینیسم در جهت حمایت هرچه بیشتر جنسیت بزه‌دیده در حوزه تقنینی تلاش می‌کند، بحث جرائم و بزه‌دیدگی زنان است که منجر به تحولاتی اساسی در حوزه تقنینی بین‌المللی و داخلی کشورها شده است. قابل ذکر است که ادامه نابرابری‌های مربوط به جنسیت اجتماعی، باعث شد که سال ۱۹۷۵ میلادی به عنوان سال بین‌المللی زنان اعلام و اولین کنفرانس جهانی در مورد زنان برگزار گردد. از این تاریخ به بعد است که موجی از عدالت جنسیتی در حوزه سیاست جنایی تقنینی کشورهای غربی شکل می‌گیرد. همچنین خشونت علیه زنان، بعد از برگزاری کنفرانس حقوق بشر که در سال ۱۹۹۳ در شهر وین، کشور اتریش برگزار گردید، به یکی از مسایل مهم در سطح جهانی مبدل شد. باید گفت این کار نتیجه تلاش و مبارزات قوی جنبش بین‌المللی زنان و به ویژه جنبش فمینیسم بود، که جدیت و وسعت این مشکل را که یک مسئله خصوصی محسوب می‌شد، در سطح دنیا مطرح و سیاست جنایی بسیاری از کشورها در تمام زمینه‌ها را دستخوش تغییر کرد.

امید است با گردآوری مطالب این کتاب کمکی هر چند ناچیز به جامعه حقوقی کشور صورت پذیرفته باشد.

فصل اول :

مفهوم و ماهیت فمینیسم

مبحث اول : تعریف فمینیسم

مسائلی چون وجود گرایش های متکثر و متنوع فمینیستی، طرح مواضع برنامه ها و اهداف متفاوت- و حتی گاه تضاد- ارائه تعریفی واحد و منسجم از فمینیسم را دشوار و حتی غیر ممکن ساخته است، به گونه ای که اختلاف نظرهای زیادی در زمینه تعریف فمینیسم وجود دارد.^۷

عمده ترین دلیل این تنوع و تکثر در فمینیسم و در نتیجه اختلاف در تعریف فمینیسم، آن است که این مکتب از قلمرو و گستره نسبتاً وسیع (اروپای غربی و آمریکای شمالی) و از تاریخ نسبتاً طولانی ای برخوردار است که در این گستره زمانی و مکانی، مکاتب فلسفی، اجتماعی و سیاسی متعدد و متنوعی مانند لیبرالیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم، آگزیستانسیالیسم، پسامدرنیته و... پا گرفته است^۸ و ضرورت ها و مصلحت ها موجب آن شده که فمینیسم در بسیاری از موارد با این مکاتب همراه شود و از قابلیت نظری و عملی آنها در جهت اهداف خویش بهره

^۷ - در ادامه چند نمونه از تعاریف فمینیسم را از نظر می گذرانیم :

(الف) فمینیسم یا دفاع از حقوق زنان نهضتی اجتماعی است که هدف از آن احراز پایگاهی مساوی با مردان در زمینه های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای زنان است. (باقر ساروخانی، درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۲۸۱)

(ب) فرهنگ لغت وبر، فمینیسم را چنین تعریف می کند: «آیینی که طرفدار گسترش حقوق و نقش زن در جامعه است» (آندره مېشل فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان، ترجمه هما زنجانی زاده، ص ۱۱)

(ج) ماری لوئیز جانس، فمینیسم را مبارزه علیه سکسیسم می خواند.

(د) سیمون دوبوار هدف فمینیسم را رسیدن به خواسته های ویژه زنان می داند. (ب شباهنگ، ملاحظاتی پیرامون جنبش فمینیسم، بولتن مرجع فمینیسم، به کوشش مهدی مهریزی، ص ۱۱۹)

(ر) جین فلکس بر آن است که فمینیسم نظریه ای است که به تحلیل روابط جنسیت می پردازد. (حمیرا مشیرزاده. از جنبش تا نظریه اجتماعی ف تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۴۴۳-۴۴۴)

(ز) جورج ریترز معتقد است: «نظریه فمینیستی به یک شاخه پژوهشگری نوین در باره زنان اطلاق می شود که در صدد است نظامی فکری در باره زندگی بشر تدارک ببیند تا زنان را به عنوان شناخته و شناسا، عمل کننده و داننده مورد بررسی قرار دهد» (جورج ریترز، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۵۱۴)

^۸ - دلیل فوق شاید عمده ترین دلیل باشد اما تنها دلیل این تکثر نیست. دلیل دیگر این اختلاف را می توان ضعف پشتوانه فکری و نظری فمینیسم و لذا دست و پا زدن بین مکاتب مختلف برای این نقیصه دانست. چرگه وامگیری فمینیسم از مکاتب بشری، از دیدگاه برخی نقطه قوت فمینیسم در به کارگیری از فرصت ها و منابع موجود تلقی می شود.

جوید. بدیهی است این همراهی سبب گردیده است فمینیسم از مکاتب یاد شده تاثیر بگیرد و گرایش های متنوع فمینیستی مانند فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم سوسیالیستی، فمینیسم پسامدرن و شکل بگیرند.^۹

طولانی بودن نسبی تاریخ فمینیسم از جهت دیگری نیز به این تکثرات و در نتیجه دشواری ارائه تعریف واحد دامن زده است، به گونه ای که فمینیسم در مراحل اولیه با مراحل بعدی و سپس امروزی آن، ماهیتاً متفاوت است، برای نمونه فعالیت های فمینیستی از آغاز تا تاریخ ۱۹۲۰ میلادی را می توان در قالب جنبش یا نهضت اجتماعی تعریف کرد، اما از ۱۹۷۰ به بعد، فمینیست ها بیشتر به عرصه نظریه پردازی و فرهنگ وارد شدند و فمینیسم رنگ و بوی نظریه اجتماعی به خود گرفت.^{۱۰}

صرف نظر از تمام این اختلافات، تنها هسته و محور مشترکی که می توان بین گرایش های مختلف فمینیستی در نظر گرفت عبارت است از اعتراض نسبت به آنچه تبعیض علیه زنان نامیده می شود و تلاش برای ارتقاء و بهبود وضعیت آنان.

ورای این هسته مشترک، فمینیست ها در مورد همه چیز از جمله اینکه علت این تبعیض چیست؟ از ناحیه چه کسانی است؟ عاملان یا غیر عاملان؟ بیشتر در حوزه خانواده است یا جامعه؟ راهکار مبارزه با آن چیست؟ و ده ها موضوع دیگر اختلافات قابل توجهی دارند.

^۹ - ر.ک به ریک ویلفورد، فمینیسم مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م. قائد، ص ۲۹

^{۱۰} - در تلاش برای دستیابی به تعریفی از فمینیسم می توان جای گیری فمینیسم در دسته بندی ها و مقوله های علوم اجتماعی و سیاسی از جمله جنبش، نظریه، مکتب و یا فلسفه را بررسی کرد. اگر جنبش را کوشش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک یا تأمین هدف مشترک از طریق عمل جمعی خارج از حوزه نهادهای رسمی که باعث تغییر قوانین می شود. (آنتونی گیدنز، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۳۷۲-۶۷۱) تعریف می کنیم فمینیسم را خصوصاً از اواسط قرن نوزده تا اوایل قرن بیستم می توان در ردیف جنبش های اجتماعی جا داد.

مبحث دوم: بررسی تاریخی فمینیسم

همان گونه که اشاره شد تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ای در طول تاریخ دنیای غرب در زندگی فردی، اجتماعی و حتی خانوادگی زنان تاثیر مستقیم داشته است. مطالعه تاریخ این تحولات و دگرگونی ها در جوامع مغرب زمین و به تبع آن در زندگی زنان، تصویر واقع بینانه تری از ریشه ها و علل ظهور فمینیسم ارائه می دهد که می تواند در ریشه یابی نظریات و عملکرد فمینیست ها موثر باشد.

در مورد سرگذشت فمینیسم معمولا سه دوره تاریخی ذکر می-شود که به موج اول، موج دوم و موج سوم معروف شده است.

گفتار اول: موج اول

برخی شروع موج اول فمینیسم را که به «جنبش حق رای» معروف شد، از سال ۱۷۹۲ (زمان انتشار مقاله-ای از نویسنده انگلیسی به نام ماری ولستون کرافت، با عنوان «دادخواستی برای زنان») دانسته اند. این کتاب که علیه ژان ژاک روسو و موضع انقلاب فرانسه و بورژوازی کشورهای که دختران را از برابری منع می کرد نوشته شده بود، زمینه های طرح مباحث حقوق زنان را پس از انقلاب فرانسه در کشورهای غربی بیش از پیش فراهم کرد^{۱۱}

در انگلستان، به سال ۱۸۲۵م نخستین بیانیه در دفاع از اعلامیه حقوق و وظایف زنان (که در آن از باز شدن درهای مشاغل عمومی به روی زنان) با امضای ویلیام تامسون انتشار یافت. در فرانسه، اعلامیه حقوق و وظایف زنان که در آن باز شدن درهای مشاغل عمومی به روی زنان مطالبه شده بود توسط مجله زنان (۱۸۴۸-۱۸۳۸) منتشر شد. در دهه ۱۸۴۰، جنبش حقوق زنان در ایالات متحده آمریکا با پیمان آبشار سنکا (۱۸۴۸) آغاز شد و دستاورد آن اعلامیه «احساسات» بود که در این اعلامیه ستمدیدی تاریخی زنان، آزادی و برابری زنان در عرصه های اقتصادی، آموزشی، اجتماعی و سیاسی تاکید می کرد، که در اعلامیه استقلال آمریکا انعکاس یافت. این گردهمایی را شروع سازماندهی مستقل زنان بر اساس منافع خاص خودشان می دانند. در پی آن الیزابت کدی استاتن، انجمن ملی حق رای زنان را تاسیس کرد. بریتانیا از دهه ۱۸۴۰م به بعد شاهد پدید آمدن جنبش های حق رای زنان بود.

^{۱۱}زیبایی نژاد، محمدرضا، «درآمدی بر فمینیسم»، فمینیسم و دانش های فمینیستی: ترجمه، تحلیل و نقد مجموعه دایره المعارف روتلیج، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۴.

به هر صورت، گسترش جنبش زنان در نیمه قرن نوزدهم سبب شده است که بسیاری، آغاز موج اول را نیمه قرن ۱۹ بدانند.^{۱۲} در نیمه دهه ۱۸۸۰م برخی ایالت های آمریکا به زنان حق رای دادند اما انگلستان به عنوان اولین کشور غربی در سال ۱۹۱۸م و پس از او آمریکا در سال ۱۹۲۰م حق رای زنان را به رسمیت شناختند.^{۱۳}

سال های میان ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ را سال های فترت جنبش فمینیستی می دانند. دست یابی زنان به حق رای در کشورهای مرجعی که در آنها جنبش های فمینیستی شکل گرفته و هدایت می شد و وقوع جنگ جهانی دوم از علل رکود این جنبش ها بود.

سیمون دوبوار فیلسوف فرانسوی در کتاب جنس دوم که به سال ۱۹۴۹ منتشر شد شکاف و فترت بین موج اول و دوم جنبش فمینیسم را پر کرد. او در این کتاب به کاوش و تعمق در «دیگر بودن» زنان پرداخت. دوبوار در این اثر سوال «زن چیست؟» را مطرح کرد.^{۱۴} او که از تحلیل های موجود از کمتری زنان نسبت به مردان ناراضی بود درباره پاسخ های محدودی که ماتریالیسم تاریخی و روانکاوی به این پرسش ارائه کرده اند، کاوش کرد و مدعی شد که هر دو پاسخ، مصادره به مطلوب است. انگلس در کتاب منشاء خانواده می نویسد نهاد مالکیت خصوصی به بردگی زنان منجر می شود ولی علت آن را بیان نمی کند. فروید نیز که به بیان تفاوت های جنسی می پردازد، نمی تواند تبیین کند که چه ارزیابی قبلی از «مرد بودن» باعث مغرور کردن پسران به داشتن آلت رجولیت شده و موجب شده تا دختران برای نداشتن این عضو جنسی اهمیت خاصی قائل شوند. برای تبیین ستم وارد بر زنان که خود آنها نیز در این ستم شرکت دارند، کافی نیست صرفا به مقولات اقتصادی یا الگوهای رشد روانشناسی متوسل شویم که پیشاپیش با ارزیابی هایی آمیخته است که نیروی جنس مذکر را شکل می دهد. آنچه لازم است نظریه ای است بر اساس پویایی خودآگاهی، که عمیق تر از عوامل فیزیولوژیک، عوامل روانی یا عوامل اقتصادی باشد و بتواند در مورد رفتارهای بسیار متنوعی که به انقیاد زنان کمک می کند، عادلانه قضاوت کند.^{۱۵}

^{۱۲} مشیرزاده، حمیرا، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تهران: شیرازه، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۵۱؛ فمینیسم، (جین فریدمن) ص ۱۰؛ رویترز، جرج، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ص ۶۶۶.

^{۱۳} «درآمدی بر فمینیسم»، ص ۱۷؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی، ص ۶۴.

^{۱۴} «فمینیسم» (ریک ویلفورد)، ص ۵۱-۵۰؛ باقری، خسرو، مبانی فلسفی فمینیسم، تهران: دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۳۲؛ آلیس واتکینز، سوزان و دیگران، قدم اول: فمینیسم، ترجمه: زیبا جلالی نائینی، تهران: شیرازه، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۰۰.

^{۱۵} گیمز، سوزان «فمینیسم» ترجمه: عباس یزدانی، فمینیسم و دانش های فمینیستی: ترجمه، تحلیل و نقد مجموعه دایره المعارف روتلیج، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۹۳-۹۲.

دوبوار معتقد است خودآگاهی هر انسانی با مواجهه با جهان و دیگر موجودات مشخص می شود که از آن به «دیگری» تعبیر می شود. از این رو خودآگاهی مرد به خودش حاصل نمی شود مگر اینکه به دیگرآگاهی بینجامد. بنابراین مرد دنیا را تحت عنوان ثنویت درک می کند. این ثنویت ابتدا ویژگی جنسیتی ندارد اما چون زن با مرد که تحت عنوان «خویشتن» مطرح است تفاوت دارد، لذا زن در طبقه «دیگری» جای گرفته و تمامی طبیعت بیگانه و «دیگر» در وجود زن خلاصه می شود. دوبوار در ادامه نتیجه می گیرد که این تقابل و جای گیری زن به عنوان «دیگری» موجب تقابل بین زن و مرد شده و وجود زن به عنوان «دیگری» تهدید و خطری برای خودآگاهی مرد به حساب می آید زیرا خودآگاهی مرد به محض اینکه در صدد آشکار کردن و ابراز خود و رسیدن به خودآگاهی مطلق برآید، دیگری او را محدود کرده و انکارش می کند در حالیکه هر خودآگاهی ای می خواهد به تنهایی خود را عامل حکمفرما قرار دهد و با به بردگی کشاندن «دیگری» به خود کمال بخشد. لذا مرد سعی می کند بر طبیعت چیره شود و آن را به خود اختصاص دهد. ولی طبیعت به تنهایی نمی تواند مرد را ارضاء کند زیرا خودآگاهی ندارد. از این رو به نظر دوبوار «دیگری» بودن واقعی، همان «دیگری» بودن خودآگاهی جدا از خودآگاهی مرد و مانند خود اوست. (که همانند خودآگاهی زن است) لذا مرد می کوشد با حکمفرمایی بر زن و به بردگی کشاندن او به خود کمال بخشیده و به خودآگاهی کامل برسد.^{۱۶}

دوبوار می گوید خودآگاهی جنس مذکر از طریق زن به این نزاع خاتمه می دهد زیرا زنان همچون مردان دارای این خودآگاهی هستند که می توانند مردان را عوض کنند. ولی با وجود این به خود اجازه می دهند که تحت سلطه مردان باشند. مردان با تملک زنان قادر می شوند تا خودآگاهی آنان را بدون نابود کردن کنترل کنند و دیدگاهی را تحمل کنند که تهدید غیرقابل تحمل ندارد

چرا زنان چنین موضعی می گیرند؟ و چرا سعی نمی کنند بر مردان مسلط شوند؟ او می گوید که این رفتارها، هم توسط مردان ابقاء می شود و هم توسط زنان [زیرا از طرفی] مردان انفعال زنانه را تشویق می کنند و برای آن مزد و اجر قائلند و [از دیگر سو] زنان خود به سلطه طلبی مردان کمک می کنند که این [همکاری زنان با مردان در سلطه طلبی] نمونه ای از باورهای غلط است. اگر کسی اجازه دهد با او مثل یک شی بی جان برخورد شود، در واقع به خاطر گزینش های خود از درک وجودش بازمانده و از طرح پرزحمت آزاد شدن طفره رفته است در آن صورت

«^{۱۶} فمینیسم» (سوزان گیمز)، ص ۹۳، دوبوار، سیمون، جنس دوم، ترجمه: قاسم صنعوی، تهران: طوس، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۲۲ و

زنان چگونه می توانند خود را آزاد سازند؟ دوبوار برای آنکه زنان، خودآگاهی دیگران نباشند پیشنهاد می کند که زنان نقش همسری و مادری را (که در این نقش ها به سهولت به شی بی جان تبدیل می شوند) رها کنند و با کار کردن، با مردان رقابت نمایند، به محض آنکه آنها شهامت و قاطعیت لازم برای آزادی را تجربه کنند، تصویرها از آنچه زن باید باشد عوض خواهد شد و زنان و مردان راه های رفتار یکسان با یکدیگر را خواهند یافت.

یکی از عمیق ترین تاثیرات دوبوار بر فلسفه فمینیستی اصرار وی بر این نکته است که زنان در همه جوانب زندگی شان تحت سلطه اند. فقدان نسبی آزادی در مورد زنان صرفاً به حقوق مدنی یا نقش های خاص مادری و همسری محدود نیست هرچند این عوامل نیز به عدم آزادی آنها کمک می کند بلکه آنها توسط «همه مدنیت» با مجموعه ارزش گذاری ها و رفتارهای اجتماعی که درک ما از زن و مرد و مذکر و مونث را به وجود می آورد در جایگاه پست تری قرار می گیرند. دوبوار در بیان مشهورش می گوید: «هیچ کس زن به دنیا نمی آید بلکه زن می شود.» در حقیقت وی معتقد است رفتارهای اجتماعی باعث می شوند بعضی انسان ها از نظر جنسیت با بعضی دیگر متفاوت دانسته شوند و همین رفتارهای اجتماعی، باعث ارزش و اهمیت دادن به این تفاوتها می شود. زن شدن فرایندی تاریخی و فرهنگی است که هرگز کامل نشده است.

هرچند دوبوار همواره وجود تفاوت هایی را بین زنان و مردان روا می دارد که ناشی از تمایزات بدنی آنها و تاثیر این تمایزات بر احساس آنهاست، با وجود این معتقد است که زنان به طور فطری و طبیعی چیز واحدی نیستند. بنابراین هیچ محدودیت مشخصی برای آنچه آنها ممکن است بشوند، وجود ندارد.

گفتار دوم : موج دوم

دهه ۱۹۶۰ آغاز خیزش جدیدی است که به موج دوم فمینیستی معروف شده است. دهه ۶۰ قرن بیستم دهه اول جنبش های تند اجتماعی و شکل-گیری نظریه های جدید فلسفی جدید بود که هر یک به گونه ای تاثیر خود را بر شکل گیری نظریه های فمینیستی به ویژه از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳ آشکار می ساختند.

آنچه موج دوم را از موج اول متمایز می سازد تاکید بر نقد فرهنگی و نظریه های فرهنگی است. در این مورد تمام جنبه های شناختی و نمادین از جمله زبان، برداشت ها و آگاهی های عمومی، فلسفه، هنر، علم، رفتارهای اجتماعی و حتی نوع پوشش نقادی شد و تمامی این حوزه ها عرصه مبارزه فمینیستی قلمداد شد.

موج دوم فمینیستی به عنوان یک نظریه مطرح شد و با پی گیری فمینیست ها از اوایل دهه ۱۹۷۰، مطالعات زنان به برنامه های درسی دانشگاه ها و کالج ها راه یافت و به عنوان شاخه آکادمیک جنبش آزادی بخش زنان مطرح گردید.

طرفداران موج دوم می کوشیدند تا تحلیل وضعیت زنان، علل فرودستی و وضعیت آرمانی آنان و نیز راهبردهای خود را در قالب نظریه های عام و جهان شمول ارائه دهند.

گفتار سوم : موج سوم

از نیمه ۱۹۷۰-۱۹۹۰ زمینه های ظهور موج سوم فمینیسم شکل گرفت که بیش از هر چیز وامدار تحولات نظام سرمایه داری، مطرح شدن پست مدرنیسم و عکس العمل های ناشی از تندروی و یک جانبه نگری موج دومی ها بود به گونه ای که امروزه بسیاری از طرفداران گرایش های موج دوم از منتقدان آن شمرده می شوند.

چند ویژگی مهم، موج سوم را از موج دوم جدا می کند که مهم ترین آنها تاکید بر تفاوت هاست، به گونه ای که برخی تلاش برای پاسخ به معضل تفاوت را ویژگی اصلی موج سوم دانسته اند. مساله تفاوت، هم از سوی گروه های مختلف زنان، از جمله رنگین پوست ها و زنان آمریکای لاتین (که موج دوم را به دلیل نادیده گرفتن مشکلات خاص گروه های مختلف زنان و توجه خاص به مسائل زنان سفیدپوست طبقه متوسط، نقد می کردند) و هم از سوی پست مدرنیست ها مطرح گردید. پست مدرنیست ها بر سه امر خط بطلان کشیدند: ۱- ارائه تصویری جوهری، لایتغیر و یکپارچه از زن؛ ۲- ارائه تبیین های فراگیر و فارغ از زمینه های

زمانی و مکانی در مورد پدرسالاری و ۳- ارائه راهبردهای عام و جهان شمول. از نگاه آنان هر اقدامی برای ارائه نظریه واحد فمینیستی محکوم به شکست است. آنان معتقدند به تعداد گروه ها و اصناف بلکه به ازاء هر فرد، یک پروژه ی فمینیستی وجود دارد.

موج سوم اگرچه در مقام عمل جنبش فمینیستی را با بحران مواجه می سازد اما در مقام نظر، گامی به پیش شمرده می شود. حرکت به سمت تولیدات نظری و نقد شاخه های مختلف علوم، از ویژگی های دیگر موج سوم است.^{۱۷}

^{۱۷} بشیریه، حسین، «نظریه های فرهنگی در فمینیسم»، زنان فردا، ش ۱، ص ۵۲؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی، ص ۳۶۹ و ۵۱۶؛ رشیدیان، عبدالکریم، از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ص ۶۹۶-۶۴۶.

مبحث سوم : آموزه های فمینیسمی

گفتار اول : خانواده و مادری

یکی از موضوعاتی که از آغاز فعالیت جنبش فمینیستی تاکنون همواره مورد توجه، مطالعه و بررسی فمینیست ها بوده، بحث خانواده است. نقش تعیین کننده خانواده در زندگی عملی و روزانه زنان سبب شده است نظریه پردازان فمینیستی نتوانند بدون اظهار نظر در باب مسائل مطرح در این موضوع، از کنار آن می گذرند بحث خانواده در نظریات فمینیستی از مباحث بگذرند؛ به همین دلیل بحث خانواده در نظریات فمینیستی از مباحث اختلافی و به شدت مورد منازعه به شمار می رود.

عواملی که باعث توجه بیشتر فمینیست ها به مبحث خانواده شده، این است که اولاً خانواده محل و مظهر تفکیک نقش هاست و مهم ترین معیار و ملاکی که تفکیک وظایف و مسئولیت های خانوادگی بر اساس آن صورت می گیرد جنسیت است.^{۱۸} ثانیاً خانواده منشاء مهمترین نقش زنان یعنی مادری است. لذا بحث خانواده و مادری به هم گره خورده است. دیگر اینکه بیشتر فعالیت ها و کارهای زنان در عرصه خانواده صورت می گیرد؛ به عبارت دیگر بعضی از فمینیست ها از آن جهت به بحث خانواده اهمیت می دهند که خانه و خانواده را محل کار زنان می دانند؛ از سوی دیگر خانواده محل زاد و ولد و تولید مثل است؛ مباحث مربوط به تولید مثل و در قدم بعد تربیت فرزندان و تزریق خصوصیات جنسیتی به آنان، برای نظریه پردازان فمینیسم حائز اهمیت است.

علاوه بر این، از نظر فمینیست ها تفکیک در دوحوزه عمومی و خصوصی از دیر باز سبب غفلت اندیشمندان و کارشناسان نسبت به مسائل حوزه خصوصی، یعنی خانواده شد؛ لذا مسائل مطرح در این حوزه باید مورد بازبینی و موشکافی قرارگیرد. در این رویکرد دیدگاه ها و نظراتی که در عرف و فرهنگ عامه در باب خانواده و مادری وجود داشت بی تاثیر نبود و فمینیست ها را وا داشت تا به این مسئله توجه بیشتری نشان دهند.

به طور کلی دو رویکرد متفاوت نسبت به خانواده و مادی بین فمینیست ها وجود دارد: رویکرد اول با اصل خانواده موافق است اما خواهان اصلاحاتی در آن می باشد. رویکرد دوم اساساً با نهاد خانواده مخالف و خواهان براندازی آن می باشد. عین این دو رویکرد در مسئله مادری نیز به چشم می خورد.

^{۱۸} - پاملا ابوت، و کلر والاس، جامعه شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، ص ۱۱۴-۱۱۵؛ و مگی هام، و سارا گمبل؛ فرهنگ

نظریه های فمینیستی، ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، ص ۱۵۲

در هر یک از دو رویکرد تحلیل‌هایی در مورد منافع و مضرات خانواده و مادری برای زنان، راه کارهایی برای اصلاح یا براندازی آن دو، مباحثی در مورد ریشه‌های خانواده و بررسی تاریخی در مورد مادری و دیگر مباحث وجود دارد که در ادامه بحث، ابتدا رویکرد گرایش‌های فمینیستی نسبت به مسئله خانواده مورد توجه قرار می‌گیرد و سپس به بحث مادری و تولید مثل به بحث جداگانه اشاره خواهد شد.

بند اول: فمینیسم لیبرال (موج اول)

انتقاد به خانواده و ازدواج از همان اوایل آغاز فعالیت‌های فمینیستی در بین فمینیست‌ها رواج داشت. نخستین نشانه‌های این بحث در میان نظریات فمینیست‌های لیبرال دیده می‌شود. از اواخر قرن هیجده و اوایل قرن نوزده دیدگاه‌های مختلفی در مورد ازدواج و خانواده اظهار می‌شد که برخی از آنها کاملاً مخالف ازدواج و تشکیل خانواده بود. از جمله ایزادورا دانکن از جوانی تصمیم گرفته بود علیه ازدواج بجنگد و این جنگ را مترادف با مبارزه در راه رهایی زنان می‌دید^{۱۹}؛ اما اکثریت فمینیست‌ها لیبرال گرچه انتقاداتی جدی به نهاد خانواده داشتند و گاه آن را ابزار اصلی ستم بر زنان، نهادی ناعادلانه و در جهت انقیاد و فرودستی زنان می‌دانستند، اما مایل به براندازی آن نبودند و صرفاً بر لزوم اعمال صلاحاتی در آن تاکید می‌کردند. بسیاری از این فمینیست‌ها رفتار مردان در خانواده را ظالمانه می‌دانستند و بر از دست رفتن استقلال اقتصادی و حتی هویت فردی زن پس از ازدواج معترض بودند؛ اما اصل ازدواج را به عنوان نهادی مقدس و حافظ عفت عمومی تصدیق می‌کردند.^{۲۰}

ولستون کرافت، محدودیت در خانه و محرمیت از آزادی و فرصت‌های اجتماعی را عامل اصلی فرودستی زنان می‌دانست^{۲۱} و معتقد بود: اگر این محرومیت و محدودیت‌ها بر چیده شود، زنان نیز قادر به فکر و عمل عقلانی خواهند بود. او هیچ مخالفتی با اصل ازدواج و خانواده نداشت و ازدواج و مادر شدن را جزو سرشت زنان می‌دانست؛ اما اصرار داشت بقولانند: دسترسی زنان به امکانات شهروندی و در نتیجه استقلال و رشد عقلانی

^{۱۹} - حمیرا مشیر زاده - از جنبش تا نظریه اجتماعی تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۷۵

^{۲۰} - همان، ص ۷۵

^{۲۱} - حسین بستان، (نجفی)، نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، ص ۴۲، به نقل از

آنان، باعث می شود زنان وظیفه اداره خانه را از روی عقل و با کفایت انجام دهند و همسران و مادران شایسته تری باشند.^{۲۲} کرافت همچنین، اشتغال زنان را محدود به زنانی می کرد که تصمیم به ازدواج ندارند.^{۲۳}

جان استوارت میل علی‌رغم انتقاداتی که به تفکیک نقش ها داشت و بر لزوم برخورداری زنان از فرصت های حوزه عمومی تاکید می کرد، پیش بینی می کرد زنان متاهل وظایف همسری و مادری را ترجیح می دهند.^{۲۴} هریت تیلور نیز طی مقالاتی راجع به ازدواج، خواستار لغو قوانین مربوط به ازدواج شد.^{۲۵}

بند دوم : فمینیسم لیبرال (موج دوم)

توجه به مسائل خانواده در گرایش های فمینیستی موج دوم، از جمله فمینیسم لیبرال، شدت گرفت. جسی برنارد^{۲۶} اولین جامعه شناسی بود که مسئله جنسیت در خانواده را به عنوان موضوعی جامعه شناختی مورد بحث قرار داد. او در کتاب آینده زنشویی (۱۹۸۲) تصویری جدید از نهاد زنشویی ارائه داد. او بیان داشت که گرچه این نهاد برای جامعه آمریکایی به معنای یک نوع همزیستی برابانه میان زن و شوهر است، اما هر یک از زن و مرد، پس از ازدواج، موقعیت های متفاوتی پیدا می کنند. به نظر برنارد در هر ازدواج، دو نوع زنشویی وجود دارد: «یکی زنشویی مرد که او طی آن با وجود اعتقاد به مقید بودن و قبول بار مسئولیت های خانوادگی از اختیارات ناشی از هنجارهای اجتماعی برخوردار می شود که عبارتند از: اقتدار، استقلال و حق برخورداری از خدمات خانگی، عاطفی و جنسی همسرش، دیگری زنشویی زن که او طی آن، اعتقاد فرهنگی، به برخورداری از مواهب زنشویی را تصدیق می کند. ضمن آنکه از بی قدرتی و وابستگی، الزام به ارائه خدمات خانگی، عاطفی و جنسی و محرومیت تدریجی از موقعیتی که پیش از ازدواج به عنوان یک دختر جوان و مستقل داشت رنج می برد».^{۲۷}

^{۲۲} - ریک ویلفورد؛ فمینیسم، مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م قائد، ص ۳۵۸

^{۲۳} - همان ص ۳۵۹

^{۲۴} - همان

^{۲۵} - مگی هام، سارا گمبل، فرهنگ نظریه های فمینیستی، ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، ص ۴۳۸

^{۲۶} - Jessie Bernard

^{۲۷} - جورج ریترز، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۴۷۶

اما چنانچه در باره نظر ملی لیبرال ها در باب خانواده و ازدواج گفته شد، برنارد علیرغم تمام بدی هایی که معتقد است ازدواج برای زنان به دنبال می آورد، خواستار اصلاحات در نهاد زناشویی است و نه براندازی آن.^{۲۸}

بتی فریدن در کتاب رمز و راز مونث (۱۹۶۳) منشاء فرودستی زنان را سنت ها و ارزش های فرهنگی ای دانست که نقش زنان را در خانه مورد ستایش و تقویت قرار می دهند و نقش سنتی همسر و مادر را برای سعادت زن کافی می دانند.^{۲۹}

اما فضای رادیکال موج دوم و نظریات بعضی از گرایش های فمینیستی که شرح آن خواهد آمد مبنی بر لزوم نابودی نهاد خانواده، ازدواج و حتی مادری و به رسمیت شناخته شدن عشق آزاد، سبب واکنش بعضی از فمینیست های لیبرال و میانه رو، از جمله بتی فریدن، جرمین گریر (۱۹۳۹) و جین بتکه الشتین در جهت دفاع از خانواده گردید که گاه از این جریان به عنوان « فمینیسم خانواده گرا » یاد می شود.

کتاب دوم فریدن تحت عنوان مرحله دوم، جریانات فمینیستی مذکور را به انکار واقعیت های رابطه زیست شناختی زنان و مردان و همچنین افکار واقعیت های مربوط به جنسیت زنان، مادری و وابستگی های خانوادگی محکوم می کند.^{۳۰}

جرمین گریر^{۳۱} نیز مانند فریدن در طول زمان مواضع متفاوتی از خود نشان داد. او در کتاب خواجه مونث (۱۹۷۱) به مخالفت با ازدواج تک همسری و خانواده هسته ای پرداخت و در عوض از خانواده ریشه ای و احیای نیروی جنسی در زنان دفاع نمود^{۳۲}، اما در سال ۱۹۸۴ در کتاب جنسیت و سرنوشت،^{۳۳} به دفاع از خانواده پرداخت

^{۲۸} - همان

^{۲۹} - ر.ک به : حسین بستان(نجفی) تابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، ص ۴۲ به نقل از ، Rosemaria Tong, Feminist Thought p. ۲۲-۲۳ ریک ویلفورد، فمینیسم مقدمه ای بر ایدئولوژی سیاسی، ترجمه م. قائد ، ص ۳۶۸-۳۶۹ مگی هام و ساراگمبل، فرهنگ نظریه های فمینیستی ، ترجمه فیروز مهاجر، ص ۱۷۷-۱۷۸

^{۳۰} - ریک ویلفورد، فمینیسم مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م. قائد، ص ۳۷۹ به نقل از :

Betty Friedan . the second stage p. ۵۱

^{۳۱} - Germaine Greer

^{۳۲} - خانواده هسته ای (Unclear Family) مرد، زن و فرزندان را در بر می گیرد، در برابر خانواده گسترده یا ریشه ای (Stem family/ Extended family) که برادران ، خواهران زن و شوهر و مادربزرگ و پدر بزرگ و نوه ها در آن همزیستی می کنند) ریک ولفورد، فمینیسم، مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م. قائد، ص ۳۷۸

^{۳۳} -Sex and destiny

و با اعتراض به نظریات افراطی فمینیسم رادیکال خانواده هسته ای را یکی از شکل های ارتباطی دانست که در آن نیازهای عاطفی زنان برآورده می شود.^{۳۴}

الشتین،^{۳۵} در کتاب مرد عمومی، زن خصوصی^{۳۶} (۱۹۸۱) به تلاش فمینیست های رادیکال برای سیاسی کردن زندگی خصوصی حمله می کند و ضمن دفاع از زندگی خصوصی، مادر بودن را فعالیتی پیچیده، غنی، چند رویه، پر زحمت، و شادی آفرین می داند که زیستی، طبیعی، اجتماعی، نمادین و عاطفی است.^{۳۷}

بند سوم : فمینیسم مارکسیست و خانواده

رویکرد فمینیسم مارکسیست و خانواده نسبت به فمینیسم لیبرال کاملاً متفاوت است. در فمینیسم مارکسیست نقش نظام خانواده، نتیجه و ثمره نوعی نابرابری و ستم در جامعه تلقی می شود.

این گروه از فمینیست ها معتقدند: خانواده هسته ای با تمام سنت ها و فرهنگ هایی که برای آن تعریف می شود، نهادی است که صرفاً در جهت تامین منافع نظام سرمایه داری ساخته شده است و در حقیقت ریشه طبیعی ندارد.

از این منظر خانواده زنان را تحت انقیاد در می آورد به این صورت که زنان در خانواده مجبورند بیشتر اوقات خود را به کارهایی چون اداره امور خانه و مراقبت از شوهر و فرزندان اختصاص دهند بدون آنکه در قبال این همه کار، دستمزدی دریافت کنند، بدین ترتیب وابستگی اقتصادی زنان به مردان فرایندی است که در خانواده شکل می گیرد و منشاء سایر محرومیت ها و عقب ماندگی های زنان می شود.

به طور کلی رویکرد این گرایش فمینیستی به خانواده، ناشی از نظریات مارکس و انگلس درباره خانواده است و کتاب منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت اثر انگلس را می توان منشور فمینیست های مارکسیستی در باب خانواده دانست.

^{۳۴} - ریک ولفورد، فمینیسم، مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م. قائد، ص ۳۷۷-۳۷۸

^{۳۵} -Jean Bethke Elshtain

^{۳۶} - public man, private woman

^{۳۷} - ریک ولفورد، فمینیسم، مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م. قائد، ص ۳۸۰ به نقل از :

Jean Bethke Elshtain Public Man Private Woman , Woman in social and political thought p. ۲۴۳

انگلس خانواده را مخلوق سیستم اجتماعی و انعکاسی از فرهنگ می داند؛ لذا ادوار زندگی بشر را به سه دوره تقسیم می کند و برای هر دوره، نوع به خصوصی از ازدواج را تعریف می کند:

۱- ازدواج گروهی برای دوره توحش؛

۲- ازدواج یارگیری براتی دوره بربریت؛

۳- تک همسری به انضمام فحشا برای دوره تمدن.^{۳۸}

انگلس می گوید: بنابر نظریات مارکس در عصرهای اولیه، ازدواج میان همخون ها روان داشت، یعنی عموزادگان و بچه های خاله و دایی و عمه، خواهر و برادر دانسته می شوند و دقیقاً به دلیل خواهر و برادر بودن، همه شوهران و زنان یکدیگر بودند. در این ازدواج های گروهی، نسب با مادر مشخص می شد و اداره امور خانه مانند تهیه غذا به وسیله مرد، صنعتی عمومی و اجتماعات ضروری تلقی می شد. با شیوع و گسترش دامپروری، مالکیت به وجود آمد و پس از آن نسب از مادر به پدر منتقل شد؛ چرا که تنها راه توارث مردان بودند. مارکس این مرحله را شکست تاریخی جنس مؤنث می دانست؛ چرا که برای تضمین حق وراثت و پدری، حکومت و اقتدار مرد برای زن ازدواج یافت و ازدواج تک همسری شکل گرفت.^{۳۹} انگلس بر این باور است که تک همسری به هیچ وجه، ثمره عشق جنسی فردی نبود؛ زیرا ازدواج مصلحتی بود و این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود؛ یعنی بر غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که به طور طبیعی به وجود آمده بود.

یونانیان آشکارا فرمانروایی مرد در خانواده تولد فرزندان می توانستند بدون تغییر متعلق به او وارث ثروت او باشند را تنها هدف های تک همسری می شمردند. بدین ترتیب تک همسری به صورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، به مثابه اعلام تضاد بین جنس ها به شدتی که تاکنون در اعصار ما قبل تاریخ سابقه نداشته است، ظاهر می شود. در این نوع ازدواج، اداره امور خانه خصلت عمومی خود را از دست داد و دیگر امری نبود که مربوط به جامعه باشد، بلکه خدمتی خصوصی شد. زن، اولین خدمتکار خانگی گشت و از شرکت در تولید اجتماعی بیرون رانده شد و انگلس تصریح می کند: خانواده نوین، مبتنی بر بردگی خانگی آشکار یا

^{۳۸} - فردریک انگلس، منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ترجمه مسعود احمد زاده، ج ۲، ص ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۸

^{۳۹} - همان، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۸۴، ۸۵، ۱۰۶

پنهان زن است. او معتقد است: با از بین رفتن برتری اقتصادی مرد (در نتیجه تحولات اقتصادی) برتری مرد در ازدواج نیز از بین می رود.^{۴۰}

بند چهارم: فمینیسم رادیکال و خانواده

بحث از خانواده در فمینیسم رادیکال، به اوج خود می رسد. بر خلاف فمینیسم لیبرال که نگاهی نسبتاً حاشیه ای به مسئله خانواده داشت و بر خلاف فمینیسم مارکسیست که خانواده را بازتاب نظام اقتصادی می دانست - که مردان مالک، به اقتضای مصالح اقتصادی آن را ساخته بودند- رادیکال ها مرد را دشمن اصلی و خانواده را ابزار اصلی ستم مردان بر زنان از طریق بردگی جنسی و مادری اجباری می دانند.

در این دیدگاه ازدواج نهادی است که انقیاد مستمر زنان را به لحاظ اقتصادی، مالی، حقوقی، سیاسی و عاطفی استمرار می بخشد. در خانواده هسته ای مردان، زنان و کودکان، را دارایی خود می دانند. این مردان هستند که از روابط قدرت در درون خانواده سود می برند و خانواده برای آنها منشاء رضایت روانی است. خانواده هم علت و هم معلول کم ارج کردن زنان است.

بدین ترتیب، رادیکال ها منکر تکامل بخشی ازدواج و زندگی خانوادگی و مفید بودن آن برای زنان می شوند. سیمون دوبوار در کتاب جنس دوم به تفصیل، مضرات ازدواج برای زنان را برمی شمارد و در آخر نتیجه می گیرد: ازدواج تقریباً همیشه زن را نابود می کند.^{۴۱}

آن اکللی با یادآوری سخن لنین که گفته بود: زمانی که نیمی از جمعیت در آشپزخانه اسیر شده اند، هیچ ملتی نمی تواند آزاد باشد، راه آزادی زنان را در این سه دستورالعمل خلاصه می کند:

۱- نقش زن خانه دار باید منسوخ گردد؛

۲- خانواده باید منسوخ گردد؛

۳- نقش های جنسیتی باید به طور کلی منسوخ شوند^{۴۲}؛

^{۴۰} همان؛ ص ۹۵، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۷

^{۴۱} - سیمون دوبوار، جنس دوم، ترجمه قاسم صنعوی، ج ۲، ص ۲۷۴ و ۳۳۵

^{۴۲} - حسین بستان (نجفی) نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، ص ۱۰۸ به نقل از: ،

به گفته وی تنها موهبت خانواده برای زنان، کارآموزی در نقش زن خانه دار است. به این دلیل، منسوخ شدن این نقش، مستلزم منسوخ شدن خانواده و جایگزین شدن مناسباتی بازتر و انعطاف تر پذیرتر است؛ نه مرد معیل، زن خانه دار و کودکان وابسته، بلکه افرادی که در یک رابطه صمیمی اختیاری در کنار هم و در فضایی زندگی می کنند که به هر یک از آنها اجازه می دهد سرنوشت جداگانه خود را دریابند.^{۴۳}

بدین ترتیب در فمینیسم رادیکال، طلاق امری مثبت و در جهت رهایی فردی از نهاد ازدواج تلقی می شود و جدایی طلبی یعنی دوری از هر گونه رابطه با مردان به دلیل دشمنی و شررات ذاتی آنها، راهکاری کلی برای رهایی معرفی می گردد.^{۴۴}

کیت ملیت نیز راهکار انقلاب جنسی را پیشنهاد نمود. این انقلاب به معنای پایان ازدواج تک همسری و ایدئولوژی مادری است که پرورش کودکان به صورت دسته جمعی، جای خانواده خصوصی را خواهد گرفت. مشخصه دیگر این انقلاب، آزادی عمل و انتخاب در روابط زناشویی، چه با جنس مخالف و چه هم جنس خواهی بود.^{۴۵}

بند پنجم : مادری و تولید مثل

گفته شد که یکی از دلایل اهمیت بحث خانواده برای فمینیست ها آن است که مهمترین نقش زنان، یعنی مادری درون خانواده شکل می گیرد. رویکرد فمینیسم لیبرال و رادیکال به بحث مادری به تبع بحث خانواده متفاوت است. به طور کلی می توان گفت که فمینیسم لیبرال اصل مادری را می پذیرد و در آن هیچ بحث و مناقشه ای ندارد، اما تاکید می کند که مادری باید جزء اختیارات زنان باشد و به مادران تحمیل نشود؛ لذا حق سقط جنین و حق کنترل باروری به منظور حفظ حقوق فردی زنان، مطالبه می شود؛ بنابراین لیبرال ها هر گونه اعمال کنترل مردان یا دولت در این حق فردی زنان را نفی می کنند.^{۴۶}

^{۴۳} - همان، به نقل از :

Ann Oakley, *Woman work: the Housewife, Past and Present* p. ۲۳۶

^{۴۴} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظر به اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۲۸۴-۲۸۵

^{۴۵} - حسین بستان (نجفی) نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، ص ۱۰۹

^{۴۶} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظر به اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۲۸۶-۲۸۷

رادیکال ها گر چه در مطالبه حق سقط جنین و کنترل ابروری با لیبرال ها هم صدا هستند، اما در اصل مسئله مادری با آنها اختلاف اساسی دارند و نقش مادری را منشاء ستم و فرودستی زنان می دانند.

سیمون دوبوار از جمله کسانی است که معتقد است: کنترل باروری و سقط جنین قانونی به زن اجازه خواهد داد که مادر شدن های خود را آزادانه به عهده بگیرد.^{۴۷} اما دیدگاه او به بارداری و مادری کاملاً منفی است. او معتقد است: مردان با تقدیس و ارزش گذاری بارداری و مادری، این نقش ها و مسئولیت ها را زنان تحمیل می کنند و از سوی دیگر سعی می کنند با ترویج نظریه ها ای در مورد گزینه مادری قبول مسئولیت های ناشی از مادری را برای زنان طبیعی جلوه دهند.

از نظر دوبوار مادری سرنوشتی است که فیزیولوژی زن برای او رقم زده است؛ اما جامعه انسانی هرگز به دست طبیعت سپرده نشده است. او امکانات کنترل جمعیت و سقط جنین را ابزاری برای فرار زنان از مادری می داند. دوبوار کنترل جمعیت و سقط جنین را ابزاری برای فرار زنان از مادری می داند. دوبوار در کتاب جنس دوم اظهار کرده است: «گزینه مادری وجود ندارد و این کلمه در هیچ موردی برای نوع انسانی به کاربرده نمی شود» وی در ادامه به تشریح بیماری ها و مشکلات روانی ای می پردازد که معمولاً مادران گرفتار آن می شوند و بدبینی دوبوار نسبت به بارداری و مادری در گفته هایش کاملاً پیداست: بارداری ماجرای غم انگیزی است که در زن، بین خودش و خودش صورت می گیرد. چنین قسمتی از پیکر اوست و نیز انگلی است که از او بهره برداری می کند و زن که در دام های طبیعت گرفتار آمده، گیاه و جانور است، انباری از ژلاتین است، ماشین جوجه کشی است.^{۴۸}

ان اکلی برلوزوم تفکیک به دو نوع مادری تاکید می کند:

۱- مادری زیست شناختی، به معنای رشد جنین انسان در بدن زن ،

۲- مادری اجتماعی به معنای مراقبت پس از تولد کودک، شیر دهی و ...

اکلی معتقد است: این واقعیت که طبیعت فرایند شکل گیری و رشد جنین انسان و سپس تغذیه آن را در بدن زن تعبیه نموده است، نباید باعث شود وظیفه مراقبت و پرورش دادن نوزاد انسان به عهده زن قرار گیرد. به نظر اکلی

^{۴۷} - سیمون دوبوار، جنس دوم، ترجمه قاسم صنعوی، ج ۲، ص ۲۴۳، ۳۵۶، ۳۸۳، ۳۸۷-۳۹۲

^{۴۸} - همان، ص ۳۶۳

بزرگ کردن کودک که در دنیای معاصر به مسئولیت پیچیده برای زنان تبدیل شده است، مسئله ای تاریخی و اجتماعی و لذا قابل تغییر است؛ بنابراین باید این مسئولیت از عهده زنان برداشته شود.^{۴۹}

اکلی معتقد است مردان با اشاعه اصولی چون نیاز طولانی مدت کودکان به مادر نه پدر، نقش خطیر مادران در شکل گیری هویت و تربیت کودکان به عنوان وظیفه ای خطیر و پر مسئولیت برای زنان، همواره می کوشند زنان را به کودکان گره بزنند.^{۵۰}

کیت میلتن نیز خواهان براندازی نقش مادری و پرورش کودکان به دست مردان یا نهادهای اجتماعی است؛^{۵۱} همچنین بعضی از رادیکال ها رهایی زنان را در گرو رهایی از مادری زیست شناختی می دانند. فایر استون ریشه فرودستی و تمام بدبختی های زنان را در این می داند که طبیعت، قابلیت و ظرفیت و پرورش و رشد جنین را در جسم او قرار داده است. او باروری را وضعیت غیر انسانی^{۵۲} و مادری را ضد آزادی زنان^{۵۳} ارزیابی می کند. از نظر او با پیشرفت تکنولوژی، دیگر دلیلی برای باروری و مادری زنان باقی نمی ماند و این نقش باید به آزمایشگاه ها سپرده شود.^{۵۴}

بر خلاف فایر استون که تکنولوژی باروری های آزمایشگاهی را کلید آزادی زنان می دانست بعضی از فمینیست ها با نگرانی و سوءظن زیادی به این تکنولوژی ها نمی نگرند. این فمینیست ها معتقدند مردان با تسلط بر علم پزشکی و دور نگه داشتن زنان از آن، توانستند بر فرایند تولید مثلی زن تسلط یابند. از این منظر ظرفیت

^{۴۹} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظر به اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۲۸۵

^{۵۰} - حسین بستان (نجفی) نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، ص ۱۰۸ به نقل از

- Ann Oakley, *Woman work: the Housewife, Past and Present* p.۶۷-۶۸

^{۵۱} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظر به اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۲۸۳ و حسین بستان (نجفی) نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، ص ۱۰۹

^{۵۲} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظر به اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۲۸۳ و حسین بستان (نجفی) نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، ص ۲۸۷.

^{۵۳} - مگی هام و سارا گمبل، فرهنگ نظریه های فمینیستی، ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، ص ۲۹۰-۲۹۱

^{۵۴} - آرای فایر استون، در فصل گرایش ها، ذیل عنوان شخصیت ها و آثار فمینیسم رادیکال آمده است.

خاص تولید مثلی زن و مادری برای زن قدرتی ایجاد می کند که مردان از آن بی بهره اند و لذا از آن هراس دارند و در نتیجه می خواهند این قدرت زنان را تحت کنترل خود در آورند.^{۵۵} ادرین ریچ از دو جنبه به مادری می نگرد:

۱- تجربه مادری که برای زنان لذت بخش و قدرت آفرین است؛

۲- نهاد اجتماعی مادری که علت و ریشه کنترل مردان و سرکوب زنان در موقعیت های اجتماعی، سیاسی و . . . بوده است.

او معتقد است: کنترل مذکر بر زایمان و مادری، مادری را به بستری ستم خیز برای زنان بدل کرده است در حالی که مادری خود امری مثبت است.^{۵۶}

در این راستا بعضی از فمینیست ها باروری های آزمایشگاهی را هم ادامه کنترل مردان بر قدرت مادری زنان قلمداد میکنند. برای مثال جانسیس ریموند (۱۹۸۵) معتقد است: تکنولوژی های مربوط به تولید مثل جدید وسیله ای است برای مردان، تا نه تنها کنترل روی تولید مثل که خود تولید مثل را هم از دست زنان خارج کنند.^{۵۷}

گفتار دوم: برابری و تفاوت^{۵۸}

به حقیقت می توان گفت: محور تمام نظریات فمینیستی، بحث برابری و تفاوت است. رویکرد های متفاوتی که گرایش های متعدد فمینیستی در موضوعات ریشه های فرودستی زنان، وضعیت آرمانی و راهکار ها اتخاذ میکنند، بستگی به پاسخی دارد که به این سوال می دهند: آیا زن و مردن انسان هایی برابرند؟ بنابراین باید با آنها به گونه ای یکسان و برابر برخورد کرد یا اینکه متفاوت اند و لذا در خور برخورد متفاوت می باشند؟

این سؤال همواره ذهن فمینیست ها را به خود مشغول کرده است و هیچ گاه نتوانسته اند در مورد آن به توافق برسند. از جمله عللی که توافق فمینیست ها بر مسئله برابری و تفاوت را مشکل ساخته، گستردگی این مبحث است. در این بحث فمینیست ها مجبورند در برابر انبوهی از سوالات موضع خودشان را مشخص کنند.

^{۵۵} - جین فرید من، فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر، ص ۱۱۴

^{۵۶} - همان، ص ۱۱۴-۱۱۵

^{۵۷} - همان، ص ۱۱۷

^{۵۸} - Equality and deifference

بعضی از این سوالات عبارتند از: آیا زن و مرد انسان هایی کاملاً برابر و یکسانند؟ اگر پاسخ مثبت است پس علت این همه تفاوت وظایف و نقش ها، تفاوت در رفتارها، احساسات، علایق، سلیقه ها، واکنش ها، توانایی ها گرایش ها چیست؟ گذشته از اینها مسئله تفاوت های ظاهری و بیولوژیکی و ظرفیت های متفاوت تولید مثلی دو جنس را چگونه می توان تحلیل نمود؟

اگر ایده آل جامعه انسانی برابری زن و مرد است، این برابری از چه راهی میسر می شود و دیگر اینکه آیا آرمان برابری در همه عرصه های زندگی بشر باید اعمال شود یا در بعضی از عرصه ها، و در این صورت این عرصه ها کدامند؟

از سوی دیگر اگر زن و مرد انسان هایی متفاوت اند، این تفاوت در چه حد و در چه زمینه ها و مواردی است؟ آیا تفاوت ها بار ارزشی دارند و یکی از دو جنس را برتر از دیگری می سازد؟ برخورد قانون با این تفاوت ها چگونه می باشد؟

طبیعی است که اتفاق نظر بر این مسائل پیچیده برای نظریه های فمینیستی که هر کدام بستر، گرایش و تاریخ خاصی به خود را داشتند، حاصل نمی شود؛ لذا سؤال همیشگی فمینیست ها از نابرابری یا تساوی به تعبیر فریدمن به معضل ابدی فمینیسم^{۵۹} تبدیل شود.

مشکل دیگری که این اتفاق نظر را برای فمینیست ها سخت تر ساخت، و عوارض و نتایجی بود که در اثر اتخاذ هر یک از این دو رویکرد (برابری یا تفاوت) گریبان گیر آنها می شد؛ لذا هر گروه برای فرار از آنها به طرف دیگر پناه می برد که البته از عوارض طرف دیگر نیز در امان نبود.

بخش پیش رو در صدد آن است که شکل گیری دو نظریه برابری و تفاوت در موج اول فمینیسم و علت گرایش فمینیست ها به هر یک از این دو نظریه و سپس مراحل رشد و تغییر این دو نظریه را مورد مطالعه قرار می دهد.

بند اول : برابری

دو اصل و شاخصه مهم نظریه برابری تاکید بر برابری زن و مرد و انکار تفاوت های دو جنس است. مطالعات نشان می دهد اصل برابری زن و مرد مستقیماً تحت تاثیر آموزه های لیبرالیسم و آرای بزرگان روشنگری، خصوصاً

^{۵۹} - جین فریدمن، فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر، ص ۱۷

دکارت شکل گرفته است و موضعی که فمینیست ها قائل به برابری در مورد تفاوت های دو جنس اتخاذ کرده اند ناشی از آموزه های برابری طلبانه لیبرالیسم و نگاه تحقیر آمیز فرهنگ غرب به تفاوت های زنان است.

بند دوم : تاثیر لیبرالیسم در نظریه برابری

چنانکه که گذشت^{۶۰} از آنجا که اولین جریانات فمینیستی در بستر لیبرالیسم شکل گرفت، شعار برابری به تبع آموزه های لیبرالی، مورد توجه فمینیست ها قرار گرفت. ضمن آنکه در فضایی که فمینیسم لیبرال در آن شکل گرفت، عقل و خرد بشری گوهر بی بدیلی بود که با توانایی ها و قابلیت های گسترده ای که برای آن تصور می شد، تنها ملاک شرف انسان و برتری او نسبت به سایر موجودات تلقی می گردید.

لیبرالیسم نیز مدعی شد بشر به دلیل برخورداری از این موهبت ممتاز، در خور احترام و اکرام و شایسته حقوق بسیاری است.

طرز فکر جدید دیگری که شالوده فرهنگ آن زمان را تحت تاثیر قرارداد، از آموزه های فلسفی دکارت برخاست. دکارت که پدر فلسفه و عنصر جدید خوانده می شود، نظریات جدیدی را ارائه داد که در تاریخ تفکر فلسفی غرب موثر واقع شد، از جمله آنها دوگانه انگاری نفس و بدن بود. او انسان را متشکل از دو جوهر متمایز و مستقل نفس و بدن می دانست که گر چه با هم در ارتباط اند، اما هیچ تاثیری در یکدیگر ندارند.^{۶۱}

یکی از نتایج و لوازم اعتقاد به دوگانه انگاری دکارت این بود که اگر جسم، هیچ گونه تاثیری بر نفس و عقل ندارد، پس تفاوت های جسمانی (رنگ پوست، نژاد، ملیت و از جمله جنسیت) هیچ تاثیری در توانایی عقلی انسان ها نخواهد داشت؛ لذا دکارت در آغاز کتاب گفتار در روش مدعی شد: « میان مردم، عقل از همه چیز بهتر تقسیم شده است..... عقل و خرد در همه یکسان است».^{۶۲}

^{۶۰} - ر.ک به: بخش تاریخ و گرایش های فمینیسم کتاب حاضر

^{۶۱} - محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ص ۱۴۰

^{۶۲} - همان، ص ۶۰۱. البته دکارت در ادامه توضیح می دهد: اختلاف آراء ناشی از روش های مختلفی است که افراد در به کارگیری قوه عقل در پیش می گیرند و تاکید می کنند: نظریات و افکار باطل و اشتباه ناشی از روش های نادرست در به کارگیری این قوه است.

فمینیست ها با جمع بندی بین آموزه لیبرالی حقوق طبیعی افراد بر مبنای بهره مندی از عقل و آموزه دکارتی برابری عقل در تمام انسان ها قائل به برابری عقلی زنان با مردان و لذا خواهان منزلت و حقوقی برابر با مردان شدند.

بند سوم : انکار تفاوت ها و ساختگی دانستن

فمینیست ها پس از اتخاذ رویکرد برابری خواهانه، مجبور بودند موضع خود را در مورد تفاوت های موجود بین دو جنس مشخص کنند. در این مرحله فمینیست های پیرو این دیدگاه، منکر هر گونه تفاوت اصیل و جوهری بین زن و مرد شدند و تفاوت های موجود را ساخته و پرداخته فرهنگ، آداب و رسوم، روش های تربیتی متفاوت و به طور خلاصه ساختگی و مصنوعی دانستند.

اما چرا فمینیست ها منکر تفاوت ها شدند و آنها را ساختگی دانستند؟ ریشه های این بحث را باید هم در آموزه های لیبرال و روشنفکری و هم در نگاه تحقیر آمیز تاریخی فرهنگ غرب به تفاوت های زنان جستجو کرد.

بند چهارم : تاثیر لیبرالیسم در ساختگی دانستن تفاوت ها

چنانکه گفتیم، در عصر روشنفکری و ترویج لیبرالیسم این عقیده شکل گرفت که عقل به صورت تمام و کمال در همه افراد وجود دارد؛ اما در این مسئله هم تاکید شد که عقل برای رشد و تکامل و به فعلیت رسیدن استعداد ها و توانایی هایش باید تحت آموزش قرار بگیرد و تنها به واسطه آموزش است که عقل، روش صحیح تفکر و اندیشیدن را خواهد آموخت.^{۶۳}

بحث دیگری که در همین راستا توسط بعضی از اندیشمندان عصر روشنگری مطرح شد، بحث لوح سفید بود.^{۶۴} این اندیشمندان مدعی شدند ذهن انسان در بدون تولید چون لوح سفیدی است که از هر گونه اندیشه و باور خالی است؛ هیچ باور ذاتی و اصیلی وجود ندارد و تنها از راه آموزش (از ناحیه فرهنگ، آداب و رسوم، مذهب و

^{۶۳} - آنتونی آریلاستر، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، ص ۱۹۳

^{۶۴} - Table rase

مانند آنها) است که باورها و بینش های مختلف، لوح ذهن را پر می کند لذا از راه آموزش می توان تمام باورها را تغییر داد.^{۶۵}

در نتیجه این آموزه ها بود که هواداران حقوق زنان در آن زمان مانند جان استوارت میل^{۶۶} و کندرسه^{۶۷} صفات، استعداد ها و توانای های متفاوتی که جامعه به زنان نسبت می داد را غیر اصیل، غیر ذاتی و محصول آموزش های غلط و متفاوت نهادهای اجتماعی و یا محرومیت زنان از آموزش های درست و برابر دانستند.

مارکی کندرسه چهره برجسته لیبرال فرانسوی در مقاله ای با عنوان قبول حق شهروندی برای زنان (۱۷۹۰) خطاب به مخالفان حقوق زنان نوشت: یک تفاوت طبیعی بین زن و مرد به من نشان دهید که بتواند آن را منطقاً مبنایی برای محرومیت از یک حق به شمار آورد. او همچنین معتقد بود: توانایی های زنان بر اثر آموزش کم مایه و عامیانه ای که برای بانوان جوان مناسب قلمداد می شود سرکوب می شود از تکامل باز می ماند.^{۶۸}

جان استوارت میل در کتاب انقیاد زنان نابرابری حقوق زن و مرد را با تمدن دید ناسازگار دانست. از نظر او این نوع نابرابری ناشی از اصل برتری قوی تر است که نوع بشر، در بخش اعظم زندگی خود حتی زمانی که داعیه دار تمدن و پیشرفت بوده آن را سر لوحه رفتار خود قرار داده است. میل موقعیت زنان را حاصل نوع آموزش و پرورش آنان می داند که در این نوع آموزش اخلاقیات مرسوم به زنان می آموزد وظیفه زن این است که برای دیگران زندگی کند، تمام وجودش را در محبت متجلی سازد، تسلیم و سربزیر باشد، از خود اراده ای نداشته باشد و اختیار خود را یکسره در دستان توانمند یک مرد قرار دهد.^{۶۹}

میل در جایگاه اندیشمندی لیبرال خاطر نشان می سازد: کسانی که زنان را از آزادی و حقوق که به حق برای مردان، جایز دانسته شده است محروم می کنند در حقیقت با دو فرض بدیهی به تعارض برخاسته اند زیرا هم با آزادی مخالفت می کنند و هم تبعیض را مقبول می شمارند.^{۷۰}

^{۶۵} - آنتونی آریلاستر، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، ص ۲۸۹-۲۹۰

^{۶۶} - John Stewart Mill

^{۶۷} - Marquis de Condorcet

^{۶۸} - آنتونی آریلاستر، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، ص ۲۹۰ و ۳۶۴

^{۶۹} - جان استوارت میل، انقیاد زنان، ترجمه علاء الدین طباطبایی، ص ۸، ۱۰، ۲۳

^{۷۰} - همان، ص ۳

مری ولستون کرافت نیز که از نظریه برابری طرفداری میکرد در کتاب مشهورش استیفای حقوق زنان، ذهن را لوح سفیدی دانست که با آموزش و پرورش پر می شود و از همین اصل نتیجه گرفت زنان نیز محصول شرایطی هستند که در آن پرورش یافته اند. او همچنین تحت تاثیر نظریه یکسانی عقل در همه انسانها این سوال را مطرح می کند که وقتی زن و مرد در عقل برابرند، چه کسی حق ریاست، داوری و فرماندهی را به مردان واگذار کرده است؟^{۷۱}

بند پنجم : نگاه تحقیر آمیز غرب به زنان

مطالعه آرای اندیشمندان بزرگ غرب از دوران باستان گرفته تا عصر روشنگری و حتی پس از آن نشانگر نگاه به شدت تحقیرآمیز آنان به زنان است، چه اینکه مذمت، سرزنش، بدگویی، تحقیر و حتی گاه احساس نفرتی که در سخنان مردان اندیشمند پر آوازه غرب در مورد زنان دیده می شود حقیقتاً حیرت انگیز و قابل تامل است . در ادامه این دیدگاه سقراط فیلسوف بزرگ یونانی وجود زن را بزرگترین منشاء انحطاط بشریت می دانست. فیثاغورث دیگر دانشمند یونانی معتقد بود اصلی خوب وجود دارد که نظم، نور و مرد را آفریده است و اصلی بد که آشوب، تیرگی و زن را آفریده است. همچنین ارسطو بر این باور بود که زن چیزی نیست مگر مرد ناکام، خطای طبیعت و حاصل نقشی در آفرینش^{۷۲}. به عقیده ارسطو طبیعت آنجا که از آفریدن مرد ناتوان است زن را می آفریند. زنان و بندگان بنا بر طبیعت محکوم به اسارت هستند و به هیچ وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند^{۷۳}. در سال ۵۶۸ میلادی در فرانسه کنفرانسی برای رسیدگی به این موضوع برگزار شد که آیا زن انسان است یا خیر؟ توماس آکویناس پر آوازه ترین دانشمند مسیحی در قرون وسطی نیز بر این اعتقاد بود که زن با نخستین مقصود طبیعت یعنی کمال جویی منطبق نیست، بلکه با دومین مقصود طبیعت یعنی گنبدگی، بدشکلی و فرتوطی انطباق دارد^{۷۴}.

^{۷۱} - آنتونی آریلاستر، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، ص ۸۷، ۱۲۷، ۱۴۲

^{۷۲} - بنوات گری، زنان ار دید مردان، ترجمه محمد جعفر پوینده، ص ۷، ۴۵ و ۴۷

^{۷۳} - ویل دورانت، لذات فلسفه، پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر، ترجمه عباس زریاب، ص ۱۴۸

^{۷۴} - بنوات گری، زنان ار دید مردان، ترجمه محمد جعفر پوینده، ص ۸ و ۵۷

به گفته تیچمن در نوشته های اندیشمندان مختلف از جمله ارسطو، شوپنهاور، فروید، اتوینگر، و . . . نیز این شکل از تفکر عجیب وجود دارد که زنان، مردان غیر عادی، بچه گانه، بیمار یا عقیم هستند.^{۷۵} بحث محوری تقابل های دو دویی در فرهنگ غرب و گنجاندن زنان هم ردیف با پستی، ظلمت، عدم، جهل. چیزهایی از این دست^{۷۶}. نیز شاهدی مهم در این امر است. بدیهی است افکار متفکران هر جامعه ای هم تحت تاثیر فرهنگ جامعه و هم به نوبه خود فرهنگ ساز است، یعنی این دید منفی و تحقیر آمیز به گونه ای مشترک و همیشگی در جوامع مغرب زمین وجود داشته است.

بنابراین در جوامع غرب زنان به دلیل تفاوتی که با مردان داشتند، همواره مورد تحقیر مردان قرار می گرفتند، به بیان دیگر تفاوت امری خنثی نبود بلکه بار ارزشی منفی داشت، از سوی دیگر این دید منفی تنها در عرصه ذهن و فکر مردان باقی نمی ماند، بلکه به عرصه عین و عمل نیز کشیده می شد؛ مثلاً از نظر مردان زنان به دلیل ضعف قوای جسمانی و فکری روحیه انفعالی و احساساتی و تفاوت های زیست شناختی ای که داشتند، از انجام امور خطیر سیاسی، اجتماعی و مدیریتی عاجز و ناتوان تشخیص داده می شدند و تنها انجام امور خانه، مراقبت و اداره انواع خدمات به شوهر و فرزندان وظیفه زن تلقی می شد.

برای مثال ژان ژاک روسو که از مدعیان نامدار آزادی و برابری و حقوق فردی در قرن هیجده است با صراحت تمام زنان را به دلیل تفاوت هایی که با مردان خصوصاً در خرد ورزی دارند مستحق حقوق طبیعی نمی دانست^{۷۷} او مانند دیگر بزرگان روشنگری، آموزش را برای پرورش خرد مردان لازم می دانست و نه برای زنان. روسو در کتاب جدید و مشهورش امیل، آموزش و پرورش، که در آن اساس آموزش و پرورش جدید را پی ریزی کرد، تاکید نمود: دختران باید آموزش داده شوند تا با صفاتی چون ملایمت، بردباری، اطاعت و گذشت فراوان بار بیابند. همه این ها به خاطر آن است که زنان باید منحصرأً برای مردان پرورش یابند.^{۷۸}

روسو تصریح می کند: «زن فقط برای مرد وجود دارد؛ یعنی برای این خلق شده است که پسند او واقع شود و از او اطاعت نماید. این اقتضای طبیعت است»^{۷۹}.

^{۷۵} - جنی تیچمن ، فلسفه به زبان ساده ، ترجمه اسماعیل سعادتی خنجر ، ص ۲۴۷

^{۷۶} - بحث تقابل های دو دویی به تفصیل در بحث فمینیسم پسا مدرن آمد .

^{۷۷} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم ، ص ۱۱

^{۷۸} - ژان ژاک روسو، امیل، آموزش و پرورش ، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، ص ۲۴۷

^{۷۹} - همان، ص ۲۴۴

او تاکید می کند: «در نتیجه، آموزش زنان باید تمام و کمال در ارتباط با مردان برای رضایت مردان طراحی شود؛ به دلیل اینکه برای مردان مفید باشند و عشق و احترام مردان را به دست آورد».^{۸۰}

روسو شرایط محیط و نوع آموزش قالب در جامعه را در شکل گیری کمبود های انسان ها دخیل می داند؛ اما تمامی کمبودهای زنان را مادرزادی و طبیعی تلقی می کند. در کتاب امیل، به امیل (مرد داستان)^{۸۱} باید در روند آموزش یاد داده شود که چگونه می توان از تاثیرات محیط اجتماعی خفقان آور خارج شد و به استدلال مستقل دست یافت؛ در حالی که باید به سوفی (زن داستان) یاد داده شود که او دارای یک سری وظایف زنانه و طبیعی است که شامل حیا، فروتنی، انفعال و مقاومت قابل فتح در مقابل مردان می باشد.^{۸۲}

فمینیست ها شاهد این مسئله بودند که همیشه تفاوت های زنان، نقطه شروع و توجیهی بود برای محرومیت آنان از امتیازاتی که مردان از آن برخوردار بودند و به طور خلاصه دلیلی بود برای فرودستی آنان، به همین خاطر رهایی از موقعیت فرودست خود را در گرو انکار هر گونه تفاوت تشخیص دادند.

بدین ترتیب اولین صدا های فمینیستی که در موج اول فمینیسم و در قالب فمینیسم لیبرال اظهار می شود مدعی برابری کامل زن و مرد و منکر هرگونه تفاوت بین زن و مرد بود، بر همین اساس این گروه از فمینیست ها خواهان برخورد کاملاً برابر قانون با دو جنس بودند و هر قانونی را که براساس تفاوت های جنسیتی شکل می گرفت، حتی اگر به نفع زنان بود مخالف اصل برابری و در جهت تحکیم اصل تفاوت و در نتیجه، در دراز مدت به ضرر زنان تلقی می کردند؛ برای مثال بعد ها منتقدان به این نظریه، قوانینی حمایتی برای زنان را نوعی توهین به زنان و در جهت تضعیف آنها ارزیابی می کردند و معتقد بودند: زنان نه تنها در حقوق و مزایا بلکه در وظایف و مسئولیت ها نیز باید کاملاً با مردان برابر باشند. زنان و مردان باید به طور مساوی در بیرون از خانه و برای کسب درآمد خانواده کار کنند و وظایف خانه داری و بچه داری نیز به طور مساوی برعهده هر دو می باشد. در اجتماع نیز فرصت های شغلی، مدیریتی، سیاسی و آموزشی باید به طور مساوی و فارغ از هر گونه جنسیت محوری فراهم شود. در قوانین کار نیز نباید هیچ فرقی بین زن و مرد لحاظ شود. زن و مرد در ساعات مساوی کار کنند و به طور

^{۸۰} - سوزان آلیس، اتکینز و دیگران، فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی، ص ۱۳

^{۸۱} - روسو در این کتاب در قالب یک داستان و خلق دو شخصیت امیل (پسر) و سوفی (دختر) روش های تربیتی و آموزشی را در مورد امیل توضیح می دهد و در آخر سوفی را که از نظر روسو دارای ویژگی های مخصوص یک زن خوب است، برای همسری امیل در نظر می گیرد.

^{۸۲} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۱۱-۱۲

مساوی به مرخصی بروند؛ حتی وقتی خانواده ای صاحب فرزندی شد، زن و مرد به طور مساوی مرخصی زایمان دریافت میکنند؛ چون هر دو به طور مساوی در مقابل مراقبت از فرزند مسئول اند.

بند ششم : تفاوت

گرچه در مراحل ابتدایی موج اول، جریان غالب فمینیستی مبتنی بر نظریه برابری بود. اما در مراحل بعدی این موج، آرام آرام جریان فکری دیگری نمود پیدا کرد که بر خلاف فمینیسم لیبرال، بر تفاوت های دو جنس تاکید و از وجود چنین تفاوت هایی استقبال کرد. بعضی از طرفداران این آموزه، زنان مسیحی متدینی بودند که آموزه برابری و انکار تفاوت های دو جنس را مخالف با آموزه های مسیحیت می دیدند، از این رو فمینیست های انجیلی^{۸۳} معروف شدند .

شاید بتوان گفت اصرار زیادی که فمینیسم لیبرال بر برابری مطلق زن و مرد داشت، در ذائقه عمومی و حتی خود زنان، تا حدی افراطی، مخرب و دور از واقعیت به نظر می رسد؛ لذا شکل گیری نظریه تفاوت، در حقیقت واکنشی انتقادی به نظریه برابری محسوب می شد.

در همین زمان بود که بحث بر سر فمینیست راستین و فمینیست خوب بالا گرفت؛ در حالی که فمینیست های لیبرال، فمینیست خوب را کسی می دانستند که با هر گونه تبعیض مبارزه کند و به آرمان برابری وفادار بماند. فمینیست های قائل به تفاوت، لیبرال را افراطی و ماورای فمینیست می خواندند و خودشان را فمینیست های معتدل و میانه رو می دانستند و معتقد بودند به یک فمینیسم جدید نیاز است که مبتنی بر نیازهای زنان باشد و نه فرض تساوی^{۸۴}.

بند هفتم : تاکید بر صفات متمایز و ممتاز زنان

در سال های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ میلادی، جریانی به نام پاک دامنی اجتماعی ظهور کرد که بر اساس تعلیمات اصول انجیل به مبارزه با مفاسدی از جمله مصرف الکل، ابراز خشونت، افراط در تمایلات جنسی پرداخت که در بین مردان رایج شده بود و خانواده ها را تهدید می کرد. این جریان که مورد استقبال بسیاری از زنان قرار گرفت، نظریه

^{۸۳} - ریک ویلفورد؛ فمینیسم، مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه ک. قاند. ص ۳۵۵

^{۸۴} - همیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۱۵۷ و ۱۶۱ و ۱۶۴

تفاوت را در خود پروراند؛ بطوری که فمینیست های قائل به تفاوت که به فمینیسم طرفدار کلیسا یا فمینیسم انجیلی نیز مشهور شدند، مفاسد فوق را اهریمن های مذکر و مردانه دانستند و زنان را از نظر اخلاقی، برتر، پاک تر و میرا از این مفاسد معرفی کردند.^{۸۵}

بدین ترتیب این نظریه شکل گرفت: «در حالی که مردان، اهل فساد و خشونت و رقابت و به دنبال سود خصوصی و قدرت شخصی اند، زنان اهل همکاری، ملایمت، صلح جویی، ایثارگرو دل مشغول خدمات عمومی و آرمان های متعالی و از نظر اخلاقی از مردان برترند».^{۸۶}

بند هشتم: برابری، یعنی مردگرایی و نفی ویژگی های متعالی زنانه

این ایده در رویکرد برابری که زنان باید از همان حقوقی که مردان دارند برخوردار شوند، توسط فمینیسم تفاوت به چالش کشیده شد.

یکی از انتقادات وارده بر آموزه برابری این بود که در این نظریه حقوق شهروند مذکر نمونه حقوقی شد که باید به زنان داده شود و در حقیقت مردان معیار زنان قرار گرفتند. فمینیست های تفاوت معتقد بودند: این مذکر محوری و غفلت از تفاوت های زنان، زنان را به سوی مرد شدن سوق می دهد و باعث نابوی ویژگی های ارزشمند زنانه می شود.^{۸۷}

آنان تاکید می کردند: اگر زنان هویت خود را به عنوان یک گروه ذی نفع متفاوت حفظ نکنند، اصولی که آنها را منحصر به فرد می سازد، نابود خواهد شد؛ لذا از زنان می خواستند به شکلی متمایز زن بمانند^{۸۸} نه به عنوان انسان هایی بدون جنسیت، بلکه به عنوان زن برای آزادی مبارزه کنند.^{۸۹}

^{۸۵} سوزان آلیس وانکنیز و دیگران، فمینیسم: قدم اول، ترجمه زیبا جلالی نائینی، ص ۶۶

^{۸۶} - ریک ویلفورد، «فمینیسم» مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م قائدی، ص ۳۵۶

^{۸۷} - برای آگاهی بیشتر.ک. به: آندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی از لیبرالیسم تا بنیاد گرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی؛ ص ۲۵. ریک ویلفورد، «فمینیسم» مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه م. قائد. ص ۳۵۵؛ الیزابت بدانتر،

«عصر تشابه جنس ها» ترجمه افسانه وارسته فر، مجله زنان، ش ۴۸، ص ۴۸

^{۸۸} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۱۶۰

^{۸۹} - آندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیاد گرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۲۵

بند نهم: نقش و ضرورت ویژگی های زنانه در جهت اصلاح جامعه

بر خلاف فرهنگ رایج در جامعه که زنان را به دلیل ویژگی های زنانه از قبیل عاطفه و مهربانی، انعطاف پذیری، ایثارگری و مانند آن از امور سیاسی و اجتماعی ناتوان و برای خانه و خانواده مناسب و کارآمد می دید، فمینیست های تفاوت معتقد بودند، زنان دقیقاً معتقد بودند که به خاطر همین ویژگی ها که باید به عرصه اجتماعی و سیاست وارد شود؛ براین اساس، اگر ویژگی های ارزشمند زنان در سراسر جامعه گسترش یابد، جنگ و خشونت، رقابت و دشمنی و سایر مشکلات سیاسی و اجتماعی جای خود را به صلح دوستی و مهربانی خواهد داد.

فرانسیس ویلارد معتقد بود: «زنان وارد حکومت می شوند و آن را تطهیر می کنند وارد سیاست می شوند و آن را می پالایند؛ زیرا زن هر کجا که وارد شود آن را همچون خانه نمی سازد»^{۹۰}

مری لیورمورد در سال ۱۹۴۸ در باب سپهر و نفوذ زنان^{۹۱} نوشت: «زن با تلقی ای که من از او دارم، به عنوان نیمه برتر بشریت، همواره با سرشتی ظریف تر و حساس تر از مرد و با سازمانی پالوده تر و معنوی تر باید نگهبان اخلاقی عمومی باشد.»^{۹۲}

و به قول ریترز نظریه پردازان تفاوت جنسی معمولاً در خواست می کنند شیوه های متمایز زندگی زنان نه به عنوان انحراف هایی از شیوه های بهنجار بلکه به منزله شقوق کارآمدی که می توانند جای شیوه های مردانه را بگیرند به رسمیت شناخته شود و مدعی اند هر گاه شیوه های زندگی زنانه در جامعه عجین شد و بخشی از حیات همگانی گردید، جهان برای همه مکانی امن تر و انسانی تر خواهد شد.^{۹۳}

ریشه صفات ارزشمند زنانه

این مسئله که چرا زنان واجد چنین صفات ممتاز و متمایزی هستند، توسط فمینیست های تفاوت به طور مشخص مورد بحث قرار نگرفت و پاسخ روشنی به آن داده نشد؛ اما دو دیدگاه را می توان از میان سخنان آنان به دست آورد:

^{۹۰} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۱۰۳-۱۰۴

^{۹۱} - ON the Sphere and Influence of Woman

^{۹۲} - همان ص ۱۰۵

^{۹۳} - جرج ریترز، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۴۷۳

الف) ذات گرایی^{۹۴}: اندرود هیوود معتقد است: فمینیست‌های تفاوت معتقد به نوعی ذات گرایی بودند؛ به این معنا که مردان را ذاتاً رقابت طلب و پرخاشگر و زنان را ذاتاً اخلاقی و عاطفی تلقی می کردند و معتقد بودند تفاوت های ذاتی زن و مرد، نشانگر تفاوت های هورمونی و سایر تفاوت های ژنتیکی است و صرفاً بازتاب ساختار جامعه نمی باشد.^{۹۵}

مشخص است که این دیدگاه کاملاً در مقابل دیدگاهی است که در فمینیسم برابری، تفاوت ها را ساخته اجتماع می دانست .

ب) مادری: در بسیاری از موارد نیز این فمینیست ها، صفات ارزشمند زنانه را ناشی از مادری می دانستند و به طور ضمنی اظهار می کردند: نقش انحصاری زنان به عنوان مادر و تجربه هایی که در این جریان بدست می آوردند، به شخصیت متفاوت زنان شکل می دهد.^{۹۶}

بند دهم: لزوم حمایت قانون از زنان

برخلاف فمینیسم برابری که وضع قانون براساس تفاوت های جنسیتی را عملی تبعیض آمیز و مخالف اصل برابری می دانست و وضع قوانین حمایتی به نفع زنان را عاملی برای تاکید برناتوانی و ضعف زنان نسبت به مردان و لذا توهین آمیز تلقی می کرد، فمینیسم تفاوت دیدگاه کاملاً متمایزی در مورد قوانین حمایتی داشت. به نظر فمینیست های تفاوت اجرای قوانین برابر، در حقیقت به نوعی بی عدالتی و ظلم در حق زنان می انجامد، چرا که اولاً زنان به دلیل نابرابری ها و ظلم های گذشته، در شرایطی نابرابر با مردان به سر می برند و اجرای قوانین برابر در این حالت نابرابر نمی تواند محرومیت های تاریخی زنان را جبران کند.^{۹۷} و تنها باعث پنهان ساختن نابرابری های موجود در جامعه و خانواده می شود.^{۹۸}

^{۹۴} -Essentialism

^{۹۵} - اندرود هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی های سایسی: از لیبرالیسم تا بنیاد گرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۲۵

^{۹۶} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظر به اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ۱۶۰ و ریک ویلفورد، « فمینیسم» مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی، ص ۳۵۵

^{۹۷} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظر به اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۱۶۲

^{۹۸} - ای. اف. کینگ دام؛ حقوق فمینیستی، فمینیسم و دانش های فمینیستی، ترجمه عباس یزدانی، ص ۱۴۶-۱۴۷

ثانیاً زنان به دلیل نقش های خاص مادری که به آن گرایش دارند، در شرایط برابر شغلی متحمل کار و مسئولیت بیشتری نسبت به مردان می شوند؛ لذا قوانین برابر ناعادلانه است.^{۹۹}

فمینیست های تفاوت معتقد بودند: از آن جا که زنان به لحاظ جسمانی و نقش مادری آسیب پذیرترند باید مورد حمایت خاص قانون قرارگیرند، از سوی دیگر برای جبران نابرابری های پیشین، فمینیست ها راه حل « تبعیض مثبت^{۱۰۰}» را پیشنهاد کردند به این معنا که باید امتیازات خاصی در قانون برای زنان در نظر گرفته و قوانینی به نفع زنان تصویب شود که به تدریج فاصله ای که بین دو جنس در اثر شرایط نابرابر ایجاد شده است، از بین برود. پس از برقراری شرایط برابر، این قوانین تبعیض آمیز جای خود را به قوانین برابر می دهند و تنها در این شرایط است که قوانین برابر می تواند مفید و عادلانه باشد.^{۱۰۱}

بدین ترتیب فمینیسم تفاوت به هیچ وجه مخالف برابری فرصت ها نیست، بلکه خواهان آن است که در این جریان تفاوت ها به هر قیمت حفظ شوند؛ به تعبیری دیگر آنان مانند مدافعان فرهنگ های اقلیت (یهودیان، سیاه پوستان، مهاجران و). شعار «برابری در تفاوت» را سر می دادند.^{۱۰۲} برای مثال هریت برتون^{۱۰۳} در جریان حق رأی، اظهار داشت: زنان تا جایی که شبیه مردان هستند، شایسته همان حقوقی هستند که مردان دارند و تا جایی که با مردان تفاوت دارند، باید نماینده خود باشند نه آنکه مردان آنها را نمایندگی کنند.^{۱۰۴} به بیان دیگر فمینیسم تفاوت، به جای برابری در قانون، برخوردها یا حتی فرصت ها، در جستجوی برابری در نتایج بود.^{۱۰۵}

بدین ترتیب از همان آغاز و در موج اول فمینیسم، دو قطب بندی و جریان برای حق رأی، در فمینیسم شکل گرفت؛ گر چه این دو گروه در جریان مبارزه برای حق رأی، حول محور هدف مشترک حق رأی، اختلافات را کنار گذاشتند، اما پس از آن، این دو نظریه متفاوت، همواره بین فمینیست ها وجود داشت و باعث اختلاف نظر و چند دستگی های بسیاری شد.

^{۹۹} - جنی تیچمن؛ فلسفه به زبان ساده، ترجمه اسماعیل سعادتى خمسه، ص ۲۴۹

^{۱۰۰} - Affirmative Action

^{۱۰۱} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۱۶۲-۱۶۳

^{۱۰۲} - الیزابت بدانتر، عصر تشابه جنس ها، ترجمه افسانه وارسته فر، مجله زنان، ش ۴۸، ص ۴۸

^{۱۰۳} - Harriet Burton

^{۱۰۴} - حمیرا مشیر زاده، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۱۰۳

^{۱۰۵} - همان، ص ۱۶۴

بند یازدهم: فمینیسم رادیکال و نظریه برابری یا تفاوت

در نظریه تفاوت و برابری، البته همراه با تغییراتی نسبت به قبل به نحو بسیار پیچیده و مغشوش در فمینیسم رادیکال وجود دارد؛ به گونه ای که جدا کردن آنها ناشدنی است؛ از سویی فمینیست های رادیکال مرد سالار را ریشه فرودستی زنان دانستند و در توضیح عملکرد این نظام مدعی شدند: مردان با تعریف صفات، نقش ها و وظایف تحقیر آمیز برای زنان باعث عقب ماندگی آنان شده اند. مشخص است که این ادعا مبتنی بر برابری دو جنس است که با استمداد از نظریه « تفکیک جنس و جنسیت » تفاوت های زنان را ساخته نظام مردسالاری می داند.

از سوی دیگر، در فمینیسم رادیکال زنان واجد صفات متعالی و برتر و مردان انسان هایی ذاتاً خشن، ظالم، و دشمنان اصلی و تغییر ناپذیر زنان معرفی می شوند که باید از آنها کناره گیری کرد. در این دیدگاه نیز چنانچه پیداست، جوهره و ذات زن و مرد اساساً متفاوت و در مقابل هم تلقی می شود.

گاهی چنین توضیح داده می شود که دیدگاه برابری، در مراحل فمینیسم رادیکال، رایج بود و حدوداً از سال ۱۹۷۰ به بعد بر تفاوت و برتری زنان تاکید شد و گاهی نیز دیدگاه برابر و به فمینیسم لیبرال موج دوم که بیشتر در اوایل موج دوم دیده می شد نسبت داده و فمینیسم رادیکال پرچم دار نظریه تفاوت تلقی می شود اما

بسیار دیده می شود که فمینیست های رادیکال این دو نظریه را همرا با هم و گاه به صورت ناقص در سخنانشان دنبال می کنند.

مبحث چهارم: وضعیت فمینیسم در ایران

تاکید بر اشتغال رسمی زنان به عنوان راه نجات آنها: براساس این نگرش چنین تصور می شود که اشتغال رسمی زنان راه گشای مشکلات و معضلات عمده ایشان است؛ یعنی زنان با اشتغال رسمی صاحب درآمد می شوند و به دنبال آن استقلال مالی پیدا می کنند. این امر نه تنها منزلت اجتماعی وی را ارتقاء می دهد بلکه باعث می شود او دیگر زیر دست و وابسته مرد نباشد. از طرف دیگر، براساس این باور، چنین به نظر میرسد که زنان فقط از کانال اشتغال رسمی است که می توانند به عنوان نیروهای کارآمد در فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی قرار بگیرند. شعارهایی از این دست که زنان نیمی از نیروی کار هر جامعه اند و فقط اشتغال کامل ایشان می تواند کشورهای جهان سوم را به سمت توسعه رهنمون شود، از جمله تبلیغات این نگرش است. روی دیگر این شعار، تقبیح «خانه

داری» و ناچیز شمردن آن است. زن خانه دار موجودی تلقی می شود که به دور از جریان پویای زندگی اجتماعی، در فضای محدود خانه محصور و در دور باطل وظایف خانگی گرفتار است و تکرار وظایف خانگی او را موجودی کودن، منفعل و وابسته بار آورده است. لذا، برای تحول این نقش های سنتی، اشتغال رسمی زن امری ضروری است. باید توجه داشت که دفاع از اشتغال زنان به عنوان راه رهایی آنان از ستم جنسی تقریباً در هیچ یک از دیدگاه های فمینیستی مورد تایید قرار نگرفته است. برعکس، خصوصاً فمینیست های مارکسیست و سوسیالیست به ریشه یابی گسترش پدیده اشتغال زنان در غرب پرداخته و نشان داده اند که چگونه نظام سرمایه داری با کشاندن زنان به بازار کار رسمی سود می برد. سیلویا والبی یکی از طرفداران این دیدگاه، معتقد است که برای درک نقش زنان در جامعه صنعتی باید چگونگی تلفیق نظام پدرسالاری را در نظام سرمایه داری درک کرد. باید به خاطر داشت که در نظام پدر سالاری ورود زنان به بازار کار رسمی منع شده بود. در حالی که سرمایه داری استخدام نیروی کار ارزان را لازم میدانست؛ یعنی سرمایه داری به دلیل خصلت ذاتی خود (انباشت سرمایه) همواره به گسترش عرصه تولید و تنوع آن نیازمند است. لذا استفاده از نیروی کار زنان که به علت جنس دوم بودن دستمزدی کمتر از مردان می گیرند، در دوران شکوفایی اقتصادی سودمند است. به علاوه ورود زنان به بازار کار رسمی به طور وسیعی فقط در همان حوزه وظایف سنتی ایشان یعنی آموزش، بهداشت و مشاغل خدماتی عملی شده است. استفاده از نیروی کار زنان در صنایع کارخانه ای نیز بیشتر در حوزه های حاشیه ای مثل صنایع مونتاژ، بسته بندی و ظرفی سازی عملی شده است، یعنی مشاغلی که حقوق کمتر و پایگاه اجتماعی پایین تری نسبت به مشاغل مردانه دارد.

حتی زمانی که زنان و مردان در مشاغل مشابه به کار مشغولند، معمولاً حقوق ایشان از مردان کمتر است.^۱ فمینیست های دیگر به تحلیل «خانه داری» پرداخته و نشان داده اند که زنان همواره چه در نظام تولید کشاورزی سنتی و چه در نظام صنعتی، به حیات اقتصادی خانواده کمک کرده اند. شرکت و همکاری زنان در اقتصاد کشاورزی و خصوصاً بهره برداری خانوادگی اگرچه به صورت رسمی اندازه گیری نمی شود اما بدون کمک ایشان گاه واحد بهره برداری از ادامه فعالیت تولیدی عاجز می ماند. به نظر ایشان زنان در نقش «خانه دارهای نوین» به طور غیرمستقیم به حیات اقتصادی خانواده کمک می کنند. اگر وظایف خانگی زنان (آشپزی، نظافت و نگهداری از بچه ها) نبود. مردان خانواده نمی توانستند برای شرکت در فضای تولید اجتماعی و رسمی آماده شوند.^۲ به علاوه، زنان خانه دار نمایندگان مهم ترین مرحله جامعه پذیری یعنی جامعه پذیری اولیه در خانواده هستند و کودک الگوی اساسی شخصیت خویش را از طریق ایشان فرا می گیرد. فضای عاطفی خانه، در اکثر موارد تحت کنترل و هدایت زنان است و مسئولیت تندرستی و سلامت اعضای خانواده نیز به عهده آنان است.

آیا انجام چنین فعالیت هایی زنان خانه دار را در فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی قرار نمی دهد؟ همان طور که

۱- Abott & Wallace An Intraoduction Sociology Perspectives London Routledge, ۱۹۹۲.

۲- Mayer, Macy Sociological theory, Rout Ledge ۱۹۸۹.

نلسون معتقد است، دلایل شکست طرح های توسعه اکثر عدم شناخت مسئولان این طرح ها از زنان و مسئولیت های ایشان است. یعنی وقتی مسئله «ادغام زنان در توسعه» مطرح می شود، این نکته اساسی مورد غفلت قرار می گیرد که «زنان همیشه در کلیه فرآیندهای تغییر و توسعه جامعه دخالت و نقش داشته اند.» ولی ناچیز شماری فعالیت های ایشان و عدم محاسبه آماری آن این فرض غلط را به وجود آورده است که زنان در امر توسعه نقش ندارند.^۳

مسئله اشتغال زنان در ایران ابعاد دیگری نیز دارد. بر طبق آمار رسمی در ایران تنها حدود نه درصد از زنان فعال اشتغال رسمی دارند. بنابراین ۹۰ درصد ظاهراً «خانه دار» یا از نظر اقتصادی غیرفعال شناخته می شوند. اما جالب است بدانیم با اینکه اکثریت زنان ایرانی در گروه زنان «خانه دار» قرار می گیرند، بیشترین تحقیقات مربوط به زنان در ایران به امر اشتغال زنان پرداخته اند. همین امر بیانگر این نکته است که طرفداران حقوق زن در ایران برای مسئله اشتغال زنان اهمیت زیادی قائل هستند.

اما اجازه بدهید ببینیم آیا ۹۰ درصد باقیمانده واقعاً از نظر غیر اقتصادی غیرفعالند؟

بخش عمده ای از زنان «خانه دار» روستایی هستند و از آنجا که بیش از ۹۵ درصد نظام تولید کشاورزی در ایران را واحدهای بهره برداری خانوادگی تشکیل می دهند، زنان روستایی در فرایند تولید محصولات کشاورزی سهم بزرگی دارند.

مطالعات روستایی نشان میدهد که حتی زنان قشر مرفه روستایی که مستقیماً در فرایند تولید محصولات اصلی زراعی فعالیت ندارند، با انجام فعالیت های حاشیه ای همچون تهیه غذا برای کارگران مزرعه، رسیدگی به باغچه های خانگی، تولید صنایع دستی و تهیه مواد غذایی (رب، مربا، لواشک و...) به افزایش درآمد خانواده کمک می کنند.^۱

از طرف دیگر زنان «خانه دار» شهری نیز در انجام وظایف «خانه داری نوین» به طور یکسان و مشابه فعالیت نمی کنند. معمولاً زنان قشر مرفه و متوسط بالا از مستخدمینی استفاده می کنند که به طور دائمی یا غیردائمی وظایف عمده خانه داری ایشان را انجام می دهند. کودکان زیر شش سال در این خانواده ها عمدتاً به مهد کودک فرستاده می شوند. به علاوه، با به کارگیری وسایل مدرن، همچون، ماشین لباسشویی، ظرفشویی، جاروبرقی و غذاهای آماده از حجم وظایف وقت گیر و خسته کننده خانه داری به مقدار زیادی کاسته شده است. در طرف دیگر، گروه زنان خانه دار شهری هستند که از نظر درآمدی در قشر متوسط یا فقیر جای می گیرند و اغلب به جز وظایف خانگی، فعالیت های غیررسمی درآمد زا هم دارند. این فعالیت ها عمدتاً شامل خیاطی، گلدوزی، گل

۳- Chant & Lynne Women in third . London, Edward Elgar, ۱۹۸۶.

۱- مطیع، ناهید، (۱۳۶۶)، نقش و پایگاه اجتماعی زن در جامعه روستایی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.

آرایی، بافندگی، مستخدمی، شیرینی پزی، آرایشگری، نقاشی و ... می شود که همگی به افزایش درآمد خانواده کمک می کند. باید توجه داشت که با افزایش تورم، انجام چنین فعالیت‌هایی در میان این قشر از زنان بسیار گسترش یافته و گاه درآمد این نوع فعالیت‌ها از درآمد رسمی و معین مرد خانواده بیشتر است.

به عبارت دیگر، زن خانه دار، که از نظر گروهی از افراد کودن و منفعل شناخته می شوند و می تواند به طرز موثری در افزایش درآمد خانوار کار آمد، فعال و مبتکر باشد.

طرفداران اشتغال زن مدعی هستند که زنان شاغل با کسب درآمد استقلال مالی پیدا می کنند و می توانند در تصمیم‌گیری‌های عمده خانواده مشارکت کنند و همچنین زنان خانه دار وابسته و زیردست نباشند. برای ارزیابی این قضاوت نیز باید به مسائل متعددی توجه کرد: اولاً صاحب درآمد بودن زنان شاغل الزاماً به معنای استقلال مالی آنان نیست و باید برای تعیین میزان مثبت میان این دو متغیر (درآمد و استقلال مالی) تحقیقات عمیق جامعه‌شناختی صورت گیرد. به علاوه اگر استقلال مالی به این معنی باشد که زنان شاغل قادرند درآمد خود را به نحوی که مایلند، خرج کنند و به مصرف نیازهای شخصی برسانند؛ مطالعات فعلی خلاف آنرا نشان می‌دهد: زنان شاغل ناگزیرند درآمد خود را برای تامین هزینه‌های چون شهریه مهدکودک، اجاره خانه و سایر هزینه‌های خانوادگی صرف کنند و به طور کلی درآمد ایشان کمتر به مصرف نیازهای شخصی می‌رسد. ثانیاً نوع شغل، رتبه شغلی، میزان دستمزد، شغل همسر و به طور کلی سبک زندگی زنان در تعیین و افزایش میزان قدرت آنان در خانواده نقش مهم تری ایفا می‌کند. مثلاً به نظر می‌رسد زنان کارگر در مقایسه با زنانی که مدرس دانشگاه هستند، از نظر قدرت در خانواده در یک سطح برابر نیستند. ثالثاً مطالعات نشان می‌دهد که چه در جوامع غربی و چه در جوامع جهان سوم، با اشتغال زن از بار وظایف خانگی وی کاسته نمی‌شود بلکه زنان شاغل ناگزیرند بعد از ساعت کار رسمی وظایف سنتی خود را نیز به تنهایی انجام دهند.^۱ شاید یکی از دلایل عدم رضایت زنان شاغل از شاغل بودن تحمل همین بار دوگانه است.

بنابراین اشتغال زن یا خانه داری وی به تنهایی برای تعیین موقعیت و منزلت او در خانواده کافی نیست بلکه میبایست به متغیرهای مهم تری از جمله سبک زندگی و ارزشهای مسلط در نظام خانواده توجه کرد.

۲) تاکید بر تقابل و دشمنی زن و مرد: براساس این نگرش، زن و مرد دو موجود متناقض و نابرابرند که با یکدیگر تضاد منافع دارند. بنابراین، چنین تصور و تبلیغ می‌شود که مردان مقصر اصلی زیردست بودن زنان هستند که از طریق استثمار زنان در نهاد خانواده امتیازات اجتماعی را نصیب خود کرده‌اند. نتیجه آشکار چنین طرز تفکری ایجاد دشمنی و تمایز خصومت آمیز میان زن و مرد است. با نگاهی مجدد به دیدگاه‌های فمینیستی چنین نگرشی را می‌توان فقط در دیدگاه رادیکال یا افراطی یافت. از نقطه نظر این دیدگاه زنان فقط از مردان متمایز نیستند بلکه تحت سلطه ایشان نیز قرار دارند. و از آنجا که مردان را «فطرتاً» متجاوز میدانند معتقدند که مردان از

۱- Abbott & Wallace, An Introduction to Sociology, Feminist Perspectives London Routledge, ۱۹۹۲.

این خصیصه برای کنترل زنان استفاده می کنند و نمونه هایی چون بستن پای زنان در چین، ختنه زنان در افریقا، سوزاندن بیوه های هندی و شکار زنان جادوگر در قرون وسطی را شواهد تاریخی این روحیه متجاوز مردانه می دانند. بنابراین معتقدند که راه رهایی زنان تشکیل اجتماعات زنانه بدون حضور مردان است که بر پایه روابط خواهرانه و هویت زنانه شکل می گیرد. بدیهی است که از نظر جامعه شناسی مقصر قلمداد کردن مردان برای تفسیر موقعیت دست دوم زنان مردود است و سایر دیدگاه های فمینیستی که بر خلاف دیدگاه رادیکال رویکردی علمی دارند، رابطه نابرابر میان زن و مرد را با عوامل اجتماعی همچون نظام ارزش ها و نظام جنسیت، توضیح می دهند.

به عبارت دیگر این ارزشهای ناظر بر نظام پدرسالاری است که هر یک از ما را به صورت «مردانه - زنانه» تربیت می کند. بنابراین برای رفع نابرابری موجود میان زن و مرد باید این نظام ارزشی متحول شود.

باید توجه داشت که تبلیغ تمایز میان زن و مرد به صورت دو نیروی متخاصم که یکی را برابر دیگری قرار می دهد عمدتاً از ارزشهای نظام پدرسالاری نشات می گیرد و اگر جنبش زنان در ایران بخواهد بر این تمایز خصومت آمیز تاکید کند مسلماً به جدایی و دشمنی زن و مرد دامن میزند. این برخورد سطحی عواقب خطرناکی برای زنان و استحکام روابط خانوادگی دارد؛ یعنی اولاً به جای ایجاد فرصت برای همکاری و همراهی بین زن و مرد، آنها را از هم دور می کند و در دو جبهه مخالف قرار می دهد. ثانیاً مخالفان فمینیسم از این نکته جهت تبلیغات منفی علیه فمینیسم استفاده کرد و زنان را موجوداتی انتقام جو، بی ظرفیت و سطحی قلمداد می کنند.

۳) عدم توجه به تعدد و تنوع گروه های زنان در ایران: یکسان شمردن شرایط زندگی زنان و ارائه راه حل های مشابه برای آنان یکی از اصول نظری اولیه در دیدگاه فمینیستی بوده است. براساس این اصل جنس دوم بودن زن یک مقوله واحد و جهانی است. این «زن عام و جهان شمول» همواره مورد استعمار مرد - یعنی یک مقوله واحد و جهانی دیگر - قرار گرفته است. پس می توان راه حل های مشابهی برای رهایی همه زنان از قید نظام پدرسالاری ارائه داد. اما این اصل فمینیستی از سوی شاخه های جدید فمینیسم مورد نقد قرار گرفته است. از نقطه نظر این گروه ها، یک «زن عام و یکسان» در همه جهان وجود ندارد بلکه زنان بر حسب اینکه در چه قشر، نژاد، قوم، رتبه شغلی و مکان جغرافیایی قرار بگیرند، با یکدیگر متفاوت هستند. بنابراین، مثلاً موقعیت اجتماعی یک زن سفید پوست با یک زن سیاه پوست در جو امع غربی متفاوت است. به نظر ایشان الگوی یکسان تلقی کردن همه زن ها در نهایت به نفع زنان سفید پوست غربی عمل کرده است. به طوری که نه تنها حقوق آنها حقوق همه زنان تلقی شده است؛ بلکه بدون شناخت شرایط زندگی سایر زنان خواسته های زنان سفید پوست غربی برای کلیه گروه زنان در جهان مناسب ترین خواسته ها شناخته شده است.

توجه به این امر یعنی گوناگونی گروه های زنان و یکسان تلقی نکردن مقوله زن از دو نظر برای طرفداران حقوق زن در ایران حائز اهمیت است: اولاً با توجه به تعدد خرده فرهنگ های قومی، زبانی، مذهبی و منطقه ای در ایران اساساً نمی توان از یک گروه زنان واحد و عام بحث کرد. مسلماً موقعیت زنان بر حسب اینکه در کدام یک از

گروه های فوق قرار گیرند، با یکدیگر متفاوت است. ثانیاً از آنجا که جامعه ایران یک جامعه در حال گذر یا در حال توسعه شناخته می شود، مسلماً نقش های سنتی عام زنانه نیز در حال تحول است. در حال حاضر زن ایرانی بر حسب این که در کدام شهر، روستا، قشر و رده شغلی قرار گیرد، موقعیت ها و نقش های متفاوتی به عهده دارد. بنابراین باید توجه داشت که هر یک از گروه های زنان ویژگی های منحصر به فردی دارند که باید با تحقیقات اجتماعی خاص شناخته شود تا بتوان راه حل های مناسبی برای مسائل آنان به دست آورد. از طرف دیگر با شناخت شرایط زندگی در میان این گروه های متنوع می توان به ارائه راه حل های مناسب، مقتضی و هماهنگ با جامعه ایران مبادرت کرد.

۴) تبلیغ و تایید مشابهت کامل زن و مرد: برابری حقوق و منزلت زن و مرد شعار همیشگی فمینیسم بوده است و تقریباً کلیه دیدگاه های فمینیستی برای کسب حقوق برابر زنان و مردان به مبارزه نظری و عملی پرداخته اند. اینان همچنین معتقدند که «الگوهای ارزشی و رفتاری متمایز میان زن و مرد باید متحول شود و انسان بودن، به جای مرد و زن بودن هدف فرایند جامعه پذیری باشد.» یادآور می شویم که براساس الگوی جامعه پذیری جنسی، زنان و مردان از طریق الگوهای متفاوتی جامعه پذیر می شوند. براساس این الگو زنان یاد می گیرند که مهربان، مطیع، وابسته، با گذشت، عاطفی و وفادار باشند در حالی که مردان می آموزند که خشن، قوی، قهار، عاقل و مبتکر باشند. اما الگوی جامعه پذیری نوین یا جامعه پذیری خنثی که تا حد زیادی تحت تاثیر و تبلیغات فمینیستی بوده، این تقسیم بندی را رد می کند و معتقد است که زن و مرد باید از نظر شخصیتی تفاوتی با هم نداشته باشند و به صورت انسانهای مستقل، کارآمد و همانند درآیند. نتیجه چنین نگرشی خصوصاً در غرب، شبیه شدن زن و مرد است. اما این شبیه شدن به طور یکسان و برابر از خصوصیات زنانه و مردانه بهره نگرفته بلکه از آنجا که فرهنگ مرد سالارانه فرهنگ برتر بوده است، بیشتر زنان بوده اند که شبیه مردان شده اند؛ همانطور که الیزابت بدانتتر می گوید: «چنان می نمایم که زنان «دیگر بودن» مردانه را کسب کرده اند، بدون آنکه از هویت سنتی خود دست بردارند. انسان مغرب زمین خصوصاً زنان در قرن بیستم یک مخلوق واقعی دو جنسی است: در آن واحد هم مرد است و هم زن بر حسب لحظات شبانه روز یا دوره های زندگی نقش و وظیفه خود را عوض می کند. چون نمی خواهد از هیچ چیز روی گردان شود، به چانه زدن و چون و چرا کردن درباره آرزوهای زنانه و مردانه خود می پردازد و این کار همیشه آسان نیست. زنان فعلی که متناوباً فاعل و منفعل، مادر فداکار و خودخواه، مهربان و قهار، شکیبیا و سلطه جو می شوند، در واقع هویت خویش را آشفته و پریشان کرده اند.»^۱

شبهت زنان به مردان خود به معنای وقوع یک انقلاب ارزشی عظیم است که پدیده های جدیدی همچون همجنس بازی، «دوجنس گرایی و از هم گسیختگی خانواده را به دنبال داشته است. در اینجا هدف ما ارزیابی اخلاقی چنین پیامدهایی نیست بلکه می خواهیم بدانیم آیا تبلیغ شبیه شدن زن و مرد در ایران از سوی جنبش

۱- بدانتتر، الیزابت، «این یک و آن یک» مجله پیام یونسکو، ۱۳۷۰.

طرفداران حقوق زن برای حل مسائل زنانی ایرانی مفید است؟ برای پاسخ به این سوال بهتر است به روابط میان زن و مرد در دوران ما قبل تاریخ نظری بیفکنیم. در دوره ای از تاریخ جوامع بشری، برخی از فمینیست ها به غلط آن را «مادر سالاری» می نامند، زن و مرد حوزه های کار و قدرت جداگانه ای داشته اند که به هر یک منزلت و پایگاه برابر با دیگری می داد. در این دوران (دوره پائولتیک) با این که تقسیم کار جنسی شدیداً رایج است اما وظایف دو جنس در عین حالاً مکمل یکدیگر است. در واقع تمایز جنس ها و وظایف محوله به هر یک بیانگر مکمل بودن این وظایف است. یعنی زن و مرد با هم وابستگی متقابل دارند، هیچ گروهی از اجتماع ثروت را در انحصار خود ندارند زیرا مردان بدون زنان نمی توانند به حیات خود ادامه دهند.

از طرف دیگر قدرت باروری زنان با قدرت بدنی مردان شکارچی برابری می کند و مورد ستایش و احترام است. در این عصر اعتقاد بر آن بوده که زنان با قدرت باروری خود می توانند زندگی و حیات ببخشند. بنابراین قدرت آفرینندگی زنان به ایشان قدرتی برابر و حتی بالاتر از قدرت مردان شکارچی می داد که با جسارت و شجاعت به استقبال مرگ می رفتند.^۱

این امر درست بر خلاف عصر بعدی (پدر سالاری) است که در آن قدرت باروری زن عاملی برای سلطه مردان بر زنان می شود و به همین دلیل او را ضعیف و حقیر و دست دوم می انگارد. توجه به این نکته بسیار اساسی است زیرا با اینکه در عصر جدید یا مدرن نظام برابر طلب به جای نظام پدرسالار (عمدتاً در غرب) جایگزین می شود اما این برابری به قیمت قربانی شدن «زنانگی» یا ناچیز شمردن ظرفیت های زیستی منحصر به فرد خود توانسته اند با مردان برابری کنند. حتی برخی از نظریه پردازان بر این باورند که با شبیه شدن زنان به مردان چنین به نظر می آید که زنان می خواهند جای مردان سلطه جو، قهار و خشن عصر قبلی (پدر سالاری) را بگیرند. به عبارت دیگر، غرب به تدریج وارد دوره ای جدید می شود که می توان به آن عصر «زن سالاری نوین» اطلاق کرد. در اینجا اشاره به این نکته حائز اهمیت است که محور مبارزات نظری و عملی جنبش فمینیستی در غرب شعار برابری و تساوی حقوق زن و مرد بوده است. اما شاید نتیجه اجتناب ناپذیر رشد این جنبش علاوه بر پدیده هایی همچون همجنس بازی، دو جنس گرایی و افزایش طلاق، گرایش زنان به سلطه جویی است.

گفتار اول: راهبرها

اکنون، سوال مورد نظر ما این است که آیا دنباله روی صرف و تقلید یک جانبه از شعارها و اصول فمینیسم غربی با توجه به نتایجی که به دنبال داشته است، می تواند برای زنان ایران نیز مفید باشد؟ به عبارت دیگر، آیا طرفداران حقوق زن در ایران نیز، آگاهانه یا ناآگاهانه، برای احقاق حقوق زنان باید راه غرب، یا شبیه سازی زنان به

۱- Badinter, Elidsbet, L'vnetst L'autre Des Reiations Hommes Et Femmer Paris odile Jacob, ۱۹۸۶.

مردان را دنبال کنند؟ و مهم تر از همه آیا تنها راه احقاق حقوق زنان شبیه شدن کامل آنان به مردان است؟ پاسخ به سوالات فوق منفی است. نه شبیه شدن کامل زن و مرد و نه مکمل بودن کامل زن و مرد، هیچ یک نمی تواند مسائل زنان را حل کند بلکه ترکیبی از مکمل بودن و شبیه شدن، بدون آنکه «زنانگی» یا «مردانگی» قربانی شود، می تواند هدف و شعار طرفداران حقوق زن قرار گیرد. البته این مکمل بودن با مکمل بودن پدرسالاری تفاوت عمده ای دارد؛ یعنی همکاری زن و مرد در قالب همکاری دو جنس برتر و پست تر یا دو نیروی متخاصم انجام نمی گیرد بلکه شاید بتوان گفت این همکاری جلوه ای از مکمل بودن روابط زن و مرد در دوران ما قبل تاریخ دارد. مکمل بودن «برابر» یعنی این که وظایف متمایز زن و مرد، چه در نقش های خانوادگی و چه در نقش های اجتماعی. وزن های یکسانی دارد. به نظر می رسد، با توجه به مطالب مطرح شده، می توان گفت که هدف جنبش فمینیستی در ایران، به جای رد کامل نقش های سنتی زن، باید بر محورهای زیر استوار باشد:

اولاً نقش های سنتی زنان، مثل مادری و همسری را عمیقاً بررسی کند یعنی طرفداران حقوق زن به جای توجه یک بعدی به زنان شاغل. باید شرایط واقعی زندگی اکثریت جامعه زنان ایرانی را، که به نظر میرسد تاکنون نادیده گرفته شده اند، بشناسند. این شناخت از آن جهت برای ما ضروری است که شاید عقاید قالبی موجود در مورد «زنان خانه دار» به عنوان افرادی منفعل، ضعیف، وابسته و آسیب پذیر مورد مذاقه و ارزیابی مجدد قرار گیرد.

ثانیاً باید توجه داشت که آنچه باعث می شود زنان در نقش «مادری و همسری» نسبت به مردان پایگاه و منزلت پست تری داشته باشند، صرفاً از ذات این نقش های سنتی بر نمی خیزد بلکه نظام ارزشی متناظر بر نقش های مردانه و زنانه است که چنین تصویری را القا می کند. این نظام ارزشی (پدر سالارانه)، که به نظر میرسد فقط در خانواده متبلور میشود، آنچنان قدرتمند است که حتی وقتی زن از ایفای نقش سنتی خود منفک شده و به ایفای نقش ابزاری (اجتماعی) می پردازد نیز به آن غلبه دارد. تسلط نظام ارزشی پدرسالارانه را در نظام اقتصاد مدرن می توان با مثال هایی روشن کرد: دستمزد کمتر زنان حتی در مشاغل مشابه با مردان، اشتغال زنان در مشاغل «زنانه» یا «شبه خانوادگی» (معلمی، پرستاری. امور خدماتی)، آسیب پذیر بودن زنان شاغل در دوران های بحران اقتصادی و تحمل بار مضاعف خانه داری و اشتغال. بنابراین شاغل بودن یا نبودن زن، به خودی خود، بیانگر تحول مهمی در وضعیت سنتی زنان نیست.

از طرف دیگر، همانطور که دیدیم، در دوره ای از تاریخ جوامع بشری نقش عاطفی زن (مادری) اهمیتی برجسته و همپای نقش ابزاری مرد (شکارچی گری) داشت. یکی از اهداف فمینیسم در ایران می تواند بر تحول و تغییر نظام ارزشی متناظر بر این نقش های سنتی استوار شود. به عبارت دیگر باید از ارزشهایی حمایت کرد که برای نقش های عاطفی و ابزاری زن و مرد وزنی یکسان و برابر قائل است. در این رابطه استناد به ارزشهای اسلامی که براساس آن زن و مرد را در انجام نقش های ابزاری و عاطفی یکسان و برابر تلقی می کند، بسیار مفید است.

ثالثاً جنبش فمینیستی ایران باید توجه داشته باشد که بدون کمک، همراهی و همدلی مردان نمی تواند موفق باشد

بنابراین باید نشان داد که «مکمل بودن برابر» هم به نفع مردان و هم به نفع زنان است. رابعاً باید توجه داشت مکمل بودن برابر اما غیر کامل زن و مرد در درون خود شباهت همسان دو جنس را می‌پروراند. به عبارت دیگر در عصر حاضر مکمل بودن برابر و کامل زن و مرد همانند جوامع ما قبل تاریخ امکان پذیر نیست بلکه لازم است زن و مرد ضمن این که نقش‌های مکمل با هم دارند دارای نقش‌های مشابه با هم نیز باشند به عبارت دیگر تمایز ناشی از نقش‌های مکمل نقض کننده شباهت ناشی از نقش‌های همسان نیست. در شباهت همسان زن و مرد هر دو شبیه به هم می‌شوند و هدف این الگو حذف یا ناچیز شماری نقش‌های سنتی زن از سویی و ستایش و مهم جلوه دادن نقش‌های ابزاری مرد و جلب زنان به کسب موقعیت مردانه نیست بلکه هدف نزدیک کردن هرچه بیشتر زن و مرد به یکدیگر و اعطا موقعیتی برابر به هر یک است. حسن این الگوی جامعه پذیری که بهتر است آن را الگوی «جامعه پذیری مکمل برابر غیر کامل و متشابه همسان» بنامیم انعطاف پذیری آن است. به طوری که بنابر موقعیت اجتماعی گروه‌های متفاوت زنان قابل تعدیل و بازسازی است.

گفتار دوم: طلایه داران جنبش زنان

مورگان شوستر اقتصادشناس امریکایی که پس از انقلاب مشروطیت مدتی در ایران زیسته است، در اثر معروف خود موسوم به اختناق ایران که در ۱۹۱۲ مسیحی انتشار یافت، برای نخستین بار گزارش مشروحاتی از انجمن‌های نیمه سری زنان ایرانی که در جریان انقلاب مشروطیت بنیاد گردیدند، در خارج از ایران انتشار داده است. مورگان تلاش‌ها و خدمات ارزشمندی را که زنان ایرانی در جهت تحقق انقلاب مشروطیت به عمل آورده اند می‌ستاید و معتقد است که زنان محبوب ایرانی که تجربه اجتماعی و سیاسی چندانی نداشتند یک شبه ره صد ساله پیمودند و به کارهایی چون معلمی و روزنامه نویسی و تاسیس باشگاه زنان و مبارزات سیاسی دست زدند و سرانجام طی چند سال به دستاوردهایی نیل کردند که زنان غربی در طول چند دهه و حتی یک قرن به آن دست یافته بودند.^۱

حدود شصت سال پس از انقلاب مشروطیت نیز کسانی چون «بدرالملوک بامداد» و «پری شیخ الاسلامی» و «فخری قویمی» مطالعاتی را درباره زنان مبارزی که رهبری نسوان را در آغاز این جنبش برعهده داشتند شروع کردند و اطلاعات مهمی فراهم آوردند. گفتنی است که آنچه موجب گردیده تا موضوع انجمن‌های زنان ایرانی که تقریباً به دست فراموشی سپرده شده بود بار دیگر مطمع نظر قرار گیرد و ریشه‌های بومی و ملی آن بررسی شود و به مردم گیتی معرفی گردد مقتضیات ویژه ای بود که در پرتو انقلاب ۱۹۷۹ در ایران پدید آمد. زیرا مقارن انقلاب اخیر، بار دیگر دموکراسی جدیدی در ایران طلوع کرد که در جریان آن انجمن‌ها و موسسات زنان نیز سر برآوردند. یکصد هزار تن از زنان ایرانی از هشتم تا دوازدهم مارس ۱۹۷۹ به یک راهپیمایی تاریخی دست زدند و البته محدودیت‌هایی فرا راه تلاش زنان وجود داشت از جمله اینکه ایشان ناگزیر بودند تا در مقابل بسیاری از چپ

۱- Shuster, The Strangling of Persig, ۱۹۱-۱۹۳.

گرایان ایرانی بایستند؛ زیرا چپ‌ها یا مخالف مطالبات زنان بودند و یا آنها را نادیده می‌گرفتند و می‌گفتند که دم زدن از حقوق زنان یک پدیده غربی است و نه یک جنبش بومی. به عبارت دیگر چپ‌ها چنین استدلال می‌کردند که مساله حقوق زنان از مساله جوامع سرمایه‌داری است و بنابراین در جریان نبرد ملت علیه شاه و حامیان غربی او، پرداختن به حقوق زنان چیزی جز یک انحراف یا عامل مخل محسوب نمی‌شود. قابل ذکر است که جنبش جدید زنان که به منظور کشف و تبیین زمینه‌های تاریخی حقوق خود به پژوهش عمیق دست‌یازید و از منابع گوناگون سیاسی و ادبی سود جست در همان حال گزارش شوستر را نیز بار دیگر طرح کرد و بدان روح تازه‌ای بخشید.

در این زمینه کسانی به بررسی اسناد پرداخته‌اند. «هما ناطق»، نوشته‌های «بی بی خانم استر آبادی» و «تاج السلطنه» را که یکی از شاهزادگان قاجار است و هر دو از مدافعان حقوق زنان در اواخر سده نوزدهم هستند، مورد بررسی قرار داده است. تاج السلطنه خود در امور مربوط به انجمن‌های زنان مشارکت فعال داشته و تلاش‌های ارجمندی به عمل آورده است. محقق دیگر، «عبدالحسین ناهید» است که فعالیت وسیع زنان انقلابی ایران را در اواخر سده نوزدهم و آغاز سده بیستم مطالعه کرده است و همچنین تحقیق «منگل بیات» تحت عنوان «زنان و انقلاب ایران از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱» در خور ذکر است. گفتنی است که منابع فوق‌الذکر، مجاهدت زنان را در دومین دوره انقلاب مشروطیت یعنی از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ به خوبی می‌نمایانند و نشان می‌دهند که زنان برای دستیابی به حق رای چه بحث‌های مهم و پرشوری کرده‌اند.

در جریان بررسی منابع این فصل از کتاب به بسیاری از مقاله‌ها و گزارش‌ها و نامه‌هایی که به وسیله زنان ایرانی در طی انقلاب مشروطیت تحریر و انتشار یافته و بر جای مانده است، برخورد می‌شود و به برکت این منابع، روشن شد که بذر جنبش زنان ایرانی در آغاز سده بیستم و مقارن وقوع انقلاب مشروطیت کشت‌گردیده است. در آن زمان زنان فعال که بسیاری از ایشان به طبقات بالای جامعه وابسته بودند، به تاسیس انجمن‌های زنان و مدارس دخترانه و کلاس‌های بزرگسالان و مراکز بهداشتی و انواع موسسات دیگر دست‌زده‌اند و اینان نه تنها از دولت جدید حمایت مالی دریافت نکردند، بلکه همواره با مشکل تراشی‌های سیاسی دولت مبارزه کردند. قابل ذکر است که این زنان پر شور که تعداد آنها نیز اندک بوده است تغییرات قابل ملاحظه‌ای در جامعه ایران و مخصوصاً در زندگی زنان شهری پدید آورده‌اند.

شماری از زنان روشنفکر ایرانی، در جریان جنبش مشروطیت با رهبری مردان در افتادند و در مقابل عناصر محافظه‌کار ایستادند. زنان گرچه خود حامیان نیرومند مجلس بودند اما در همان حال ناتوانی مجلس را در حل مسائل اقتصادی تاب‌نیاورند و نمایندگان را به باد انتقاد گرفتند و خواستار فرصتی به منظور شرکت در اصلاحات ملی گردیدند. همچنین طی سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۱ درخواست‌های دیگری را پیش کشیدند و مثلاً طلاق را که در دست مردان بود و مساله چند زنی یا تعدد زوجات را به شدت مورد انتقاد قرار دادند و بر اصلاح آنها تاکید

ورزیدند. قابل توضیح است که برخی از مردان روشنفکر نیز از جمله روزنامه نویسان و شاعران و نمایندگان مجلس از حقوق زنان در این دوره حمایت کردند. «دهخدا» با مطالب طنز آمیز خود در روزنامه «صوراسرافیل» و «ایرج میزا» با شعرهای خویش از حقوق زنان دفاع به عمل آوردند. همچنین مقالاتی در روزنامه های «حبل المتین» و «مساوات» و «ایران نو»، چاپ و منتشر شدند که بر همبستگی مردم با زنان پا می فشردند و بالاخره کسانی از مجلسیان چون «وکیل الرعایا» و «تقی زاده» حمایت های خود را نسبت به زنان مبذول داشتند. گفتنی است که این حمایت های اخیر ثمرات چندانی نداشت.

زنان معترض ایرانی خود همواره در جنبش مشروطیت دخالت موثر داشته اند، چندان که اعتصاب ها را امکان پذیر ساخته و از لحاظ مالی و اخلاقی به مشروطه خواهان امداد رسانیده اند و از ایشان در برابر نیروهای شاه، دفاع کرده اند. برای نمونه در ۱۹۰۵ که علمای دینی در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند، زنان برای مصون نگاه داشتن ایشان از شر نیروهای مسلح دولتی، موانع انسانی به وجود آوردند. همچنین در تابستان ۱۹۰۶ که ایرانیان ملی گرا در باغ سفارت انگلیس به بست نشستند، چندین هزار زن کوشیدند که به اعتصاب کنندگان بپیوندند، اما مقامات انگلیس مداخله کردند و مانع مشارکت ایشان شدند. علاوه بر این پس از امضای فرمان مشروطیت در ۱۹۰۶ زنان فعالیت خود را تشدید کردند و در زمینه های سیاسی و اقتصادی، مخصوصاً تاسیس بانک ملی و تحریم منسوجات خارجی سخت کوشیدند.

گذشته از تاسیس مشروطیت و تدوین قانون اساسی، یکی از اصلاحاتی که نمایندگان مجلس اول آنرا مورد بحث قرار دادند ایجاد یک بانک ملی بود تا بتوان به وسیله آن مسئله کمبود سرمایه را حل کرد. البته ایرانیان نیز مانند مصریان و تونسین در این مورد اندیشناک بودند و چنین احساس می کردند که وام های خارجی می تواند بهانه ای برای دخالت قدرت های بزرگ در کشور شود. بنابراین گردآوری پول بانکی که در نظر بود بنیاد شود به صورت یک مساله جدی درآمد و زنان نخستین انجمن ها و موسسات خود را به منظور بررسی و حل این مساله به وجود آوردند. در این میان «سید جمال الدین واعظ» از زنان و مردان خواست منتهای تلاش خود را برای تاسیس بانک و جمع آوری پول مبذول دارند. گفتنی است که هم مردان و هم زنان با شور و شوق بسیار این دعوت را پذیرفتند. در پاسخ به این دعوت طلاب و محصلین کتابهای خود را فروختند و زنان جواهرات خویش را که تنها دارایی آنها بود تقدیم کردند و بدین ترتیب در تهران یک میلیون تومان فراهم گردید و مردم آذربایجان نیز متعهد شدند که همین مبلغ را تدارک گردانند.

در این دوره گزارش های بسیار مهمی از حمایت های میهن پرستانه زنان در روزنامه ها انتشار یافت به طوری که در نوامبر ۱۹۰۶، مجلس اعلام کرد که زنان بیوه برای تامین سرمایه ضروری بانک و پرداخت پول های بیشتر از یکدیگر سبقت گرفته اند و درآمد و طلای خود را به مجلس اهداء کرده اند. خانم «بامداد» می نویسد، زنی که کارش رخت شویی بود به مجلس آمد و یک تومان پرداخت کرد و خواستار مشارکت در امر تاسیس بانک ملی

گردید. مجلس و انجمن زنان و روزنامه «ندای وطن» نامه یکی از زنان قزوین را منتشر کردند که خطاب به «سعدالدوله» نماینده مجلس که در تدوین قانون اساسی سهمی داشت، تحریر یافته بود. نویسنده نامه پیشنهاد کرده بود که مایل است جواهراتی را که برای روزهای دشوار زندگی پس انداز کرده است، تقدیم کند و همچنین همسایه این زن که خود بیوه ای تهیدست و مادر یک طفل خردسال بود چند تکه از وسایل خانه خویش را به مجلس آورده بود تا در راه تاسیس بانک هزینه گردد. البته همه کسانی که به تشکیل بانک کمک کردند تهیدست نبودند و پول هایی که پرداخت میشد همه ناچیز نبود.

مثلاً یک زن ارث خود را که مبلغ پنج هزار تومان بود اعطا کرد و زنان دیگری نیز به چنین امدادهای سخاوتمندانه ای دست زدند. روزنامه ها، اقدامات زنان را مورد ستایش قرار دادند و مردان توانگری را که سرمایه خویش را به بانک های اروپایی منتقل ساخته بودند و نسبت به مسائل اجتماعی ایران بی اعتنا بودند، به باد انتقاد گرفتند و نوشتن که: چه مردی که او کمتر از زن بود؟!!

زنان ملی گرای ایرانی همچنین در جنبش حمایت از کالای بومی و عدم خرید منسوجات وارد شده اروپایی مشارکت کردند. این اقدام زنان به جنبش زنان هندی می مانست که در همین دوره کالاهای انگلیسی را تحریم کرده بودند. این اعتقاد وجود داشت که تحریم منسوجات اروپایی، ملت را از وابستگی به مولدان و سوداگران اروپایی رها خواهد ساخت. بنابراین، دانش آموزان مدارس با غرور به پوشیدن لباس های بوی همت گماردند و زنان در تبریز طی اجتماعی، صن تحریم کالای بیگانه از مردم خواستند که برای مدتی لباسهای کهنه خود را بپوشند و امیدوارانه به تولید منسوجات داخلی چشم بدوزند. طلوع آگاهی آمیخته به انتقاد را درباره موضوعات مربوط به زنان می توان در مراحل آغازین جنبش ملی گرایی مشاهده کرد. اما مبارزه علیه کالاهای خارجی به تدریج بسط یافت و به شیوه پوشش زنها نیز شامل گردید و همین امر، زنان و مردانی را که از ایشان حمایت می کردند به شدت آزرده خاطر ساخت. از این رو کراراً اعضای انجمن زنان از رفتار ددمنشانه برخی از مردان که در خیابانها و بازارها زنان را به خاطر پوشیدن چادرهای قشنگ و کفش های پاشنه بلند، مورد بی حرمتی قرار داده بودند، لب به شکایت گشودند. در این مورد روزنامه ها نوشتند که هدف جنبش ملی گرایی تحریم منسوجات خارجی است و نه انتقاد از لباس زنان.

جنبش ملی گرایی در اعلامیه خود از مردان خواست که برای اثبات غیرت و حفظ ناموس خویش به جنبش بپیوندند و علیه بی اخلاقی و خودکامگی و فقر و بی قانونی نبرد کنند. در این اعلامیه گفته شد که به سبب اینکه مردان ایرانی از عرصه مسئولیتهای اجتماعی خود را کنار کشیده اند، ضرورت؛ نسوان ناتوان و زمین گیر و نومید و فرزندان خردسال ملت معروض زورگویان و استثمارگران خارجی و داخل شده اند.

همچنین سازمان دموکراتهای اجتماعی، اوضاع این دوره را چنین تصویر کرد: «حکام خودکامه و ظالم و بدخواه و مشرک و بی دین و دشمن دین محمد (ص) خود مظهر بی اخلاقی و نشانه تباهی عصر ما هستند»

«اصف الدوله»، حاکم خود رای و حریص قوچان که از گردآوری مالیات از روستائیان تهدیدست عاجز مانده بود، دختران کشاورزان را به ترکمن ها و ارمنی هایی که در آن سوی مرز ایران و در عشق آباد می زیستند، فروخت علاوه بر این گزارش هایی از رشت ابلاغ می کرد که در این شهر فسق و فجور و باده گساری گسترش یافته است، چنانکه ارزش و هنجارهای فرهنگی مورد تهدید قرار گرفته اند. همچنین چند زن که برای یافتن شوهران فراری خود به مرز ایران و قفقاز رفته بودند، مورد بی حرمتی افراد اوباش قرار گرفتند و در نتیجه مردن ایران را به خشم آوردند. گفتنی است که در این موارد «نیز سازمان دموکراتهای اجتماعی» مردان ایرانی را مورد نکوهش قرار داده و بدین شرح بر آنها تاخته است: ای سربازان ایرانی و ای عامل دستگاه دولت، آیا زنی که مورد بی حرمتی قرار گرفته خواهر و ناموس شما نیست؟ آیا او همسر یکی از همکیشان شما نیست؟ آیا شما، پاسداران شرف و ناموس مردم ایران نیستید؟ اینک به علت استبداد حکومت، این دو زن آواره گردیده اند و مورد تهدید سربازان روس قرار گرفته اند. اگر به راستی حیثیت و غیرت دارید ناموس خود را از سربازان روس و اوباش داخلی حفظ کنید و به خاطر یک قرص نان به او بی حرمتی نکنید. سید محمد طباطبایی می خواهد ناموس شما مصون بماند. وی می خواهد شما را از یوغ حکومت خودکامه آزاد کند، تا دیگر از شما هتک حیثیت نشود.

نتیجه اعلامیه انتقاد آمیز سازمان دموکرات های اجتماعی روشن بود:

شرف یک مرد ایرانی و حرمت او در کشورش و نیک نامی و حیثیت او چیزی بود که همواره به وسیله پاکدامنی و نگهداری زن در خانه اندازه گیری می شد.

اگر زن ایرانی در خانه رفتاری غیر اخلاقی پیش می گرفت، در آن صورت این پدر و شوهر و برادر او بودند که سرافکننده و بی اعتبار می گردیدند. اما اینک زن ایرانی از سوی حکام مستبد و عوامل بیگانه چون روسها و ترکمن ها و ارمنی ها مورد بی حرمتی قرار می گرفتند و از این رو بر مردان ایرانی فرض بود که برخیزند و از اهانت به شرف ملی خویش جلوگیری کنند.

حتی اگر بسیاری از مردان مشروطه خواه می خواستند که از موقعیت زنان در جهت تحقق آرمانها سود جویند، دیگر با توجه به سیاسی شدن زنان و مشارکت ایشان در جنبش ملی، چنین امری میسر نمی گردید. زیرا مسائل مربوط به زنان چنان ابعادی یافته بود که الزاماً خود آنها میباید در کارها دخالت می ورزیدند. بنابراین اولین قدمی که زنان لازم بود بردارند، تاسیس مدارس و انجمن های زنان بود. قانون انتخابات ۱۹۰۶ با صراحت کامل، زنان را از تلاشهای سیاسی بازداشت و همچنین مجلس و تقاضای ایشان دایر بر اینکه رسماً مورد حمایت قرار گیرد، توجه چندانی نکرد. در سی ام دسامبر ۱۹۰۶ که مظفر الدین شاه فرمان مشروطیت را توشیح کرد، مجلس تقاضای زنی را منتشر ساخت که خواستار حمایت رسمی از آموزش زنان و مشارکت اجتماعی ایشان شده بود.

در این نامه که خطاب به «سید محمد طباطبایی» نگارش یافته بود از دولت درخواست میگردید که مدارس دختران را نیز مانند مدارس پسران مورد حمایت قرار دهند و متذکر شده بود که ایران از آن رو که در زمینه های

اقتصادی و اجتماعی عقب مانده است که ژاپن نیز که مدل پیشرفت آسیایی برای ملی گرایان ایرانی به شمار می آمد به علت ارتباط خود با غرب به چنین توسعه ای نیل نکرده بود، از این گذشته دانشمندان و فیلسوفان اروپایی، برخی از افکار و نظرات خود را از متفکران ایرانی دریافت کرده بودند. اما ایران در این زمان به علت محرومیت زنان از تعلیم از کاروان تمدن دور افتاده بود. طبیعی است که هرگاه مادری از تربیت و تحصیل برخوردار نباشد، مخصوصاً در جوامع کنونی، واجد شرایط لازم برای پرورش فرزندان خویش نخواهد بود.

گفتنی است که پاسخ مجلس به نامه مزبور که البته حاوی نظر اکثر مردان مشروطه خواه بود، تصریح میکرد گرچه «تغییراتی در کشور در شرف وقوع است، اما با این همه، ضرورت دارد که پایگاه سنتی زن و مرد همچنان بی هیچ تغییری حفظ شود» مجلس بر سخن خود افزوده بود که «البته بین زن و مرد از نظر عقل و شعور تفاوتی وجود ندارد، اما با این حال، نوعی آموزش محدود برای زنان کافی است.»

بعبارت دیگر، «آموزش زنان باید محدود به کودک آوری و کودک پروری و خانه داری و حراست از شرف و اطلاعات دیگری که به اخلاق و معیشت خانواده مربوط می گردد، باشد. مشارکت در سیاست و امور حکومت حق ویژه مردان است و در حال حاضر زنان نمی توانند به آن مبادرت ورزند.»

بدین ترتیب زنان ایرانی بیش از آنکه منتظر حمایت دولت و کمک های قانونی بمانند به سازماندهی خود پرداختند و به شیوه های خلاق به تاسیس و اداره مدارس زنانه و مراکز بهداشتی و درمانی و کانون هایی برای نگهداری و تربیت کودکان بی سرپرست دست زدند. در ماه مارس ۱۸۳۸ مبلغان دینی امریکایی چند مدرسه دخترانه در شهر ارومیه باز کرده بودند که عموماً دوشیزگان ارمنی در آن تحصیل می کردند. قابل ذکر است در این مدارس تحصیل رایگان بوده و علاوه بر این بابت کتاب و منابع درسی و غذا و مسکن نیز چیزی دریافت نمی گردید و هدف از این کار آن بود که خانواده ها ترغیب شوند و دختران خود را برای تحصیل به این مدارس بفرستند. طی چند دهه بعد، مدارس مشابهی نیز در تهران و تبریز و مشهد و همدان و رشت تاسیس شدند اما به هر حال، نخستین بار دختران مسلمان ایرانی در مدارس امریکایی حضور یافتند و به تحصیل همت گماردند. البته مدارس امریکایی توفیق نیافتند که گروه کثیری از دوشیزگان ایرانی را به خود جلب کنند زیرا از یک سو جامعه ایرانی با نظری منفی به آموزش دختران خود می نگریست و از سوی دیگر مردم چنین می پنداشت که هدف تعلیمات غربیان و مسیحیان در ایران چیزی جز تبلیغات دینی نیست. از این رو حتی دیدار «ناصر الدین شاه» از مدرسه امریکایی تهران که در ۱۸۹۰ صورت گرفت نتوانست این نگرش منفی را تغییر دهد. اما با طلوع انقلاب مشروطیت، تحول عظیمی در آموزش زنان ایرانی پدید آمد. بدین معنی که در بیستم ژانویه ۱۹۰۷ در ضمن برگزاری یک گردهمایی بزرگ در تهران، زنان قطعنامه ای را که شامل دو بند بود تصویب کردند. بند اول بر تاسیس مدارس زنانه تاکید داشت و بند دوم خواستار حذف جهیزیه سنگین برای دختران بود و چنین استدلال می کرد که بهتر است پولی که صرف تدارک جهیزیه می شود، در راه آموزش دختران هزینه شود. به برکت این اقدامات

در آوریل ۱۹۱۰ پنجاه مدرسه دخترانه در تهران تاسیس گردید و در پی آن، زنان نخستین کنگره آموزشی خود را نیز در پایتخت برگزار کردند.

در خور ذکر است که روزنامه نگاران انگلیسی از این جنبش که البته مورد حمایت مردان دموکرات اجتماعی نیز بود، گزارش هایی تهیه کردند که در لندن چاپ و منتشر گردید. چند جمله این گزارش بدین شرح است: شگفت نیست اگر ملاحظه کنیم که امواج جنبش حامیان حقوق زن در ایران تا سواحل دور دست این کشور بسط یافته است و آرمان گرایان جوان و ذکور ایرانی درباره موضوعاتی چون سوسیالیسم و رفاه اجتماعی و کار و سرمایه به تاملاتی نظری پرداخته اند و در همان حال با دعوت از زنان برای ورود در این موضوعات، بر مشکلات خویش افزوده اند. اما قرائنی وجود دارند که نشان می دهند زنان ایرانی خواستار آموزش های اروپایی برای دختران خود نیستند.

در سال ۱۹۱۳ نشریه شکوفه که متعلق به زنها بود فهرستی از اسامی شصت و سه مدرسه دخترانه را در تهران منتشر کرد که حدود دو هزار و پانصد دانش آموز داشتند. در این نشریه اعلام گردیده بود که از هر هفت تن محصل تهرانی یک تن دختر است.

در خور توضیح است که مسائل دخترانه با انجمن های زنان ارتباط منظم داشتند. در این زمینه شوستر می نویسد: «شماری از انجمن های نیمه سری زنان که به وسیله یک کمیته مرکزی هماهنگ می گردیدند، در تهران وجود داشتند. در این کمیته یک دفتر تحقیق نیز دایر بود که به پرسشهای زنان پاسخ میداد.» اما به هر حال، بسیاری از امور مربوط به انجمن های زنان بر ما معلوم نیست و مثلاً بخش عظیمی از فعالیت آنها را نمیدانیم. برخی از اعضای انجمن های زنان برای روزنامه های آن دوره مطلب می نوشتند و به تشریح موضوعات سیاسی و اجتماعی موجود می پرداختند. نوشته های مزبور و خاطراتی که به رشته تحریر درآمده اند و گزارش های زنانی که خود در جریان کارها مشارکت داشتند. طرحی وسیع از جنبش زنان تلاشگر و اندیشمند ایران به دست میدهد. از آن گذشته این منابع که به راستی در حکم تاریخ اجتماعی زنان ایران در دوره جدید است، تاریخ این کشور را که همواره درباره مردان نگارش یافته است، به چالش فرا می خواند.

شماری از انجمن های زنان ایران که در فاصله سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ به اقدامات مهمی همت گمارده اند بدین شرح است: «انجمن های آزادی زنان» که در اوایل ۱۹۰۷ تشکیل گردید. «اتحادیه غیبی نسوان» که در حقیقت یک سازمان مخفی محسوب می گردید و در سال ۱۹۰۷ پی ریزی شد. این اتحادیه دارای گرایش های تند انقلابی بود و خود را سخنگوی تهیدستان جامعه می دانست و در این مورد با وکلای مجلس نیز درگیر بود. «انجمن های نسوان» که در دوره اول و دوم مشروطیت به تلاشهای وسیع و عمیقی دست یازید. انجمن نسوان، دیدگاههایی سیاسی و اجتماعی داشت و مخصوصاً نظرات آن مبنی بر اینکه شوراها یا انجمن های زنان می باید مورد تصویب مجلس قرار گیرند و صورتی رسمی به خود گیرند، در مجلس اول نیز مورد بحث قرار گرفته بود.

«انجمن مخدرات وطن» که گردهمایی خود را در ۱۹۹۰ آغاز کرد از جمله اعضای این انجمن، زنان سرشناسی بودند که با رهبران مشروطیت نیز همکاری داشتند و طی تظاهرات ماه دسامبر ۱۹۱۱ نقش مهمی در رهبری ایفا کردند. موسسات دیگری چون «شرکت خیریه خواتین ایران و انجمن خواتین ایران» در سال ۱۹۱۰ سخت کوشا بودند و برای احداث مدرسه و بیمارستان و پرورشگاه، پول هایی جمع آوری کردند. همچنین «اتحادیه نسوان» و «انجمن همت خواتین» و «هیات خواتین مرکزی» در خور ذکرند. گفتنی است که همه این انجمن ها در جریان اتمام حجت روسیه در ۱۹۱۱ به ایران به ایفای نقش های شایان ستایش پرداخته اند.

گرچه بیشتر انجمن های فعال یا دست کم آن عده از انجمن هایی که فریادشان در نشریات انعکاس می یافت در تهران مستقر بودند، با این همه، انجمن های زنان یکسره محدود به شهر تهران نمی شدند و موضوعات مورد نظر آنها صرفاً به مسائل ایران منتهی نمی گردید. بدین معنی در آذربایجان نیز چنین انجمن هایی در سال ۱۹۰۶ تاسیس شدند. بنابر گزارش نشریه فرانسوی زبان جهان مسلمان، در فوریه ۱۹۰۷ یکصد و پنجاه زن، انجمنی پدید آوردند تا با ستهای دست و پا گیر کهن که محل ترقی به شمار می آمدند به پیکار برخیزند زنان اصفهان نیز «هیات نسوان» این شهر را به وجود آوردند و به منظور بهبود وضع زنان تظاهراتی برپا کردند. همچنین مجموعه ای از نامه هایی که از طرف زنان قزوینی و سنگلج به روزنامه ها ارسال گردیده اند از تجمع زنان در این دو شهر حکایت دارند. زنان تبعیدی ایرانی در ترکیه به منظور حمایت از جنبش مشروطیت به اقداماتی دست زدند و سازمانی موسوم به «انجمن خیریه نسوان ایرانی مقیم استانبول» را تاسیس کردند. زنان «عشق آباد» در آسیای مرکزی به زنان تهران تاسی کردند و «شمس کسمایی» شاعر (۱۸۸۳-۱۹۶۱) از دولت مرکزی خواست که مدارس دختران را در سراسر کشور باز کند و علوم و فنون جدید دندان پزشکی و جراحی و مامایی به دختران آموزش داده شود.

«انجمن آزادی زنان» یکی از نخستین انجمن هایی است که پس از تصویب قانون اساسی در سی ام دسامبر ۱۹۰۶ تشکیل شد. گروهی از زنان و مردان معروف و برجسته در انجمن که هر دو هفته یک بار برگزار می شد حضور می یافتند. پدران و برادران، دختران و خواهران را در این گردهمایی ها همراهی می کردند و زنان در معیت شوهران خود به انجمن می رفتند و افراد مجرد یا کسانی که همراهی نداشتند از ورود به جلسات انجمن ممنوع بودند. چنین می نماید که بستگان ذکور زنان برای اینکه انجمن را از متهم شدن به اموراخلاق مصون بدارند، خود در حفظ و حراست آن می کوشیدند. با این همه گاهی این دقت و مراقبت تاثیر چندانی در جلوگیری از پیش آمدها نداشت.

انجمن آزادی زنان قبل از هر چیز یک مرکز آموزشی بود که جلسات مخفی آن در باغی دور دست در اطراف تهران برگزار می گردید. زنان سخنران درباره مسائل اجتماعی و سیاسی به بحث می پرداختند و در ضمن صحبت خود روشهای حل مسائل مزبور را نیز مورد توجه و شور قرار می دادند. البته از یاد نمی بریم که در آن زمان زنان محجوب ایرانی به آسانی نمی توانستند در برابر مردم و در حضور مردان نامحرم بایستند و درباره سیاست و انقلاب

و حقوق خود سخن بگویند و از این رو توفیق آنها را در این امور باید به عنوان دستاوردی شگفت و ارزشمند به شمار آوریم. اما بالاخره اخبار این گردهمایی‌ها به گوش بازاریان و محافظه کاران میرسد و واکنش این افراد را نیز می‌توان حدس زد. در یک مورد گروهی از مردم خشمگین به محل انجمن سری یورش بردند اما پیش از ورود مهاجمان، جوانی ارمنی اعضای انجمن مزبور را از خطر آگاه کرد و در نتیجه آنها توانستند بگریزند و خود را از آسیب‌های احتمالی نجات بخشند.

در میان اعضای انجمن آزادی، دو تن از دختران ناصرالدین شاه یعنی «تاج السلطنه» و «افتخارالسلطنه» نیز مشاهده می‌شوند. به طوری که از یادداشتهای تاج السلطنه برمی‌آید وی یک سوسیالیست و در همان حال طرفدار پرشور حقوق زنان بود. همچنین زنان مشهوری چون «صدیقه دولت آبادی» و «شمس الملوک جواهر کلام» که در دهه ۱۹۲۰ از حقوق زنان دفاع می‌کردند، در انجمن آزادی زنان عضویت داشتند.

یک زن امریکایی به نام «مری پارک جردن» که مبلغی مسیحی بود و بنا به برخی از گزارش‌ها، همکار او «انی استاکینگ بویس» نیز در جلسات انجمن آزادی زنان شرکت می‌کردند. مری جردن که اهل پنسیلوانیا و فارغ التحصیل مدرسه واکیل نیویورک بود با یکی از مبلغان دینی به نام «ساموئل مارتین جردن» که در ایران شهرت داشت، ازدواج کرد و به اتفاق یکدیگر مدیریت کالج پسرانه البرز را از ۱۸۹۸ تا ۱۹۴۰ عهده دار گردیدند. انی استاکینگ بویس نیز از خانواده‌های مسیحی که سابقه‌ای طولانی در تبلیغ داشت و سه نسل در ایران کار کرده بود، برخاست. وی به سال ۱۹۰۲ از کالج ولسلی فارغ التحصیل شد و آنگاه در ۱۹۰۶ به ایران کوچید و در ۱۹۱۴ با مردی به نام «آرتور کلیفتون بویس» عقد زناشویی بست و تا ۱۹۴۹ در ایران باقی ماند. خانم بویس، مدیریت مدرسه بتل را برعهده داشت و در دهه ۱۹۲۰ مسئولیت نشریه «عالم نسوان» را نیز که به همت دانش‌آموختگان همین مدرسه در ایران منتشر می‌گردید، پذیرفت.

«انجمن مخدرات وطن» به وسیله شصت تن از زنان فعال ایرانی در ۱۹۱۰ بنیاد گردید. اعضای انجمن مزبور از طرح تحریم کالا و وام خارجی حمایت کردند و به اقدامات نیکوکارانه‌ای چون تاسیس مدرسه دخترانه و احداث کلاسهای آموزش بزرگسالان و دایر کردن یتیم‌خانه‌ها، دست زدند. این انجمن مدرسه‌ای در تهران باز کرد که یکصد دختر در آن مدرسه درس می‌خواندند و همچنین محلی برای اطفال بی‌سرپرست تدارک گردانید و آنگاه سرپرستی مدرسه مزبور را به یک بانوی مربی ارمنی به نام «ملکیان» سپرد. شوراها یا انجمن‌های تهران اغلب با یکدیگر ارتباط داشتند و از این رو زمانی که رئیس انجمن مخدرات وطن دعوت شد که در انجمن نسوان سخنرانی کند، سخنان او در نشریه جهان مسلمان نیز انتشار یافت. رئیس انجمن مخدرات وطن، «آغابایگم» دختر مجتهد ترقی خواه و آزاد اندیش شیخ «هادی نجم آبادی» است. همچنین همسر این مرد روحانی، «سکینه کنداشلو» در شمار زنان مبارز آن روز محسوب میشود. آغابایگم که مدرسه دخترانه‌ای نیز در جنوب تهران تاسیس کرده بود در سخنرانی خود حکومت را به خاطر غفلت از پرداختن مصالح ملت به باد انتقاد گرفت و خواستار بهبود وضع زنان

ایران گردید.

چند نمونه ای از مطالب او چنین است:

کشاکشی که ناشی از مسائل شخصی است، شما وزیران و سایر مقامات کشور را به جان هم انداخته است. محض خدا دست از این دشمنی بردارید و اندکی به آینده دختران معصومتان فکر کنید و نگذارید که ایشان مانند دختران مصری و سودانی و قفقازی برده این و آن گردند مورگان شوستر در مورد انجمن‌های زنان و حمایت‌هایی که آنها از وی به عمل آورده اند، اشارتی دارد که در کتاب اختناق ایران انعکاس یافته است. هر چند شناخت کامل زنان فعال ایرانی و انجمن‌های ایشان برای وی میسر نگردیده است؛ با این همه، شوستر می‌نویسد که نفوذ عظیم و در عین حال مخفی زنان در کشور بسیار زیاد است. «نام زنان این گروه تاکنون بر من معلوم نیست و چهره آنها را نیز نمی‌شناسم، اما به طریق گوناگون دریافته‌ام که همواره مورد حمایت هزاران تن از شیر زنان میهن پرست ایرانی که اصطلاحاً آنها را ضعیفه می‌نامند قرار گرفته‌ام.» البته طی سالهای اخیر محققین توفیق یافته‌اند حقایق را درباره زنانی که در جنبش زنان مشارکت داشته‌اند کشف کنند. با این همه در بسیاری موارد نام اول اعضای انجمن مخدرات وطن معلوم نیست زیرا این زنان اغلب به وسیله نام خانوادگی پدر یا شوهر خود مشخص می‌گردند. مثلاً در فرهنگ انقلاب مشروطیت چنین آمده است: آغایبگم دختر نجم آبادی، یا زوجه ملک المتکلمین، و یا همسر پیرم خان، و یا همسر میرزا سلیمان میکده و غیره. علاوه بر این، نام‌هایی چون «هما محمودی» نویسنده و طرفدار پرشور حقوق زنان و «ماهرخ گوهرشناس» که علی‌رغم محرومیت از تحصیل، به تدریج و به برکت تلاش سازنده خویش به صورت یکی از مدافعان بزرگ حقوق زنان درآمد و شخصیتی فعال و پر نفوذ به هم رسانید. برخی از اعضای انجمن بستگانی داشتند که مخالف آزادی‌خواهی بودند اما اکثر مشروطه‌خواهان تندرو از زنان حمایت می‌کردند. مثلاً یکی از اعضای انجمن مزبور دختر «سردار افخم» حاکم معروف گیلان بود که پدرش در جریان یورش نیروهای ملی به رشت در ۱۹۰۹ به قتل رسیده بود اما وی در نشست‌هایی که زنان آزادی‌خواه برگزار می‌کردند حضور می‌یافت و در بحث‌ها شرکت می‌جست یکی از نشریات زنان انگلیسی که در آن ایام انتشار یافته است مبارزات همسر «پیرم خان» را که علیه وام‌های بیگانه صورت گرفته‌اند، بدین شرح ذکر کرده است:

فعال‌ترین رهبر جنبش نسوان، خانم، پیرم، همسر رئیس شهربانی تهران است. وی تلاش زنان را سازمان می‌بخشد و از ایشان می‌خواهد که علیه گرفتن وام خارجی به پاخیزند و در این راه با همه توان خویش بکوشند. خانم پیرم به طور طبیعی از موهبت سخنوری برخوردار است و بدین وسیله زنان را مجذوب می‌کند تا به سویش بشتابند و افکار اجتماعی او را مورد حمایت قرار دهند.

در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ برخی از اعضای جوان انجمن‌های زنان چون «صدیقه دولت آبادی» و «محترم اسکندری» و «شمس الملوک جواهر کلام»، در زمینه حقوق اجتماعی نسوان تلاش کردند و سخت شهرت یافتند. صدیقه دولت آبادی که خواهر یحیی دولت‌آبادیست هم عضو انجمن آزادی زنان بود و هم دبیر انجمن مخدرات

وطن؛ وی در ۱۹۱۸ اولین مدرسه دخترانه شهر اصفهان را بنیاد نهاد و سپس انجمن زنان اصفهان را تشکیل داد و آنگاه به انتشار هفته نامه ای به نام «زبان زنان»، همت گمارد. این نشریه که درباره مسائل سیاسی و اجتماعی آن روز به بحث و بررسی می پرداخت، نخستین نشریه ای است که درباره حجاب نیز سخن به میان آورده است. با توجه به اینکه اصفهان یک شهر دینی است، اهمیت کارهای زنان و نشریه آنها را می توان به خوبی دریافت. صدیقه دولت آبادی در ۱۹۲۲ به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن به مطالعه پرداخت و با سخنرانی درباره زنان و انتشار مقالات خویش در نشریات اروپایی فعالیت سیاسی خود را دنبال کرد. در ۱۹۲۶ به عنوان نماینده ایران در کنفرانس جهانی زن که در پاریس برگزار گردید شرکت جست.

محترم اسکندری (۱۸۹۵-۱۹۲۴) که از شاهزادگان قاجار است، در یک خانواده روشفکرزاده شد و به بار آمد. پدرش محمدعلی اسکندری یکی از بنیادگزاران «انجمن آدمیت» است که پیش از انقلاب مشروطیت تاسیس شد و از حقوق زنان حمایت می کرد. محترم اسکندری که از نظر بدنی معلول بود و عمری کوتاه داشت، فعالیت سیاسی خود را در جریان انقلاب مشروطیت آغاز کرد و یکی از پیشتازان جنبش نسوان در دهه ۱۹۲۰ محسوب می شود. وی در ۱۹۲۲ «جمعیت نسوان وطن خواه» را که دارای گرایش سوسیالیستی بود پدید آورد انجمن مزبور برای زنان کلاسهایی ترتیب داد و به آموزش آنها پرداخت و همچنین درباره حقوق زنان سخنرانی های مفصلی برگزار کرد. علاوه بر این، جمعیت نسوان وطن خواه نشریه ای نیز به نام زنان میهن پرست در ۱۹۲۳ منتشر کرد. یکی از اقدامات جسورانه این انجمن نیز آن بود که نسخه های کتابی را تحت عنوان «حیله های زنان» در میدان توپخانه تهران و در مقابل چشم مردم سوزانید.

هما محمودی نویسنده و شاعر و هنرمند و طرفدار و منادی حقوق زنان از هر فرصتی برای انتشار مقالات خود که درباره آزادی زنان به نگارش در می آمد سود می جست. وی یکی از زنان است که تظاهرات بزرگ را در دسامبر ۱۹۱۱ در برابر مجلس سازمان داشتند. محمودی در دهه ۱۹۲۰ مقالات خود را در نشریه «عالم نسوان» که متعلق به فارغ التحصیلان مدرسه دخترانه بتل در تهران بود منتشر کرد.

شمس الملوک جواهر کلام عضو انجمن آزادی زنان است و در مدرسه ناموس که اولین مدرسه دخترانه تهران بود و در ۱۹۰۷ تاسیس شد، تحصیل کرد و سپس به معلمی و نویسندگی پرداخت. وی در دهه ۱۹۲۰ آهنگ گرجستان کرد و در تفلیس رحل اقامت افکند و در آنجا به تدریس تاریخ ایران و ادبیات فارسی برای مهاجران ایرانی دست زد. شمس الملوک جواهر الکلام نخستین زن ایرانی است که در ۱۹۲۷ در کلاس های مختلط تفلیس حضور یافته و تدریس کرده است.

زنان دیگری چون «بی بی وزیرف» و «طوبی آزموده» و «دره المعالی» و «صفیه یزدی» و «ماهرخ گوهرشناس» نیز از مریبان پیشگامی هستند که مدارس دخترانه جدیدی در تهران گشودند. بی بی وزیرف که زنی منورالفکر و صریح اللهجه و زاده قفقاز بود در اوایل سال ۱۹۰۷ یکی از نخستین مدارس دخترانه را به نام «دبستان دوشیزگان» ، در

تهران بنیاد نهاد. این مدرسه پنج معلم داشت و موضوعات متنوعی چون تاریخ و خواندن و نوشتن و جغرافیا و ریاضیات و معارف دینی در آن تدریس می گردید.

همچنین برای اینکه پدران و مادران تشویق شوند تا دختران خود را به این مدرسه بفرستند مهارت هایی چون آشپزی نیز افزوده شدند و علاوه بر این مرکز ویژه آموزش هنرهای دستی هم در این مدرسه دایر گردید. بی بی وزیرف به خانواده ها اطمینان داد که همه معلمان این مدرسه زن هستند و تنها مرد این آموزشگاه، فراش سالدار این ساختمان است.

همچنین برای ترغیب بیشتر مردم باز هم اقداماتی صورت گرفت و مثلاً هرگاه از یک خانواده فقیر دو محصل در این مدرسه درس می خواندند از یکی از آنها پولی دریافت نمی گردید. علاوه بر این، بی بی وزیرف برای نگهداری دختران بی خانمان نیز پرورشگاهی پدید آورد. با این همه دبستان دوشیزگان چنان که باید مورد استقبال مخالفان محافظه کار قرار نگرفت، به طوری که معلمان و متعلمان آن کراراً در خیابان مورد فحاشی و حملات بدنی مخالفان واقع شدند. زمانی که بی بی وزیرف از این موضوع به مقامات شکایت برد به او گفته شد که مدرسه را ببندد و موجب آشوب در کشور نشود. اما پس از مدتی مدرسه را باز کرد. ولی حکومت در طی دستوری از ورود دختران یازده و دوازده ساله به این مدرسه ممانعت به عمل آورد. گفتنی است که اقدامات ابتکاری بی بی وزیرف به وسیله بانوی دیگری به نام طوبی آزموده (۱۸۷۸-۱۹۳۶) که خود موسس مدرسه «ناموس» است دنبال گردید. مربی پیشرو دیگر، دره المعالی است که در «انجمن مخدرات وطن» عضویت داشت. وی در یکی از خانواده های متنفذ طبقه بالای جامعه که ضمناً با دربار نیز پیوندی نزدیک داشت زاده شد. پدرش «علی شمس المعالی» پزشک مخصوص ناصرالدین شاه بود و به برکت موقعیت خود امکان یافته بود اندکی پیش از انقلاب مشروطیت تعدادی مدرسه پسرانه دایر سازد. دره المعالی از ثروتی که از پدرش به او رسید، مدرسه مخدرات تهران را تاسیس کرد و از زنان درس خوانده خانواده خود خواست که در این مدرسه تدریس کنند.

پس از قرارداد روس و انگلیس در ۱۹۰۷ که به موجب آن ایران به دو بخش تقسیم شد و هر بخش زیر نفوذ یکی از این دو دولت قرار گرفت. دره المعالی فعالیت خود را تشدید کرد و به صورت زنی انقلابی درآمد. وی به زنانی که علیه کالاهای اروپایی مبارزه می کردند امداد رسانید تا خود را سازمان دهند و به اتفاق صدیقه دولت آبادی از قهوه خانه های ایران دیدن کرد و از صاحبان و طرفداران این قهوه خانه ها خواست تا از مصرف شکر وارداتی امتناع ورزند. علاوه بر این، زنان از دکان های پارچه فروشی دیدن کردند و خواستار تحریم منسوجات خارجی و استفاده از پارچه های داخلی گردیدند. از این گذشته، زنان در شب نامه هایی که پخش کردند قرارداد روس و انگلیس را محکوم کردند و بر استقلال ملی تاکید ورزیدند. دره المعالی مبارزه با مجلس را نیز رهبری کرد و از نمایندگان خواست که علیه توافق روس و انگلیس موضعی قوی اتخاذ کند. خانه دره المعالی مرکز دیدارهای سیاسی و سخنرانی ها و گردهمایی های ادبی شد که به طور منظم صورت می پذیرفت و دو تن از شاعران به نام

این دوره یعنی ایرج میرزا و ملک‌الشعراى بهار نیز در آنجا حضور می یافتند. پس از اینکه مجلس در ژوئن ۱۹۰۸ بمباران شد، دره المعالی به زنان دیگری پیوست که در زمینه های متنوع اجتماعى فعالیت می کردند صفیه یزدی نیز که عضو انجمن آزادی زنان است از لحاظ خدماتی که در زمینه آموزش زنان انجام داده است در خور ذکر است. وی همسر مجتهد معروف «محمد حسین یزدی» است. محمد حسین یزدی برخلاف «شیخ فضل الله نوری» و سایر روحانیون محافظه کار، حامی آموزش زنان بود و به همین دلیل همسر خود را نیز تشویق کرد که مدرسه ای دخترانه تاسیس کند براساس همین تشویق بود که صفیه یزدی در ۱۹۱۰ مدرسه دخترانه «عفتیه» را بنیاد نهاد و به خاطر سخنان صریحی که درباره حقوق زنان ایراد کرد، به خوبی شهرت یافت.

ماهرخ گوهرشناس (۱۸۷۲-۱۹۳۸) نیز جزء زنانی است که در عین محرومیت از آموزش به جنبش زنان پیوسته اند و هم در درون خانه خویش و هم در عرصه زندگی اجتماعى فعالیت خویش را پیش برده اند. در شرح زندگی او آمده است که یک انجمن انقلابی زنانه در شهر تهران تشکیل شد که در آن زنان تعهد کردند علی رغم همه مشکلات موجود در راه آزادی خویش تلاش ورزند. اعضای این گروه انگشتی را در دست داشتند که خود طرح آن را ریخته بودند. روی این انگشت دو دست که یکدیگر را می فشردند نقش بسته بود و ظاهراً این نقشه نشانه همبستگی و انسجام زنان با یکدیگر بود. ماهرخ گوهرشناس با اینکه تحصیل نکرده بود، مدرسه دخترانه «ترقی» را در تهران در ۱۹۱۱ تاسیس کرد و فعالیت خویش را برای دو سال از همسرش پنهان نگاه داشت. اما زمانی که شوهرش بر فعالیت اجتماعى وی وقوف یافت او را متهم کرد که از دایره دین و فضیلت پا بیرون نهاده است و با عمل شرم آور خویش موجب بدنامی خانواده گردیده است، اما با این همه، ماهرخ، کار خود را در مدرسه ترقی دنبال کرد وی در سال ۱۹۱۱ مدرسه ابتدایی خویش را توسعه داد و با تشکیل یک دبیرستان، پسران را نیز پذیرفت و علی رغم مقررات موجود

صاحب نظران و مشروطه خواهان مرد را فراخواند تا در مجموعه آموزشی او تدریس کنند.

برخی از گروه های محافظه کار با جنبش اصلاحات تربیتی مخالفت کردند و ضمن محکوم شمردن موسسات فرهنگی، این بنیادهای نو را مغایر سنت های پیشین دانستند. این طرز تلقی، کسانی را برانگیخت تا به خیابانها بریزند و به معلمان و دانش آموزان یورش برند و ایشان را هرزه و فاسدالاً خلاق بخوانند.

این حملات باعث گردید که بین زنان فعال و محافظه کاران اختلاف شدیدی بروز کند. زنان تلاشگر ایرانی در آغاز انقلاب مشروطیت طرفدار محافظه کاران، اما اینک که این گروه علیه آموزش نسوان برخاسته و خصومت خود را با صراحت کامل ابراز کرده بودند، زنان نیز به تدریج از آنها دور شدند و برای اثبات صحت نظرات و رفتار خود دایر بر تامین آموزش برای خویش به آیاتی از قرآن استناد کردند. روزنامه «مساوات» نامه اعتراض آمیز گروهی از زنان را که خود را حامیان زنان مظلوم ایرانی می خواندند، منتشر کرد. در این نامه آمده بود که گرچه محافظه کاران خود در آغاز مردمی انقلابی بودند و در راه تحقق مشروطیت از ایثار جان خویش دریغ نورزیدند، اما اینک همان

مردم انقلابی، از تعمیم نتایج انقلاب به زنان خودداری می‌ورزند. نویسندگان نامه مزبور بر سخن خود افزوده بودند که: آیا ما زنان ستم کشیده این کشور نیستیم؟ آیا ما همانند شما مردان، انسان به شمار نمی‌رویم؟ آیا ما از حقوق طبیعی و اجتماعی نوع انسان برخوردار نیستیم؟ آیا ما را جانورانی زبان بسته و بارکش می‌پندارید و یا ما را به عنوان انسان می‌شناسید؟ ما خواستار عدالتیم و تاکید می‌کنیم که هر نوع تبعیض ناروا در دستیابی بر آگاهی و معرفت باید از میان برداشته شود. زیرا کسب دانش همچنان که حق مرد است، حق ویژه زنها نیز هست.

زنان همچنین استدلال کردند که مخالفان آموزش نسوان هیچ مجوز قانونی و یا توجیه منطقی برای حملات خود به آموزگاران و دانش‌آموزان نداشته‌اند، زیرا در این مدارس معلم مرد تدریس نمی‌کند. افزون بر این، نویسندگان نامه از محافظه کاران خواستند که به خصومت خود نسبت به آموزش نسوان پایان دهند و به خاطر بیاورند که این تقاضای سه چهارم مردم ایران است و از این رو باید مسموع و مورد عنایت واقع گردد.

گروهی از زنان نیز محافظه کاران را آشکارا مورد انتقاد قرار دادند و رنجش خود را از ایشان بیان داشتند. یکی از زنان نوشت: «من از اینکه مرد نیستم و نمی‌توانم آنچه می‌دانم بگویم و آنچه می‌خواهم به مرحله عمل در آورم و آخرین قطره خون خویش را نثار کشورم گردانم، براستی متاسفم. بیم آن دارم که اندوه عمیق من، مرا از پا در آورد. افسوس نمی‌دانم که مردها به چه می‌اندیشند و از چه می‌ترسند. امضاء یکی از زنان فدایی کشور». بانوی دیگری نوشته است: «چطور ممکن است خدا زن را به صورت موجودی بشری بیافریند، اما از پیشرفت و وصول به تمدن باز دارد. از عدالت خدا به دور است که بار سنگین زندگی را بر دوش زنان نهد و آنگاه ایشان را ملزم سازد که نه تنها از خدا بلکه از پدران و شوهران نیز اطاعت کنند اما از مردان بخواهد که فقط خدا را اطاعت کنند و لاغیر.»

نویسنده نامه بر سخن خود می‌افزاید که «مخالفان مدارس نو مدعی‌اند که نگرانی ایشان از آن جهت است که مبدا بر حیثیت و شرف زنها آسیبی وارد شود. اما ایشان فراموش کرده‌اند که چگونه دخترچه‌های معصوم مورد تعرض جنسی بستگان ذکور معلمان مکتب خانه‌ها یا اصطلاحاً ملاجی‌ها قرار می‌گیرند. مدارس نو نه تنها دختران و زنان را به شایستگی آموزش می‌دهند، بلکه ایشان را از گزند تعرض نیز مصون می‌دارند. از این گذشته، مخالفان آموزش نسوان هیچ فکری نیز برای زنان بیوه محروم و بی‌سواد که به گدایی و فحشا، کشانده می‌شوند، نمی‌کنند. در این صورت کدام آدم بی‌دینی مکتب را تجویز می‌کند و به نفی مدرسه جدید می‌پردازند.»

گفتار سوم: زن ایرانی بعد از انقلاب اسلامی

باگذری بر قوانین مربوط به زنان در پس از پیروزی انقلاب به نتایجی شاید ناخوشایند می‌رسیم که عبارتند از قوانینی مربوط به طلاق. حق حضانت ازدواج مجدد و از این دست لیکن با حضور گسترده زنان در همه ابعاد اجتماعی و سیاسی امید این می‌رود که با پشتکار و عزم خود و خواستن و طلبیدن حق بیشتر خود بتوانند بر این

تبعیضات فائق آیند اما تمامی مشکل از این چند ماده و قانون سرچشمه نمی گیرد زیرا طبق آخرین آمارهای سازمان برنامه و بودجه در حال حاضر از هر یک صد هزار نفر جمعیت کشور ۵۰ نفر با دستگاه قضایی تماس دارند یعنی ۵ نفر در ده هزار نفر که از افراد درگیر با قوه قضائیه فقط بخشی به مسائل خانوادگی مربوط میشود و بنابر گفته بسیاری از کارشناسان هم چنان که آمار طلاق در جامعه ما رو به رشد است لیکن در حد نسبتاً پایینی قرار دارد. پس در تحلیل مسئله زنان در ایران بایستی از نقطه دیگری به این پهنه گسترده نگریست و به جای بخشی از زمان و فراز و نشیب های حقوقی فراز و نشیب های کل زندگی را در نظر گرفت.

بنظر می رسد دقیقترین و واقعگرایانه ترین نقطه نگاه و شاخص سنجش مسئله زنان در ایران زاویه سنت نوگرایی است. تا چند دهه و حداکثر یک صده پیش زنان ایرانی بسان زنان بسیاری از کشورها با رضایت از وضع موجود خود زندگی می کردند بین ذهنیت و فرهنگ موجود و زندگی عینی و ساخت اجتماعی تعارض و ناهمگنی وجود نداشت اما به علل مختلفی به تدریج جوانه های مقایسه بین سنت و نوگرایی و در نتیجه تغییرطلبی پدیدار شد و این روند با فاصله نسبتاً چشمگیری به دنبال رشد جریان روشنفکری و نوگرایی در ایران به حرکت درآمد هم چنان که نخستین مدرسه دخترانه ۷۵ سال پس از نخستین مدرسه پسرانه شروع بکار کرده بود.^۱ البته این به معنای آن نیست که زن ایرانی است حرکت و حضور اجتماعی نداشته است و یا این داستان مختصر به زن ایرانی است. مرد سالاری ریشه ای قوی در کل تاریخ جهان دارد حتی در بسیاری از معاهدات زبانی جنسی به کار رفته است به عنوان مثال در میثاق حقوق مدنی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به رقم تصریح به تساوی حقوق مرد و زن در بسیاری از موارد آن اسناد فقط از ضمایر مذکور استفاده شده است در کنوانسیون علیه شکنجه نیز وضع به همین شکل است.^۲

مروری کوتاه در تاریخ معاصر نشان می دهد که زن ایرانی حضوری چشمگیر در جنبش تنباکو و مشروطیت داشته است. زینب پاشای تبریزی برای آشنایان با تاریخ نام آشنایی در دوران مشروطیت است و چندین و چند زن مبارز دیگر که از آنان یاد شد.

در حرکت های مطرح زنان بسان مردان حضور داشته اند و خواهان اهداف و شعارهای سیاسی شده اند که مردان و رهبران مذهبی آنان طلب می کرده اند. شعار زنان در نهضت تنباکو و مشروطه همان شعار عمومی مردم است زنان در نهضت ملی حضوری کمتر از انقلاب اسلامی داشته اند. و این شاید به دلیل حضور کمرنگتر روحانیون در نهضت ملی بوده است تا همراه خود زنان را به خیابانها بیاورند.

در اساسنامه اولیه حزب توده عضوگیری زنان ممنوع بوده است به تدریج عده ای از زنان به طور غیر رسمی و غیرآشکار جذب حزب می شوند. در جناح ملی نیز زنان حضوری بسیار کمرنگ داشته اند هواداران زن یا همسران

۱- روزنامه همشهری، "همیشه مرد برای زن تصمیم گرفته" (۱۳۸۲/۱۱/۱۶).

۲- شایگان، فریده، مجله سیاست خارجی، تابستان ۸۴، ص ۵۷۷.

مردان طرفدار جبهه ملی و یا عده‌ای دانشجوی علاقمند به نهضت ملی بودند ولی تشکل مستحکمی نداشتند برای پیگیری مرور بسیار کوتاه تاریخی خود بهتر است به چند گرایش برای نوسازی جامعه و از جمله رهایی زن ایرانی اشاره کنیم. از آن هنگام که وجدان جامعه ایرانی خود را با دیگر جوامع مقایسه کرده و با آشنایی با تفکرات تازه سعی در نوسازی جامعه خویش نمود سه‌گرایش پدید آمد: گرایش غیر مذهبی که سعی در تکوین مدرنیته در ایران داشت گرایش چپ و گرایش نوگرای مذهبی.

گرایش غیر مذهبی با ایده قانون و پیشرفت، دستاوردش در تعامل با واقعیات جامعه ایرانی، رژیم شبه مدرنیستی پهلوی بود که بتدریج قانون را هم دور زد و تنها به ایده پیشرفت پرداخت و این گرایش یا قربانی یا تسلیم این محصول ناخواسته گردید این گرایش بطور مستقیم و غیر مستقیم، با گرتة برداری و الگوگیری از غرب سعی در کنار زدن سنت داشت و در نتیجه این گرایش نتوانست رابطه تعالی بخشی با اکثریت سنتی جامعه و مناسبات آن برقرار کند و مسئله زن با تقلید از ترکیه و سپس جوامع غربی مطرح گردید اجبار در کشف حجاب باعث تشدید سپر دفاعی سنت در برابر تحولات گردید نوجویی و رهایی زن که بیشتر در طبقات بالا و نزدیک به حکومت در دوره قاجار شروع شده بود. در این دوره نیز از طبقات مرفه که اندک اندک تحصیل کرده هم میشد خارج نگردید و ارتباطی با انبوه جامعه و خانواده های سنتی برقرار نکرد و متأسفانه برخی کارشناسان و پی‌جویان رهایی زن که عموماً غیرسیاسی بودند و با وصل به تشکیلات و مؤسسات دولتی وابسته به این جریان به دنبال پی‌گیری اهداف مثبت خود بودند. قربانی سابقه ذهنی سیاهکاری و ستم حکومت و تباهاکاریهای آن گردیدند. از آنجا که حکومت با تمامی ستمها، شکنجه‌ها، به هدر دادن سرمایه های ملی، ریخت و پاشها، فسادها، رشد فواصل طبقاتی، وابستگیها و ... بتدریج مطرود مردم می گردید. از این سو مشکوک، بدبینانه و بی اعتنا یا خصومت آمیز و دفاعی با آن برخورد می گردید. همین روند باعث می شد آن جریان در سطح باقی بماند و حداکثر لایه ای از قشرهای مرفه شهرنشین پایتخت را متأثر سازد.

جریان دیگری که شعار رهایی زن را مطرح ساخت جریان چپ بود. این جریان محتاطانه اما پررنگ‌تر از همه جریانات دیگر به این مسئله پرداخت حزب توده سازمان زنان پیدا کرده بود و در میان کارگران نیز نفوذ پیدا کرد. اما حجم اندک زنان در تظاهرات خیابانی، در دوران نهضت ملی، نسبت به جنبشهای سیاسی تاریخی ایران نشان از عدم موفقیت آنان داشت. این جریان نسبت به سنت نه بی اعتنا، بلکه مقابله داشت. و این مقابله حساسیت مردم را برمی انگیخت و بستر رشد و نفوذ آن در میان قشرهای مردم، بطور عام و زنان به طور خاص را سخت و ناهموار می نمود. برخی قالب شکنی‌ها در ظواهر نیز که خلاف عرف معمول جامعه بود برای مردم خوشایند نمی نمود. غیر مذهبی بودن نخستین مانع ایجاد ارتباط بود و عدم امکان چریک شدن، جدا شدن از خانواده و زندگی مخفی مانع دومی بود که علاوه بر حفظ فاصله عقیدتی، فاصله عینی و عملی نیز بوجود می آورد.

اما نوگرایی دینی توجه بیشتری را بخود جلب کرد این جریان از شهریور ۲۰ جریانش را آغاز کرده بود به

حرکت مستمر خود ادامه میداد آیت ... سید محمود طالقانی روحانی آزاد اندیش و پرتلاش که از همان دوران شروع به حرکت کرده بود نظری مترقی و مثبت درباره زنان داشت و حتی قبل از آزادی حق رای در ایران از سوی حکومت پهلوی در کنگره جبهه ملی از موضع دینی و سیاسی موافقتش را با حضور و مشارکت زنان اعلام نمود و همواره دیدی مثبت و مترقی درباره فعالیت زنان و برخی حقوق آنان داشته است.

یکی دیگر از چهره‌های نواندیش دینی در این دوران دکتر علی شریعتی است از او ادبیات بسیاری درباره زنان باقی مانده است که شاید امروزه به علت رشد اجتماعی ایجاد شده معمولی و ساده بنظر رسد اما اگر نگاهی تاریخی به این روند بیفکنیم عظمت و اهمیت این برخورد روشنتر می شود این ادبیات متعلق به دوره‌ای است که شهرنشینی در ایران در اقلیت است. در شهرها نیز اکثریت مهمی از جامعه مذهبی و آن هم سنتی می باشند و سنتهای قومی، ملی حساسیت بر زن نیز در اوج می باشد فیلم فارسی و غیرت و ناموس و چاقوکشی برای این مسئله نمودی از این مدعا است که خاص ایران بوده و در سینمای دیگر جوامع اسلامی کم نظیر می باشد.^۲

مشابه برخورد با «زن» برخورد با «هنر» توسط دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد قابل توجه است در دوره‌ای که هر نوع موسیقی و سینما و تئاتر حرام و مطربی تلقی می شد شریعتی تاکید داشت که در حسینیه تئاتر اجرا شود آن هم با موسیقی؛ در آن شرایط و فضا است که اهمیت تاکید وی بر هنر، تئاتر و موسیقی و تاثیر گذاری، بن بست شکنی و سنت شکنی اشی بارز می شود و نه در جامعه کنونی که در مسجد و حسینیه‌اش نیز موسیقی نواخته می شود و بهمین شکل است تاکید و توجه شریعتی بر زن «انتظار عصر حاضر از زن مسلمان» میزگرد درباره زن و معروفتر از همه «فاطمه، فاطمه است» آثاری هستند که در زمان خویش کار کارستانی می کنند.

اگر از زاویه دید اساسی و واقعیت‌گرای سنت - نوگرایی به جامعه بنگریم، اهمیت و ژرفای مسئله روشن خواهد شد در جامعه ای با آن آرایش و ترکیب جمعیت، اقتدار سنت و ناگشودگی آن در برابر نوگرایی شبه مدرنیسم پهلوی و جریان چپ، جامعه ای که بسیاری از خانواده های مذهبی اش ترجیح می دادند دخترانشان تا ششم ابتدایی درس بخوانند، شغل نگیرند، در محافل اجتماعی حضور نیابند. شریعتی از انتظار عصر حاضر از زن سخن گفت و مهمترین عنصر تاکیدی او بر حضور اجتماعی بود او صاحب کیمیای نوگرایان دینی بود. نقد سنت از درون، اما از موضع نو و مدون خانواده سنتی با آثار او نوعی همزمانی و هم سنتی داشت هر دو مذهبی بودند. اگر او دختران را به جامعه و تفکر و حرکت فرا می خواند، این روند را مغایرتی با دین نبود. و هیچ الزامی هم به نفی اخلاق یا عرفهای اجتماعی نداشت جامعه در برابر او و ایده‌هایش احساس غریبگی نمی کرد هم دین‌اش را حفظ می کرد هم وقار و اخلاق دیرینه ملی‌اش را هم فعالیت فکری و اجتماعی اش را و هم هویت و استقلال ملی و تاریخی اش را. زن تسلیم سنت یا الگوی شبه مدرنیسم را دو روی یک سکه می انگاشت و زن روشنفکر را در مقابل آن دو

۲- این مسئله ریشه تاریخی دارد در ایران قبل از اسلام و ایران باستان نیز به چشم می خورد در مکانهای تخت جمشید حالت اندرونی بیرونی به چشم می خورد در میان انبوه مجسمه‌های مرد تخت جمشید مجسمه زن دیده نمی شود بجز آنهتا در نقش رستم و پوشیده.

می‌نهاد. خلاصه او از درون سنت به نقد سنت می‌پرداخت ترس از بیگانه در جامعه نفوذی دیرینه داشت اما او بیگانه نبود درهای خانواده های پرشمار مذهبی نه به ندای اندیشه های او بر روی دختران برای ورود به جامعه، تحصیل، هنر، تفکر و حرکت باز شد در این هنگام نواندیشی دینی مهمترین و برگشت ناپذیرترین نقش را ایفا نمود سد سنت در مقابل جریان نواندیشی مذهبی شکاف برداشت و بخش وسیعی از زنان رو به رشد و تعالی نهادند و این احساس قوت گرفت که می‌توانند با حفظ هویت دینی ملی و تاریخی خویش اما با نقادی آن در بستر آزادی و فعالیت گام بردارند.

روند بالا پس از انقلاب با تغییر ساختار سیاسی و اجتماعی و به ویژه آموزش کشور بستر عینی آماده‌تری یافت اعتماد خانواده‌ها به بیرون، جامعه و گسترده ترین شکل آن وارد جامعه شد و حضوری وسیع در عرصه های آموزشی،^۱ آموزش عالی، اداری، اجتماعی، سیاسی، هنری، انتشاراتی و ... یافت.

اما این بیداری یک نهضت است و شکل «جنبش زنان» ندارد توده‌های وسیع زنان ایرانی در بالاترین سطح سواد، فرهنگ، شعور سیاسی و ... در طول تاریخ خود قرار دارند و این همه دستاورد نفوذ در سنت از سوی نواندیشان دینی، پدیده انقلاب و تغییرات تدریجی ساختاری جامعه ایرانی می‌باشد در اوایل انقلاب با باز شدن فضا برای فعالیت اجتماعی، حضور زنان آزاد شده از قیود منفی سنت (نه وجوه مثبت آن) در گروه‌های سیاسی نهادهای اجتماعی و اقتصادی، عرصه های هنری و شغلی و ... چشمگیر، انبوه و سیل وار بود.

زیرا نواندیشی دینی، رخداد انقلاب تاریخی و مذهبی بهمن ۵۷ و رشد تدریجی و آرام ساختارهای جامعه درهای بسته را ناگهان گشود و بسته ترین قشرهای جامعه نیز ناگزیر به همراهی با این حرکت عظیم شد.

آنچه امروزه مسائلی عادی بنظر می‌آید تا چند سال پیش دست نیافتنی می‌نمود. جامعه پیشین ما به سمت یک جامعه دوقطبی پیش می‌رفت یکسوی آن البته بسیار کم پذیرای فرهنگ شبه مدرن حاکمیت وقت و بهره‌گیر از مواهب آن می‌شد و سوی دیگر که اکثریت بود در قلعه سنت در مقابل آن سنگر می‌گرفت حتی تلویزیون را به خانه اش راه نمیداد انقلاب شکوهمند بهمن این دیوار را برداشت همان گونه که نواندیشی دینی از قبل پی‌های آن را سست کرده بود. اینکه بین سنت و نوگرایی تعاملی روانتر صورت می‌گرفت. گرچه زنان بهره گرفته از آزادی پیشین آزرده شدند لیکن زنان زیادی که به هر دلیل در گذشته این آزادی را نمی‌پسندیدند یا از آن بهره نمی‌گرفتند در بسیاری از عرصه ها احساس رهایی داشتند اگر از منظر زنان اکثریت جامعه به وقایع بنگریم نتایج شاید ملموس تر گردد گرچه حجاب اجباری زنانی را به رویارویی کشید لیکن مسئله حجاب در آن هنگام مسئله زن ایرانی نبود حتی پذیرفتن مانتو بعنوان حجاب شاید برای بسیاری از زنان یک نگرش مثبت را در برداشت. گرچه اینک ممکن است این فشارها حساسیتهایی را ایجاد کرده باشد ولی اگر متعادل بنگریم این مسئله چندان حادی

۱- دانش آموزان دختر در سال ۸۷-۸۶ نسبت به سال ۷۸-۷۷ رشدی ۶۰ درصدی داشت مجموعه مقالات کنگره نقش زن در علم

صنعت و توسعه، ناشر دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری زمستان ۸۸ ص ۱۵۴.

نخواهد بود.

در مجموع وضعیت زنان در جامعه کنونی ما یک وضعیت نامتعادل، ناموزون و در حال گذر است گذر از سنت گذشته به تعادلی نوین و مدرن که خود می تواند آغاز و مبنای سنتی برای چند دهه آینده باشد. اینک یک نهضت بیداری وسیع شکل گرفته است و خواست و اراده‌ای برای تغییر از همه سو دامن گشوده است.

نهضت بیداری زنان ایران در بستر عمومی حرکت نوجوانانه جامعه ایرانی و همراه با مردان رهرو این راه به یک روند عینی تبدیل می شود و روشنفکران زن و مرد بایستی در ارائه نظریات و افکار راهگشا تلاش کرده و حقوقدانان کارشناسان و دست اندرکاران امور زنان در یک روند همگرایانه گردآیند موانع فکری و ساختاری و سیاسی این راه را بزایند.

اینک آرمان رهایی باید با برخوردی کلان و واقعگرا دارای راهبرد روشن باشد تا این جنبش در مسیر نهضتی اهلی و گسترده قرار گیرد.

فصل دوم

فمینیسم و جرم شناختی

مبحث اول: مفهوم فمینیسم در جرم شناسی

فرهنگ‌های لغت، «فمینیسم»^{۱۰۶} را نهضت طرفداری از حقوق سیاسی و اجتماعی زنان» تعریف کرده‌اند.^{۱۰۷} این واژه را «اوبرتین اوکلر»^{۱۰۸}، بنیانگذار نخستین انجمن حق رأی زنان در دهه ۱۸۸۰م در فرانسه وضع نمود. این واژه در نخستین سال‌های سده بیستم به انگلستان و ایالات متحده راه یافت و پس از دهه ۱۹۶۰م و بر آمدن موج دوم فمینیسم، استفاده از آن برای کسانی که حامی بهبود وضعیت زنان در جامعه بودند، متداول‌تر گشت.^{۱۰۹} فمینیسم در ارائه نظریه و مطالبات زنان چنان استعاره‌ای عمل نمود که اساس اندیشه‌های خود را از مکاتب سیاسی، جامعه شناسی و عقاید سیاسی می‌گیرد. ذهنیت منفی نسبت به فمینیسم و عاریتی بودن ایده‌های آن ریشه در تحول تاریخی از یک سو و عدم انسجام مفهومی از سوی دیگر دارد. از جهت تاریخی در قرن ۱۷ و ۱۸م. یعنی همان عصری که اقتصاد فئودالی جای خود را به اقتصاد صنعتی داد، اولین زمزمه‌های خیزش زنان علیه وضعیت اسف باری که در آن قرار داشتند، شروع گردید. از این رو شروع فمینیسم با پیدایش رنسانس پیوند خورده است. البته لازم به ذکر است که زمینه‌های نظری فمینیسم در اعصار قبلی فراهم آمده بود؛ چنان‌که نوشته‌های «مارگاریت دونارار»^{۱۱۰} نویسنده مشهور قرن شانزدهم در مورد صلح، پادشاهی «الیزابت تودور»^{۱۱۱} بر دریا‌های انگلستان، قیام ژاندارک علیه تجاوز بیگانگان و... گواه بر تأثیرگذاری زنان در سرنوشت خود و حتی میهنی که در آن زیست می‌کردند، بوده است. در قرن هفدهم «ماری دوگورنه»^{۱۱۲} فرانسوی رساله‌ای در باب «برابری زنان و مردان و شکوهی زنان» منتشر نمود که در آن رساله طغیان وی علیه شرایط زنان هم عصرش کسانی که همه چیزهای خوب بر ایشان ممنوع است، افرادی که آزادی از آنها سلب شده و تمام فضیلت‌ها از ایشان دریغ شده است، به اوج می‌رسد.^{۱۱۳} این شکوهی زنان در ادوار بعدی هیچ‌گاه فرو ننشست؛ هر چند ردپایی نیز در افکار سیاسی و فلسفی نظیر مارکسیسم داشت. اما از جهت

^{۱۰۶} Feminism

^{۱۰۷} انوری، حسن: «فرهنگ بزرگ سخن»، چاپخانه مهارت، چ دوم، ۱۳۸۲، ص ۵۴۰۳.

^{۱۰۸} Obertin Okler

^{۱۰۹} لپیست، سیور، مارتین و دیگران: «دایره‌المعارف دموکراسی» کامران فانی؛ نوراالله مادی و دیگران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت

امور خارجه، چ دوم، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱۶.

^{۱۱۰} Margarit Donarar

^{۱۱۱} Elizabet Towdor

^{۱۱۲} Mary De Gorne

^{۱۱۳} مشیل، آندره: «جنش اجتماعی زنان»، زنجانی زاده، نشر نیکا، چ دوم، ۱۳۷۷، ص ۵۶.

تاریخی فمینیسم همیشه با دو سؤال مهم مواجه بوده است: اول آن که چرا این جنبش انحصار به غرب داشته و دوم این که چرا بانیان آن از صاحبان اندیشه نبوده اند؟

فمینیسم از جهت مفهومی، به معنای تقابل بین زن و مرد است؛ همچنان که معنای لغوی فمینیسم، طرفداری از جنس مونث به عنوان راهکاری جهت مقابله با موقعیت مرد نهفته است. با این نگاه، فمینیسم ستیز ابدی بین دو جنس خواهد بود؛ بنابراین عنوانی که در مقام تقابل بین مرد و زن است، نمی تواند پشتوانه فلسفی و جامعه‌شناختی داشته باشد. چرا که فمینیسم اگرچه ماهیت ضد تبعیضی دارد، اما خود یک نگاه تبعیض‌آمیز است.

در هر صورت، فمینیسم با دیدگاه زن باورانه و برافراشتن بیرق مبارزه با تبعیض، از خرمن هر دانش خوشه‌ای می‌چیند، در نهایت مشخص نمی‌شود که فمینیسم چیست؟ مکتب، دانش یا جنبش. بی‌دلیل نیست که «ربکا وست»^{۱۱۴}، از فمینیست‌های معروف می‌گوید «من خودم هیچ‌گاه نتوانستم درست بفهمم فمینیسم یعنی چه؟ فقط می‌دانم هر وقت احساساتی را بیان می‌کنم که مرا از زنی «شل وول» یا یک روسپی متمایز می‌کند، به من می‌گویند فمینیست».^{۱۱۵}

جامعه‌شناسان نیز هنوز مردد هستند که آیا می‌توان تقریرات فمینیستی را در آثار جامعه‌شناسان به حساب آورد؟ زیرا فمینیسم از یک سو نظریه‌ای جدید و افراطی می‌باشد که مدعیان آن، جامعه‌شناس نبوده‌اند و از سوی دیگر این بدگمانی وجود دارد که اعتقادات علمی آنها بسیار به فعالیت‌های سیاسی نزدیک است. همچنین فمینیسم جهت‌گیری مفهومی خود را با هیچ‌یک از چارچوب‌های مفهومی معتبر که سابقه الگویی کهنی از جامعه‌شناسی دارند، موافقت نمی‌کند؛ یعنی چارچوب مفهومی واقعیت‌های اجتماعی؛ چارچوب مفهومی تعریف اجتماعی و چارچوب مفهومی رفتار اجتماعی.^{۱۱۶} از جهت فلسفی، تاریخی و

^{۱۱۴} Rebeca West

^{۱۱۵} ریترز، جورج: «مرجع فمینیسم»، مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۸، ص ۲۹.

^{۱۱۶} ریترز، جورج: «نظریه‌های جامعه‌شناختی»، محمد صادق مهدوی و همکاران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ج اول ۱۳۷۴، ص

سیاسی نیز هرچند «انگلس» معتقد است: «نوع نظام سرمایه داری محصول شکست تاریخی جهان مونث است»^{۱۱۷}، ولی می‌توان ادعا نمود، وضعیت زنان از آن جهت که دست آنان از ابزار تولید اقتصادی و کنترل سرمایه کوتاه بوده یا در مسیر تاریخ با آن‌ها انسانی برخورد نشده به عنوان یک مقوله جزئی در مکاتبی چون مارکسیسم، اومانیزم یا حتی اگزیستانسیالیسم مطرح بوده است، در غیر این صورت فمینیست‌ها مستظهر به ایده‌های مستقل فلسفی و سیاسی نبوده‌اند.

به همین ترتیب جایگاه فمینیسم در جرم‌شناسی نیز با ابهام مواجه است. جرم‌شناسی یا دانش مطالعه علل وقوع جرم در زمره علوم مرکبی است که در چهارراه علوم دیگر قرار دارد و از آنها در بررسی پدیده مجرمانه، استفاده می‌کند. جرم‌شناسی رشته‌ای تجربی بوده و روش مطالعه آن استقرایی است؛ اگرچه به تدریج ظهور اندیشه‌های مارکسیستی، رادیکالی و انتقادی، چهره‌ای تئوریک به جرم‌شناسی بخشیده است.

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان جنبش طرفداری از حقوق زنان یا تئوری‌های فمینیستی را با دانشی تجربی، همچون جرم‌شناسی، پیوند زد؟ اگرچه برخی از ادعاهای فمینیست‌ها، نظیر کم بودن نرخ ارتکاب جرم زنان، مبتنی بر آمار و تجربه است، اما این ادعا تنها وسیله‌ای در دست فمینیسم برای تحقق بخشیدن به مطالبات خود به شمار می‌آید؛ بنابراین فمینیسم چندان موقعیت موجهی در جرم‌شناسی تجربی ندارد. البته از آن جهت که نظریه‌پردازان فمینیست به دنبال ایجاد تحول در موقعیت فعلی زنان در مسایل مربوط به جرم‌شناسی و عدالت کیفری می‌باشند، برای این نوع اندیشه‌ها و عملکردهای فمینیستی می‌توان جایی در جرم‌شناسی انتقادی در نظر گرفت. نوشتار حاضر در راستای بررسی و ارزیابی جایگاه فمینیسم در جرم‌شناسی با در نظر گرفتن یافته‌های جرم‌شناسی در مورد زنان و نیز تئوری‌های انتقادی فمینیسم، به مباحثی چون پیشینه فمینیسم در جرم‌شناسی، انواع جرم‌شناسی فمینیستی، سیاست جنایی افتراقی فمینیسم و در آخر به تأثیر فمینیسم بر حقوق زنان می‌پردازد.

مبحث دوم: پیشینه فمینیسم در جرم‌شناسی

جرم‌شناسی حاصل تحقیقات و یافته‌های سه متفکر مشهور «سزار لومبروز»، «انریکوفری» و «گاروفالو» است. در نتیجه تحقیقات مذکور روش استقرایی، جانشین روش تمثیلی و قیاسی بررسی جرم گردید. با این توضیح که به جای توجه به پدیده جرم، عامل پدید آورنده جرم، یعنی مجرم، مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

^{۱۱۷} همان، ص ۳۱۱

لومبروزو بنیانگذار جرم‌شناسی و پدر انسان‌شناسی جنایی با بررسی مجمله مرتکبین جرم و یافتن خصایصی ویژه، قایل به وجود پدیده‌ای تحت عنوان «مجرم مادر زاده» شد. این نظریه در کتاب معروف لومبروزو به نام «مرد جنایتکار» انعکاس یافت. گاه از این کتاب به عنوان «انسان جنایتکار» یاد می‌شود؛ اما از آنجا که لومبروزو به همراه یکی از دستیارانش به نام «فرود» در سال ۱۸۹۶، کتابی تحت عنوان «زن جنایتکار» نوشت، می‌توان دریافت که کتاب نخست وی تحت عنوان «مرد جنایتکار» بوده است، نه «انسان جنایتکار».^{۱۱۸}

از نظر لومبروزو هر چند زنان در خفه نمودن، مسموم کردن، سقط جنین و بچه کشی دارای آمار بالایی هستند، آن‌ها در مجموع دارای تیپ مجرمانه نیستند. با وجود اینکه توجه به بزهکاری و بزه‌دیدگی زنان از سال‌های نخستین تولد دانش جرم‌شناسی مورد توجه جرم‌شناسان قرار گرفت، اما تأثیر اندیشه‌های فمینیستی در دانش مزبور در دفاع از زن و حقوق وی، در نیمه نخست قرن بیستم در قالب «فمینیسم تجربه‌گرا» ظهور نمود.

به اعتقاد فمینیست‌های تجربه‌گرا جای زنان در تحقیقات جرم‌شناسی خالی است و اصولاً دانش جرم‌شناسی یک دانش مرد محور است. لذا در بررسی بزهکاری و همچنین فرایند رسیدگی کیفری تنها به مردان توجه می‌شود. فمینیست‌های تجربی با توسل به تحقیقاتی که بر روی زنان بزه دیده انجام دادند، بر آن شدند تا زنان را از تحقیقات کلیشه‌ای خارج ساخته و به جرم‌شناسی جنبه‌ی بی‌طرفانه بخشند. آن‌ها در این جهت مطالعات خود را به مقولات آماری همچون نرخ بزهکاری و بزه‌دیدگی زنان، تأثیر نژاد، طبقه و سن زنان در فرایند کیفری و بالاخره نوع کیفر زنان به ویژه کیفر حبس منحصر نمودند. چنان‌که به عنوان مثال در تحلیل فمینیست‌ها از کم بودن نرخ بزهکاری زنان، نقش آن‌ها در خانه، و دوران حاملگی و به تبع آن تربیت فرزند از علل اساسی محسوب می‌شود. به نظر «فرانسیس هیدنسون» زنان به عنوان مادر یا همسر، کمتر به عنوان ناقض هنجارهای اجتماعی مطرح می‌شوند؛ زیرا تعهد نقش‌های مادری و همسری آنها را سخت به خانواده و جامعه پایبند می‌سازد.^{۱۱۹}

اما در عین حال جرایمی مثل روسپی‌گری، طفل کشی و سرقت‌های مخفیانه از جرایم شایع میان زنان است. از خصایص بارز این قبیل جرایم، عدم استفاده از خشونت و عدم توسل به باندهای بزهکاری می‌باشد. نتیجه تحقیقات فمینیست‌های تجربی درباره بزه‌دیدگی و جرایم علیه زنان نشان می‌دهد تجاوز به عنف و اذیت و آزار خانوادگی جزء شایع‌ترین جرایم علیه زنان می‌باشد. البته فمینیست‌های تجربی گردآوری ادله و استناد به آن را در راستای احقاق حقوق زنان بزه‌دیده ناکافی می‌دانند و معتقدند که دو جرم شایع پیش گفته، کمتر بطور علنی انجام می‌شود، لذا کمتر کشف یا اثبات می‌شوند.

^{۱۱۸} کی‌نیا، مهدی: «مبانی جرم‌شناسی» طبقه اول، انتشارات دانشگاه تهران، مهر ۱۳۷۳. ص ۹۲.

^{۱۱۹} Ngaire, Naffine; ۱۹۹۵, "Gender, Crime and Femenism", Dartmouth Puplishing Company Limited

تحقیقات فمینیسم تجربی را می‌توان زمینه ساز ظهور فمینیست‌های لیبرال و رادیکال در سال‌های بعدی دانست؛ چرا که تحقیقات صورت گرفته و تجربیات به دست آمده از زنان بزه‌کار و بزه‌دیده و همچنین زنان متهم در مقایسه با نرخ مشابه آنها در مردان، زمینه‌های نقد جرم‌شناسی فمینیستی در مفهوم واقعی آن به شمار می‌رود. بدین جهت فمینیسم تجربی را به واقع نمی‌توان فمینیسم دانست، بلکه باید از لوازم آن به شمار آورد؛ زیرا مشاهده تجربیات و واقعیات در رابطه با زنان و پدیده مجرمانه (بزه و کژروی) از سوی فمینیسم تجربی مبتنی بر قضاوت ارزشی و منتقدانه نبود؛ بلکه این تجربیات، فمینیسم را در مسیری قرار دارد تا به مفهوم حقیقی خویش یعنی «فمینیسم انتقادی» وارد شود.

جنبش فمینیسم انتقادی یا پست مدرن پس از پایان جنگ دوم جهانی و با انتشار کتاب «جنس دوم» اثر «سیمون دوبوار» فرانسوی قوت گرفت. در نظر دوبوار جنس برتر همواره جنس مذکر معرفی شده و جنس مؤنث به عنوان «دیگری» مطرح شده است. دوبوار معتقد است زنان، زن «ساخته می‌شوند نه متولد».

تحت تأثیر این کتاب در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، فمینیسم جدید یا انتقادی با جنبش دانشجویی در فرانسه وارد مرحله جدیدی شد. پیام این جنبش در برانگیختن احساسات عمومی نسبت به وضعیت زنان بود؛ زنان به عنوان بزه‌دیده و زنان به عنوان «دیگری». زنان بزه‌دیده، هیچ‌گاه از وضعیت اسف بارشان چیزی نمی‌گویند و کسانی که نسبت به آنها مرتکب جرم می‌شوند، مورد سرزنش واقع نمی‌شوند. فمینیسم انتقادی می‌گوید زنان به عنوان «دیگری» همواره تحت استیلاي گروهی قرار دارند که سلطه خویش و تبعیض موجود را این‌گونه توجیه می‌کنند: زنان بیگانه، ساده و ناقص‌اند و مشابهتی با گروه غالب ندارند.

تحت تأثیر جنبش‌های طرفدار حقوق زنان در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، سه تن از فمینیست‌ها با نام‌های «دوری کلین» فارغ‌التحصیل دانشگاه «برکلی»، «ماری آندره برتراند» استاد دانشگاه «مونترال» و فرانسیس هیدنسون مدرس دانشکده اقتصاد دانشگاه لندن، یافته‌های آماری جرم‌شناسی در ارتباط با بزه‌کاری و بزه‌دیدگی زنان را این‌گونه به نقد کشیدند؛ چرا جرم‌شناسی سنتی علاقه‌ای به بررسی کم بودن نرخ بزه‌کاری زنان ندارد؟ و اینکه چرا اندیشه‌های فمینیستی در جرم‌شناسی دیده نمی‌شود؟ و به چه دلیل جرم‌شناسی سنتی برخورد افتراقی با زنان در نظام عدالت کیفری را توجیه نمی‌کند؟^{۱۲۰} به عنوان مثال با زنانی که متهم به جرایم جنسی هستند، در مقایسه با مردانی که به همین جرایم روی آورده‌اند، اغلب شدیدتر برخورد می‌شود؛ ولی با زنانی که متهم به

^{۱۲۰} Rafté, Hahn, N.D, Nicol and Heidensohn, "France; International Femenist Perspectives in Criminology", Engendering a Discipline, Bukingham, UK: Open Univercity Press

جرایم خشونت بار هستند، نسبت به مردان، در اکثر موارد با ملایمت بیشتر برخورد می‌شود.^{۱۲۱} جرم‌شناسی فمینیستی در اواسط دهه هفتاد با آثار «آدلر»، «سیمون» و «اسمارت» توسعه یافت. گسترش جرم‌شناسی فمینیستی، فمینیسم انتقادی را وارد مرحله جدیدی نمود که در آن ایده‌های کلیدی انسجام یافته و دلگرم کننده شکل گرفت

آدلر در کتاب خود با عنوان «خواهران مجرم: پیدایش زنان مجرم جدید» استدلال آورده است: به موازات اینکه زنان از نقش‌های اجتماعی سنتی - خانه‌داری دور شده و به سوی دنیای بازار رقابتی که پیش‌تر به طور عمده مردانه بود، رو می‌آورند، پرخاشگرت‌تر و رقابتی‌تر شدند. آدلر بر این باور است که روی‌آوری زنان به مبارزات مردانه، در واقع پذیرفتن کیفیت مردانه از سوی آنان است. با پذیرش این کیفیت شمار مشابهی از زنان با زور می‌خواهند راه خود را به سوی دنیای جرایم مهم بکشانند. چنان‌که در حال حاضر شمار فزاینده‌ای از زنان وجود دارند که از اسلحه و چاقو استفاده می‌کنند و به دنبال فرصت‌اند تا خود را این گونه همانند مردان با توانایی بروز خشونت و پرخاشگری به عنوان انسان کامل به اثبات برسانند.^{۱۲۲}

«جیمز رتیا سیمون» در کتاب «زنان و جرم» تأثیر تحولات اجتماعی نقش زنان را در انواع و حجم جرم ارتكابی، آن‌ها مورد بررسی قرار داد. او بر خلاف آدلر تأثیر ویژگی‌های مردانه را بر زنان در افزایش نرخ جرم‌های ارتكابی آن‌ها نپذیرفته و معتقد است: زنان به موازات دور شدن از نقش‌های سنتی محدود با چند گونه‌گی بسیار گسترده‌تری از فرصت‌ها برای ارتكاب جرم مواجه شدند. این مسأله به ویژه در مورد ارتكاب

^{۱۲۱} معظمی، شهلا: «فرار دختران چرا؟» نشر گرایش، چ اول، ۱۳۸۲، ص ۳۲.

^{۱۲۲} ولد، جرج، برنارد، توماس، اسنیس، جفری: «جرم‌شناسی نظری» علی شجاعی، انتشارات سمت، چ اول، ۱۳۸۰، ص ۳۷۵.

جرم‌های اقتصادی که نیازمند دسترسی به پول در موقعیت‌های مبتنی بر امانت‌گذاری است، کاملاً صدق می‌کند.^{۱۳۳}

در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، جرم‌شناسی فمینیستی وسعت یافته و به شاخه‌های متفاوتی نظیر فمینیسم سیاه، فمینیسم پست مدرنیسم و فمینیسم چند نژادی تقسیم گردید. فمینیسم امروزه با تحولات سیاسی، اجتماعی و عقیدتی گسترده‌ای همگام است و اساساً برخی از تحولات را به وجود آورده و جهت می‌دهد.

مبحث سوم: جرم‌شناسی فمینیستی

جرم‌شناسی در تقسیم‌بندی کلی علوم جنایی در زمره علوم جنایی تجربی است که به تحلیل و تفسیر جرم، مجرم و بزه دیده می‌پردازد.^{۱۳۴}

تحلیل و بررسی علل ژنتیکی، محیطی و اجتماعی وقوع جرم، مستلزم ارتباط جرم‌شناسی با سایر علوم انسانی و حتی علوم تجربی همانند زیست‌شناسی و روان‌پزشکی جنایی است. بدین جهت جرم‌شناسی یک دانش مرکب و پویا است؛ اما در مقابل، اصالت و ماهیت شفافی را نمی‌توان در جرم‌شناسی قایل شد؛ زیرا جرم‌شناسی همانند پیکری است که اعضای آن را تحقیقات تجربی و تئوری‌های مختلف تشکیل می‌دهد. البته قابل تذکر است که برخی از این اعضا به صورت نامتجانس کنار هم قرار گرفته‌اند؛ چنان‌که گاهی جرم‌شناسی با یافته‌های یک پزشک به نام سزار لومبروزو کاملاً تجربی و استقرایی فرض شده و علل وقوع جرم را وراثت اعلام می‌کند و در جای دیگر علل ارتکاب جرم از منظر بوم‌شناسی یا تعارض فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد و در برخی موارد نیز جرم‌شناسی، چهره‌ای سیاسی و فلسفی به خود می‌گیرد و جرم از ورای تئوری‌های انتقادی نظاره می‌شود. بنابراین، همچنان که یک نوع فمینیسم وجود ندارد، یک نوع جرم‌شناسی نیز وجود ندارد.^{۱۳۵}

شاید وجه اشتراک این دو در محتوای تئوری‌ها و تحقیقات مرتبط با دانش‌های دیگر باشد که به عاریه گرفته‌اند. بررسی علل وقوع جرم با توجه به تأثیر اشخاص سرشناس و صاحبان قدرت در کتاب مشهور «ادوین

^{۱۳۳} همان صص ۳۷۶-۳۷۵

^{۱۳۴} نجفی ابرنآبادی، علی حسینی: «تقریرات علوم جنایی جرم‌شناسی کنترل و واکنش اجتماعی»، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۱، ص ۴.

^{۱۳۵} Gelthorpe, loraine "Femenism and Criminology", www.oup.com/uk/orc/bin/49377/01992/

resources/ synopses/ cho1.doc

ساترلند» به نام «جرم یقه سفیدها» در دهه‌ی پنجاه میلادی و به دنبال آن جنبش‌های انتقادی دهه شصت و هفتاد میلادی در اروپا و آمریکا، جرم‌شناسی را وارد مرحله‌ای جدید نمود. مرحله‌ای که از حالت تجربی بودن صرف خارج گردید و با تئوری‌ها و رویکردهای فلسفی، جامعه‌شناختی و سیاسی درآمیخت. از این زمان جرم‌شناسی جدید، «جرم‌شناسی انتقادی» نام گرفت. جرم‌شناسی انتقادی همچنین «جرم‌شناسی بنیادگرا» و «جرم‌شناسی رادیکال» نیز خوانده می‌شود و با تغلیب وجه رادیکالی مبتنی بر این اصل است که رژیم سرمایه‌داری و جامعه فرا صنعتی از خود بیگانه کننده و ناعادلانه می‌باشد. این شاخه از جرم‌شناسی معتقد است که جرم از خودکامگی دولت‌ها ناشی می‌شود و مکانیزم برچسب زنی پلیس و دستگاه قضایی به ضرر طبقات زحمتکش عمل می‌کند. بنابراین جرم‌شناسی رادیکال بیشتر یک ایدئولوژی است تا یک علم.^{۱۲۶}

البته مفهوم جرم‌شناسی انتقادی فراتر از تعریف فوق‌الذکر است. جرم‌شناسی انتقادی در حال حاضر به تفکرات رادیکال و تندرو به مفهوم مخالف اطلاق شده است و خواهان تغییر اساسی و بنیادی ساختارها و باورهای مبتنی بر آن همچون مارکسیسم است و با اندازه‌های متفاوت به سنت‌های فکری و دیدگاه‌های ایدئولوژیکی دیگر با همین ویژگی‌ها برمی‌گردد.^{۱۲۷} در جرم‌شناسی فمینیستی تبیین پدیده مجرمانه با توجه به نقد وضعیت فعلی زنان و برهم زدن حکومت مردسالارانه صورت می‌گیرد. جایگاه این گرایش در جرم‌شناسی انتقادی قابل بررسی می‌باشد، همچنان که در نوشته‌های جرم‌شناسان نیز جرم‌شناسی فمینیستی از حیث طبقه‌بندی در ذیل جرم‌شناسی انتقادی قرار می‌گیرد؛ هر چند در برخی مواقع از جرم‌شناسی فمینیستی، به صورت تسامح ذیل جرم‌شناسی تجربی نیز یاد می‌شود.^{۱۲۸} زیرا یافته‌ها و تحقیقات مبتنی بر تجربه که در ارتباط با زنان و پدیده مجرمانه صورت می‌گیرد، به اعتقاد جرم‌شناسان فمینیست گواه بر ستمی است که دستگاه عدالت کیفری بر زنان روا می‌دارد و از آنجا که نتایج و یافته‌های فمینیسم تجربی در راستای نقد وضعیت فعلی حاکم بر زنان است، لذا در شمار جرم‌شناسی انتقادی قرار می‌گیرد.

جرم‌شناسی فمینیستی، یا جرم‌شناسی انتقادی طرفدار حقوق زنان یا ساختار پدرسالانه یا قیم مآبانه‌ی، نظام کیفری را با انتقاد مواجه می‌کند. برخی از فمینیست‌ها نیز به جرم‌شناسی رایج و غالب، به خاطر عدم

^{۱۲۶} نجفی ابرند آبادی، علی حسینی: «دانشنامه جرم‌شناسی»، با همکاری حمید هاشم بیکی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۸۴.

^{۱۲۷} صفاری، علی: «درآمدی بر جرم‌شناسی انتقادی و انواع آن»، انتشارات سمت، چ اول، ۱۳۸۳، ص ۵۷۹.

^{۱۲۸} Ngaire, Naffine, ۱۹۹۷, "Feminism and Criminology", Polity Press, First

توانایی در تحلیل مسائل مربوط به زنان جدای از مردان، انتقاد می‌کنند. چنان که اسمارت معتقد است: بیشتر از آن که فمینیسم به جرم‌شناسی نیازمند باشد، جرم‌شناسی به فمینیسم نیاز دارد.^{۱۲۹}

مبحث چهارم: انواع جرم‌شناسی فمینیستی

فمینیسم تاکنون سه جنبش اساسی را به ترتیب در سال ۱۸۰۰م در آمریکا، دهه ۷۰-۶۰م، در اروپا و آمریکا و بالاخره در دهه هشتاد که جنبه جهانی آن آشکار شد، پشت سر گذاشته است. تحول و تکثر فمینیسم واقعیتهای انکارناپذیر می‌باشد، به گونه‌ای که نمی‌توان ادعا نمود، جنبش‌ها و تئوری‌های فمینیست‌ها کدامند؟ زیرا مطالبات فمینیست‌ها در احقاق حق یا اکتساب حقوق و فرصت‌های جدید نامحدود به نظر می‌رسد. چندانکه رهایی از بردگی و داشتن حق رأی و حضور در عرصه‌های اجتماعی که در موج نخست فمینیستی مطرح شده بود، در موج دوم به مطالباتی همچون حق سقط جنین، مساوی بودن دستمزدها، داشتن استقلال مالی و قانونی، آزادی همجنس‌بازی و بالاخره برابری کامل زن و مرد تبدیل شد و بالاخره در موج سوم، فمینیست‌ها در روابط بین زن و مرد، تبیین ساختار اجتماعی متفاوت و کاملاً مستقل چهار مقوله جنسیت، شباهت، تفاوت و تسلط را مورد ارزیابی قرار دادند و با استفاده از تکررگرایی (جنس، نژاد و جنسیت) بر این عقیده‌اند که حمایت از حقوق زنان نباید جنبه موردی داشته باشد؛ بلکه باید همراه با در نظر گرفتن نژاد، جنسیت و طبقه باشد.

در هر حال علاقه فمینیست‌ها به کلیه جوانب زندگی اجتماعی هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی تسری یافته است؛ چنانکه برآند تا ستم مردان بر زنان را از جمله در تجاوز جنسی به ویژه در زمان جنگ، رنگ و لعاب امنیتی ببخشند و مطالبات خویش را با مفهوم مثبت امنیت چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی همگام سازند.^{۱۳۰}

در این‌جا با اذعان بر اینکه اقسام جرم‌شناسی فمینیستی بر اساس معیار خاص مثلاً نوع عقیده حاکم یا نگرش سیاسی تقسیم‌بندی نمی‌شوند؛ بلکه متأثر از جنبش‌ها و نوع مطالبات می‌باشد، به ذکر مهمترین اقسام جرم‌شناسی فمینیستی اکتفا می‌شود.

^{۱۲۹}. همان، ص ۵۱۴.

^{۱۳۰} تریف، تری و دیگران: «مطالعات امنیتی نوین»، علی رضا طیب، وحید بزرگی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ

اول، ۱۳۸۳، ص ۱۷۰.

گفتار اول : فمینیسم لیبرالی

مطابق نظریه فمینیسم لیبرال، حقوق انسانی افراد در میان دیدگاه‌های متعارض موجود، در درجه اول اهمیت قرار دارد. بنابراین باید تغییراتی در قوانین ایجاد شود تا تضمین کند که زنان دارای حقوق مساوی خواهند بود.^{۱۳۱} فمینیست‌های آزادی‌خواه با ادعای اینکه نقش اجتماعی مرد قوی‌تر از زن است، به دنبال ارتقای حقوق زنان تا حد تساوی با مردان و افزایش فرصت‌هایی هستند که زنان را به بطن اجتماع نزدیک نمایند.

گفتار دوم : فمینیسم رادیکالی

فمینیسم رادیکال، معتقد است سلطه مردانه یا پدر سالاری عامل اصلی ستم بر زنان می‌باشد.^{۱۳۲} فمینیست‌های رادیکال با ذهنیت منفی‌ای که نسبت به مردان دارند، تساوی حقوق زن و مرد را تشابه سازی زن با مرد می‌دانند و قائلند که این مسئله موجب تقلید و تبعیت زن از مرد است. حال آنکه برای بهبود وضعیت زنان باید وضعیت مرد سالارانه فعلی کنار گذاشته شود. مطابق این نظریه شخصیت زنان از همان ابتدای امر با توجه به امور سیاسی مطرح می‌شود و آنان به عنوان یک طبقه اجتماعی سرکوب شده در نظر گرفته شده‌اند؛ اما در عین حال تمامی مردان به نوعی در بهره برداری و سود ناشی از این تعدی و تجاوز سهیم هستند. بررسی مسأله خشونت مردان از نظر فیزیکی، گفتاری و روانی در این دیدگاه از اهمیت خاصی برخوردار است.^{۱۳۳}

گفتار سوم : فمینیسم مارکسیستی

فمینیست‌های مارکسیست بر این عقیده‌اند که ریشه معضل فرمانروایی مردانه، در این واقعیت نهفته است که مردان مالک ابزار تولید اقتصادی بوده و آن را کنترل می‌کنند؛ یعنی فمینیسم مارکسیستی، پدر سالاری را به ساختار اقتصادی سرمایه داری پیوند زده است. این ساختار به نوعی تقسیم جنسیتی کار منجر می‌شود که در آن مردان اقتصاد را کنترل می‌کنند و زنان در خدمت آنان و نیازهای جنسی‌شان می‌باشند. نظام عدالت کیفری این ساختار، اعمالی را که نظام سرمایه دار (پدر سالار) را تهدید کند، جرم معرفی می‌نماید. از این رو جرایم ارتكابی زنان شامل

^{۱۳۱} وایت، راب، هینس، فیونا: «در آمدی بر جرم و جرم شناسی»، روح الله صدیق بطحایی اصل، نشر دادگستر، چ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵.

^{۱۳۲} Burgess-Proctor, Amanda, ۲۰۰۶; "Intersections of Race, Class, Gender and Crime"; *Femmini Criminology*, Sage Publication, Volume ۱, number ۱

^{۱۳۳} وایت، هینس، همان: ص ۱۷۶.

جرایم علیه اموال، مالکیت یا جرم‌های جنسی می‌باشد. این جرایم زمانی رخ می‌دهد که زنان فرمانروایی اقتصادی مرد محور را تهدید کنند یا کنترل مردانه بر جسم زنان را با مخاطره مواجه سازند. فمینیست‌های مارکسیست دیدگاه‌های ابزار انگارانه به حقوق کیفری دارند و آن را به عنوان ابزار مستقیم بیدادگری مردان توصیف می‌کنند و در نتیجه معتقدند، سرخوردگی و عصبانیت زنان، به دلیل گرفتار شدن در نقش‌های اجتماعی محدود کننده، منشأ بزهکاری می‌شود.^{۱۳۴}

گفتار چهارم : فمینیسم سوسیالیستی

فمینیست‌های سوسیالیست با توجه به نقش‌های اجتماعی و تولید اقتصادی، زنان را اسیر چنگال نحوه زیست آنها می‌دانند. آنان معتقدند، عادت ماهیانه، بارداری، زایمان و یائسگی، زنان را بیش از پیش به مردان وابسته کرده است. در نهایت، این مسأله به یک تقسیم کار جنسیتی منجر شده که مطابق آن مردان بیرون از خانه کار می‌کنند و زنان در درون خانه، این مسأله در نهایت بنیان فرمانروایی مردان و کنترل زنان را شکل می‌دهد. لذا مطابق این نظریه، فمینیست سوسیالیست کلید رسیدن به یک جامعه برابری خواه این نیست که زنان مالک ابزار تولید اقتصادی شوند، بلکه زنان باید کنترل بدن‌ها و کارکردهای تولیدگرانه خویش را بر عهده داشته باشند.^{۱۳۵}

گفتار پنجم : فمینیسم فرهنگی

فمینیسم فرهنگی به توسعه فرهنگی جداگانه زنان و نیز ماهیت خاص روابط آنان با همدیگر و جامعه تأکید می‌کند. فمینیسم فرهنگی معتقد است زنان به طور فطری و اساسی متفاوت از مردان می‌باشند. همچنین آنان نمایانگر تعدادی از ویژگی‌ها و خصایص خاص جنسیتی، نظیر گرایش‌های مربوط به پرورش و نگهداری کودکان هستند. این ویژگی‌های مثبت زنان باعث می‌شود آن‌ها تا حدی از نظر اخلاقی و روانی برتر از هم‌تاهای مرد خود باشند و در مقابل، ویژگی‌های مردانه‌ای نظیر خشونت و خودخواهی خطرانی دایمی برای زنان محسوب می‌شوند و زنان برای حل این مسأله باید خود را از جامعه مردان و به دنبال آن از تسلط و اقتدار آنها رها سازند.^{۱۳۶}

^{۱۳۴} ولد، جرح، برنارد، توماس، اسنیپس، جفری: «جرم‌شناسی نظری» علی شجاعی، انتشارات سمت، چ اول، ۱۳۸۰، ص ۳۷۸.

^{۱۳۵} همان، ص ۳۷۹.

^{۱۳۶} وایت، راب، هینس، فیونا: «در آمدی بر جرم و جرم‌شناسی»، روح الله صدیق بطحایی اصل، نشر دادگستر، چ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۷۷.

گفتار ششم: نظریه‌های فمینیستی جدید

غیر از نظریه‌های فوق، نظریه‌های متنوع دیگری در رابطه با زن و پدیده مجرمانه مطرح می‌شود که اکثر آنها برگرفته از اندیشه‌های جدید فمینیستی در آغاز قرن ۲۱ می‌باشند. فمینیست‌های پست مدرن با اعتقاد به نسبیت پنداری و عدم وجود حقیقت طبقه بندی‌های قبلی، فمینیسم را به چالش می‌کشند. در مقابل فمینیست‌های مدرن با ترس از توجیه ستم بر زنان از سوی مردان به تبع حقیقت‌گریزی و نسبیت پنداری، فمینیست‌های پست مدرن را طرد می‌کنند. فمینیسم سیاه با انتقاد از تبعیض مبتنی بر رنگ پوست و فمینیسم نژادی انتقادی با تاکید بر نژاد، از شاخه‌های نوین جرم‌شناسی فمینیستی به شمار می‌روند. فمینیسم همجنس‌گرا نیز به دنبال رسمیت بخشیدن به همجنس بازی است تا با ارضای زنان، وابستگی جنسی آن‌ها را به مردان قطع نماید. اما فمینیسم جهان سوم در مقایسه با نظریه‌های پیشین بیشتر با رویکرد سیاسی ظهور نموده است؛ مطابق این نظریه، زنان مورد استثمار دولت‌ها هستند و باید در مسیر توسعه و پیشرفت قرار گیرند.^{۱۳۷} غیر از گرایش‌های مذکور، فمینیسم دارای شعبه‌های دیگر نیز می‌باشد؛ به عنوان مثال از نقطه نظر فلسفی می‌توان به فمینیسم اگزیستانسیالیسم و از منظر پزشکی به فمینیسم روانکاوانه اشاره نمود. فمینیسم اگزیستانسیالیسم با تاکید بر آزادی و برابری افراد، وضعیت فعلی زن را به دور از این دو نعمت می‌داند؛ زیرا معتقد است زنان فقط به دلیل این که مرد نیستند به عنوان «دیگری» مطرح می‌شوند؛ فمینیسم روانکاوانه نیز با تاکید بر طبیعت افراد و یکسانی سرشت آنها نظریه انتقادی خود را در قالب نقد این موضوع که هنجار، مردانگی و خصایص مردانه به شمار می‌رود؛ نه زنانگی و خصایص زنانه، مطرح می‌سازد.^{۱۳۸}

در نتیجه با وجود شاخه‌های متعدد جرم‌شناسی فمینیستی در شرایط حاضر به ناگزیر باید از فمینیسم چند ماهیتی یا چند نژادی نیز سخن راند؛ این قسم از فمینیسم مبتنی بر طبقه اجتماعی، نژاد، جنس و جنسیت می‌باشد. این چهار عامل مهم، ساختار اجتماعی زنان و شرایط تعامل آزاد و متفاوت آنها با مردان را هویدا می‌سازد.^{۱۳۹} در ایران نیز مکتب کیفری عدالت حقیقت‌گرا (عریان‌یسم) با تفکری عمیق در قالب نظریه جنس سوم جزائی خواستار

^{۱۳۷} Burgess-Proctor, Amanda, ۲۰۰۶; "Intersections of Race, Class, Gender and Crime"; *Femmini Criminology*, Sage Publication, Volume ۱, number ۱

^{۱۳۸} Steffens, meier, "۲۰۰۱, Encyclopedia of Post Modernism", Edited by Victor.E. Taylor and Charles E. Winquist, Routledge, London and New York, First Published

^{۱۳۹} Steffens, meier, "۱۹۹۲, Encyclopeddia of Sociology", Editorial Board. Chief: edgar F. Borgatta, Macmillan Publishing Company

پایان دادن به افراط و تفریط های نگرش های جنسیتی می باشد. که با توجه به جهان شمولی و تمرکز بر حقوق جنسیت ها به عنوان اولین مکتب علمی - فلسفی در حقوق کیفری ایران در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مکتب عدالت حقیقت گرا گرایشی مستقل از مکتب فلسفی و جهان شمول عریانیسم می باشد، که با نوشتن کتاب «عدالت حقیقت گرا» توسط میثم رجبی در حقوق کیفری مطرح گردید. این مکتب با اصالت دادن به کلمه دارای مولفه های فرازمانی و فرامکانی است که از میان مولفه های آن، مولفه جنس سوم جزایی، حقوق جنسیت ها را مورد توجه قرار داده است. در واقع عریانیسم ها با تقسیم بندی فلسفی زندگی بشری به دو دوره پیشاکلمه و پساکلمه معتقد هستند که آنچه بحث از جنسیت گرایی را پیش می کشد محصول دنیای پس از کشف کلمه می باشد که یک نظام قراردادی در زندگی بشری است که ابتدا براساس تابعیت و ضعیف تر از قوی تر شکل گرفته و بتدریج این نظام قراردادی در طول تاریخ بارها نقش ها و خواسته های خود را تغییر داده است.^{۱۴۰} اما این واقعیت که بین زن و مرد از لحاظ فیزیکی و زیست شناختی تمایزات فاحش و روشن وجود دارد اگرچه به زعم برخی بیشتر آنها زائیده فرهنگ های مسلط در تاریخ بشریت است، جای تردیدی وجود ندارد.^{۱۴۱} آنها با این اعتقاد که افراط در هر پدیده ای باعث افراط در مقابل خواهد شد. یعنی افراط در هر تر باعث افراط در آنتی تر خواهد شد و سنتزی که رقم خواهد خورد آغاز جنگی دیگر است؛ جنبش فمینیسم را از این رابطه دیالکتیک هگل جدا نمی دانند و معتقدند که جنبش فمینیسم از بدو پیدایش برای از بین رفتن تفکرات ضد زن و احقاق حقوق زنان تلاش را آغاز نموده و با موج هایی همراه گشته است، که به عقیده آرش آذریپیک اگر با دیدگاهی فرا ایدئولوژیک (نه چون نگرش های فمینیستی که هرکدام در برابر زن ستیزی عکس العمل های مردستیزانه از خود نشان داده اند و به یک نوع ایدئولوژی مبدل شده اند) و غیر جنسیت مدار به زن و مرد نگاه کنیم با این حقیقت انکارناپذیر روبه رو می شویم که جنسیت بنیادین و سوم این دو بی تردید اصل انسان بودن آنها است. که اگر هر نگرشی با پیش گرفتن دیدگاه افراطی - انحطاطی زن مدار و دیدگاه افراطی - انحطاطی مردمدار عمل نماید موجب تضعیف و تحقیر انسانیت آنهاست. عریانیسم ها همین را نیز بزرگترین اشتباه فمینیسم ها می دانند که با محوریت قراردادن زن به

^{۱۴۰} - رجبی، میثم: «ابعاد حقوق کیفری مکتب عریانیسم» پایاننامه مقطع کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد

اسلامی واحد سنندج، ۱۳۹۵، ص ۴۵.

^{۱۴۱} - آذریپیک، آرش، مهدویان، مهري «بوطیقای عریان» سلیمانیه، نشر لینا، ۱۳۸۷، ص ۴۷.

عنوان یک زن خواستار بازستاندن حقوقشان از مردان بوده اند نه به عنوان یک انسان و بدین ترتیب نیز موجب تخریب جنس مونث شده اند.

آنها این موضوع را که زنان از پاره ای مسائل همچون برخورداری از ارث کمتر، تقسیمات مشاغل نابرابر، درجه دوم بودن در جامعه شهروندی و مسائلی از این دست را مربوط به جنسیت نمی دانند و این تقسیمات را زاده سلطه های زمانه می خوانند که گاهی به بهانه هوش، مذهب، ملیت، رنگ، نژاد و... توانسته اند نابرابریهای میان جنسیت های به وجود آورده اند و تفاوت های بیولوژیکی را نیز امروزه در حدی نمی بینند که تفاوتی بین جنسیت ها بوجود آورد. آنچه به عقیده میثم رجبی به عنوان تفاوت دیده می شود، تفاوت های اجتماعی است و آن نیز حاصل بنیادهای ساخته شده قدرت های زمانه از گذشته تاکنون بوده است.

عریانیسیم ها برخلاف نگرش فمینیسم جنس مذکر و مونث را نه به عنوان رقیب هم بلکه مکمل هم در یک جنسیت واحد به نام انسانیت می دانند. در واقع جنس سوم از این منظر همانا جنسیت واحد (انسانیت متعالی) می باشد که در این نگرش هر دو جنس مذکر و مونث با احترام به تفاوت ها و تمایزات زیستی و بیولوژیکی هم بدون آنکه همدیگر را نادیده - تحقیر یا طرد نمایند، در کنار هم از این تفاوت ها و تمایزات فراروی می نمایند. یعنی به عقیده آرش آذریچک این تفاوت های زیستی و بیولوژیکی را مانعی بر سر راه خود برای رسیدن به یک جنسیت واحد (انسانیت) نمی دانند و با توجه به فرهنگ و اعتقادات و باورهای خود به سمت حقیقت عمیق که همانا انسانیت متعالی است حرکت می نمایند.

مکتب عدالت حقیقت گرا جنبش فمینیسم را مخصوصاً در موج دوم و سوم در بسیاری از مسائلی نه تنها ضد تبعیض بلکه یک اندیشه تبعیض آمیز و تک سوانگارانه فقط به جنسیت زن می داند که این خودبینی باعث شکل گیری و افزایش دامنه یک سری جرائم در جوامع شده است در مقابل عدالت حقیقت گرا حرکت و پیشرفت زن و مرد هرکدام در کنار هم نه رقیب هم را خواستار است و تا زمانی زن بودن و مرد بودن با معیار انسانیت مورد سنجش قرار نگیرد هیچ کدام به حقوق اولیه و انسانی خود دست نخواهند یافت و بروز تنش و تشویش در نهاد خانواده و فروپاشی آن که امروزه در بعضی جوامع در حال رخ دادن است روز به روز گسترش خواهد یافت . آمارهای هولناک و تکان دهنده ی دهه های گذشته مخصوصاً در جوامع غربی و رشد پدیده بزهکاری نوجوانان، اعتیاد، اعمال فحشا و روسپیگری، سرقت، قاچاق انسان، توریسیم جنسی، همجنس بازی، طلاق، تجردگرایی و

عواملی هستند که ریشه در فروپاشی نهاد خانواده دارد که به عقیده میثم رجبی تحولی بنیادین را در ساختار اجتماعی نگرشهای مطلق گرا و نسبی گرای جوامع طلب می نماید.^{۱۴۲}

مکتب عدالت حقیقت گرا در واقع قصد دارد با برچیدن برچسب جنسیت های مذکر(اول) و مونث به عنوان جنس دوم آنها را به دنیای فراجنسیتی (جنس سوم) که همانا انسانیت است دعوت نماید. که بی شک بهترین راه برای به مسیر درست کشاندن گرایشاتی است که از درون جنبش فمینیسم قد علم کرده اند و هرکدام خواستار بخشی از حقوق تضعیف شده زنان شده اند تا جایی که امروزه نه تنها این گرایشات در بسیاری از مسائل موفق به احقاق حقوق زنان نشده اند بلکه زنان را از پاره ای از حقوق اولیه و انسانی خود دور کرده اند و باعث فروپاشی نهاد خانواده افزایش دامنه جرائم و بروز معضلاتی همچون همجنس بازی در جوامع غرب شده است که به بیانی محروم کردن زن از نیمه دوم خود می باشد و نوعی تحقیر زن محسوب می گردد.

عدالت حقیقت گرا همچنین با تفکر پسا فمینیستی خود متن قوانین را مدنظر قرار داده و با توجه به جنسیت گرایی جوامع و قدرت مردان در شکل گیری و تدوین قوانین، متن آنها را جنسیت گرا دانسته و خواستار آن شده که با پذیرش دنیای فراجنسیتی متن قوانین به سمت جنس سوم حرکت نماید که این امر بی شک می تواند باعث کاهش حجم قوانین و نیز حذف برچسب جنسیت زن و مرد و به تبع آن جلوگیری از طرفداری از جنسیت خاصی از طرف وضع کنندگان قانون گردد.

^{۱۴۲} - رجبی، میثم: عدالت حقیقت گرا، چاپ اول، انتشارات علمی کالج، سندج، ۱۳۹۵، ص ۵۳.

مبحث پنجم: فمینیسم و سیاست جنایی افتراقی

فمینیست‌ها از جهت نوع و نرخ بزهکاری، بزه‌دیدگی، نحوه رسیدگی کیفری و کنترل اجتماعی قایل به سیاستی جدا از سیاستی هستند که در مورد مردان اعمال می‌شود. آنان در این مورد که آیا یافته‌های جرم‌شناسی نسبت به زنان بزهکار و بزه‌دیده قابل اعمال است، تشکیک می‌کنند. آمار جنایی بیانگر این است که اولاً زنان در مقایسه با مردان به مراتب کمتر مرتکب جرم می‌شوند. ثانیاً همان میزان جرم هم از خشونت و جدیت کمتری برخوردار است. ثالثاً جرایم ارتكابی زنان غالباً در زمره جرایمی است که مردان یا قادر به ارتكاب آن نیستند، مثل هم جنس‌بازی، بچه‌کشی و... یا کمتر مرتکب آنها می‌شوند. در مجموع بزهکاری زنان، غیر از روسپیگری که در میان آنان شایع است، چهار ویژگی دارد:

(الف) - میزان و سهم کم زنان در پدیده مجرمانه؛

(ب) - خاص بودن بزهکاری زنان؛

(ج) - تمایل زنان به معاونت در جرم؛

(د) - میزان کم تکرار جرم در زنان بزهکار.^{۱۴۳}

بزهکاری زنان از حیث تعداد، ماهیت و نوع دارای خصایصی از جمله‌ی به شرح ذیل است:

(۱-۴) از جهت کم بودن نرخ بزهکاری زنان به نظر می‌رسد، فاصله بین بزهکاری پنهان و بزهکاری کشف شده آنان زیاد است. البته آمار جنایی بیانگر کم بودن جرایم ارتكابی توسط زنان می‌باشد، به گونه‌ای که لومبروزو

^{۱۴۳} ابرندآبادی، پیشین: ص ۱۲۲

بیان می‌کند: زن دارای تیپ مجرمانه نیست.^{۱۴۴} نمودارهای ذیل تفاوت فاحش بزهکاری زنان و مردان را در ایالات متحده امریکا که زنان به طور کامل در فعالیت‌های اجتماعی حاضر هستند، بیان می‌کند.

با وجود اینکه نمی‌توان به واقعیت‌های مندرج در نمودارهای فوق و نمودارهای مشابه آن بی‌اعتنا بود، اما باید پذیرفت که تعداد زیادی از جرایم زنان از نگاه فمینیست‌ها مخفی مانده است. «پولاک» معتقد است در آمارهای رسمی میزان ارتکاب جرم زنان کمتر از آنچه واقعیت دارد، نشان داده می‌شود که این امر ناشی از عملکرد مقامات رسمی چون افسران پلیس و قضات دادگاه‌ها می‌باشد. وی بیان می‌کند: زنان به اندازه مردان مرتکب جرم می‌شوند؛ اما جرایم زنان اغلب گزارش نمی‌شود. هر چند برابری نرخ بزهکاری زنان و مردان توسط آمار و ارقام به شدت مورد تردید است، اما باید به دو نکته توجه داشت:

- بزهکاری سیاه یا پنهان در نزد زنان بسیار زیاد است. زنان، همان اندازه که به جرایم خشن بی‌علاقه‌اند، به ارتکاب جرم در خفا علاقه دارند و بسیاری از جرایم مخفی آنها نظیر جرایم جنسی یا سرقت از فروشگاه‌ها کشف نمی‌شود.

- برخورد سیستم عدالت کیفری با زنان متهم معمولاً با انعطاف صورت می‌گیرد. چنان‌که نمی‌توان ادعا نمود زن دارای تیپ مجرمانه نیست؛ زیرا فرصت ارتکاب جرم نمی‌یابد. محدودیت‌های خانوادگی، گرفتاری‌های ناشی از تربیت بچه، همسررداری، دوران حاملگی و محدودیت‌های دختران در روابط اجتماعی نوعی پیشگیری وضعی در ارتکاب جرم، زنان به حساب می‌آید.^{۱۴۵}

۲-۴) از حیث ماهیت جرم نیز زنان بیشتر به ارتکاب جرایمی نظیر بچه کشی، روسپیگری، سرقت از فروشگاه‌ها، معاونت در ارتکاب جرم و... اقدام می‌کنند؛ زیرا شیوع این جرایم وابسته به موقعیت مناسب ارتکاب جرم می‌باشد. جدول ذیل در مورد قاتلین زن و مرد بیانگر تفاوت نرخ ارتکاب قتل در روابط خانوادگی، خویشاوندی یا روابط دیگر است که در سال ۱۹۹۸ در ایالات متحده آمریکا به دست آمده است.

جدول ش ۱: فراوانی درصد ارتکاب به جرم قتل در بین زنان و مردان آمریکایی در سال ۱۹۹۸

مرد	زن	مجنی علیه
٪۶	٪۲۸	همسر

^{۱۴۴} همان، ص ۱۶۳

^{۱۴۵} معظمی، شهلا: «فرار دختران چرا؟» نشر گرایش، چ اول، ۱۳۸۲، ص ۵۲۷.

فرزند	٪۱۷	٪۸
دوست دختر/ دوست پسر	٪۱۴	٪۴
آشنا	٪۳۲	٪۵۵
غریبه	٪۷	٪۲۵

بنابراین نوع و ماهیت جرایم ارتكابی زنان با مردان متفاوت نیست؛ بلکه کثرت انجام برخی از این جرایم توسط زنان به گونه‌ای است که از حیث جرم‌شناسی از آن‌ها به عنوان جرایم زنان یاد می‌شود. هم‌چنان‌که در جرایم زنان نیز خشونت یافت می‌شود؛ در این حال می‌توان بچه‌کشی، کودک آزاری و همسرکشی را در زمره جرایم خشن زنان به حساب آورد. هم‌چنان که ساترلند و کرسی معتقدند: «اختلاف فاحش جرایم زنان و مردان ناشی از اختلاف موقعیت اجتماعی این دو جنس است؛ اما از وقتی که در کشورهای اروپایی و آمریکایی شمالی مساوات بین زنان و مردان برقرار شد و زنان استقلال اقتصادی یافتند، میزان ارتكاب جرم زنان به میزان جرایم مردان نزدیک شد».^{۱۴۶} پس با ورود واقعی زنان به اجتماع و به دست آوردن فرصت و موقعیت ارتكاب جرم، نمی‌توان از زن شخصیتی عالی‌تر از مرد انتظار داشت، تا در برابر انگیزه‌های ارتكاب جرم مقاومت نماید.

در مورد بزه‌دیدگی زنان، فمینیست‌ها قایل به رسیدگی افتراقی در شأن شخصیت زن و حمایت همه‌جانبه از وی در مرحله دادرسی و همچنین اصلاح قوانین مربوط به خودشان هستند. به عنوان مثال در برخی از جرایم جنسی فمینیست‌ها قایل هستند که از جهت قانونی جرایم بدون بزه دیده به جرایم دارای بزه دیده در جهت حمایت از زن بزه دیده تبدیل شود.

^{۱۴۶} معظمی، همان: ص ۵۳۳

مبحث ششم: تأثیر فمینیسم بر حقوق زنان

در ارتباط با حقوق زنان دو طرح «تساوی» و «تغییر» از سوی فمینیست‌ها ارایه شده است. طرح تساوی بر مراقبت و هوشیاری دائمی بیشتر در پی‌گیری تساوی واقعی برای زنان و رفتار غیر متعصبانه در عمل به قانون اصرار می‌ورزد. راهبردهای طرفداران این طرح عبارت از: مراقبت کلی در مقابل تفاوت بین ارزش‌ها و مقاصد اعلام شده قانون و بین رفتار واقعی قانون با زنان، فشار سیاسی برای اجرای قوانین اصلاح شده‌ی ضد تبعیض، ارایه کردن مباحث جنسیتی در آموزش حقوق، اصلاح قوه قضاییه، مقننه و برقراری عدالت خانوادگی و اجتماعی است.^{۱۴۷}

طرح تغییر از سوی رادیکال‌ها ارایه شده است. به نظر آنان رفع تفاوت در اصلاح قانون محکوم به شکست می‌باشد؛ زیرا متعرض مقولات و مفاهیم کلی قانونی که متضمن معیارهای مردانه است، نمی‌شود. پس باید از یک سو ساختار حقوقی که نسبت به زن ستمگرانه است، تغییر یابد تا مرد از معیار بودن فرو افتد و از طرف دیگر مقولات و مفاهیم حقوقی نیز باید تغییر کند؛ چنان که دانشکده‌ی حقوق «اسلو» رشته‌های تخصصی در موضوع حقوق زنان دایر کرده است.^{۱۴۸}

طرح تغییری که فمینیست‌ها ترسیم کردند به منصفه ظهور نرسید. اما طرح اصلاح یا طرح تساوی هم در مقررات داخلی اکثر کشورها مورد توجه قرار گرفته است؛ هم در اسناد بین‌المللی ممنوعیت تبعیض بین زنان و مردان به صراحت یا به تعریض بیان شده است. چنان‌که در مقدمه منشور ملل متحد، یکی از هدف‌های سازمان ملل متحد، تحقق همکاری‌های بین‌المللی در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی برای همه بدون تمایز از جهت نژاد، جنس، زبان و مذهب می‌باشد.

در ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند». در ماده ۷ اعلامیه نیز تساوی همه در برابر قانون مورد تاکید قرار گرفته است. همچنین در ماده ۱۶ بین زن و شوهر در حقوق خانوادگی تساوی مقرر شده است. در ماده ۳ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی مصوب دسامبر ۱۹۶۶، مقرر شده، کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند، تساوی حقوق زنان و مردان در استفاده از حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی مقرر در این میثاق را تأمین نمایند. در ماده ۳ میثاق بین‌المللی

^{۱۴۷} ریتز، جورج:: «دایرةالمعارف روتلیج، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی»، عباس یزدانی، بهروز جندقی، نشر دفتر مطالعات و

تحقیقات زنان. ج اول، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷.

^{۱۴۸} همان ص ۱۵۲

حقوق مدنی و سیاسی مصوب دسامبر ۱۹۶۶ نیز تساوی حقوق مدنی و سیاسی پیش‌بینی شده است. در بند ۴ ماده‌ی ۲۳ این میثاق به برابری حقوق خانوادگی بین زن و شوهر تأکید شده است و ماده‌ی ۲۶ میثاق نیز بر تساوی اشخاص در برابر قانون تأکید می‌کند. فارغ از این مقررات پراکنده، برخی از اسناد بین‌المللی منحصرأ در مورد حقوق زنان است. مشهورترین آنها کنوانسیون «محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد است. مطابق ماده‌ی ۱ این کنوانسیون، تبعیض علیه زنان به هر گونه تمایز، استثناء یا محدودیت بر اساس جنسیت که نتیجه یا هدف آن خدشه دار کردن یا لغو شناسایی، بهره‌مندی یا اعمال حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی یا زمینه‌های دیگر توسط زنان، صرف نظر از وضعیت زناشویی آنان و بر اساس تساوی میان زنان و مردان اطلاق می‌گردد. در ماده‌ی ۲ دولت‌های عضو کنوانسیون موظف به محکوم کردن کلیه اشکال تبعیض شده‌اند. در بندهای این ماده دولت‌ها متعهد به رفع کلیه اشکال تبعیض در قانون اساسی و قوانین عادی، مجازات کردن، مراجعه به مراجع قضایی یا موسسات دولتی و غیره شده‌اند و مطابق بند جیم همین ماده دولت‌های عضو موظف هستند، کلیه مقررات کیفری ملی که منجر به تبعیض علیه زنان می‌شود را فسخ نمایند. از اسناد بین‌المللی دیگر در رابطه با زنان می‌توان به «کنوانسیون حقوق سیاسی زنان» مصوب ۲۰ دسامبر ۱۹۵۲ و قرارداد بین‌المللی راجع به جلوگیری از معامله نسوان کبیره مصوب ۱۱ اکتبر ۱۹۳۳ اشاره نمود. براساس کنوانسیون حقوق سیاسی زنان و به ویژه ماده‌ی ۱ آن زنان بدون هیچ‌گونه تبعیضی حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را همانند مردان دارا هستند. البته برای احقاق حقوق زنان این اسناد تا به حال کافی نبوده و به نظر می‌رسد با توجه به شرایط فرهنگی و مذهبی هر کشوری حقوق متناسب با آن شرایط، برای زنان باید وضع گردد و نمی‌توان یک سند که منطبق با اهداف برخی از گروه‌ها و مکاتب است، بر کل زنان جهان حاکم باشد. در این حال مهم‌ترین نکته برای وضع قوانین توجه به اصل عدالت و شرایط زنان است.

فصل سوم :

حمایت زنان در حقوق کیفری ایران

مبحث اول : زنان در قانون مجازات ۱۳۹۲

لایحه مجازات اسلامی که با اصلاحاتی در جلسه مورخ اول اردیبهشت ماه ۱۳۹۲، به تصویب کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی بر اساس اصل ۸۵ قانون اساسی رسیده است، در جلسه مورخ ۱۳۹۲/۰۲/۱۱ شورای نگهبان مورد بحث و بررسی قرار گرفت و با توجه به اصلاحات به عمل آمده مغایر با موازین شرع و قانون اساسی شناخته نشد.

این لایحه از سال ۸۸ که به تصویب مجلس رسیده، بارها مورد ایراد شورای نگهبان قرار گرفته و سرانجام در مورخه ۱۳۹۲/۰۲/۱۱ به تصویب شورای نگهبان رسید.

تغییرات قانون مجازات اسلامی جدید مربوط به دو بخش «کلیات» و «حدود و قصاص و دیات» بوده و در بخش «تعزیرات» همچنان قانون سال ۱۳۷۵ حاکم است.

لازم به ذکر است که با وجود برخی اشکالات، این قانون مترقی تر از قانون قبلی است و اغلب مشکلاتی که در قانون قبلی وجود داشت در قانون اخیر رفع شده است. الزام نسبی دادگاه ها به رأی جایگزین اعدام برای محکومان زیر ۱۸ سال، تقسیم بندی مجازات ها به ۸ درجه و ورود مباحثی چون نظام نیمه آزادی، آزادی مشروط و طبقه بندی مجازات های تعزیری و تعیین مجازات های مختلف به تناسب درجه آن، از مهم ترین تغییرات در قانون جدید است.

در این مبحث قصد داریم تا برخی تغییرات در قوانین مرتبط با زنان را بررسی کنیم.

گفتار دوم : سن مسئولیت کیفری دختران

قانون مجازات جدید ضمن آنکه همچون گذشته سن مسئولیت کیفری را برای دختران ۹ سال تمام قمری قرار داده، تلاش کرده است تا با ایجاد راهکاری عملی، برای برون رفت از مشکلات حاضر سن مسئولیت کیفری دختران و دادرسی ویژه نوجوانان اقدام کند. بدین جهت در این قانون، نظامی دوگانه برای مسئولیت کیفری پذیرفته شده است، یعنی در حالی که در جرایم تعزیری سن مسئولیت کیفری ۱۸ سال شمسی تعیین و قائل به پذیرش

مسئولیت کیفری تدریجی شده است،^{۱۴۹} اما در جرایم حدود و قصاص، سن ۹ و ۱۵ سال قمری را ملاک قرار داده و همان مسئولیت را برای دختران ۹ سال قمری به بالا قائل است.^{۱۵۰}

تغییر مهمی که در این قانون روی داده، با تصویب این قانون و اجرای آن، چنانچه در کمال عقل و رشد افراد زیر ۱۸ سال شبهه ای ایجاد شود، حدود و قصاص برای آنها اجرا نخواهد شد. همچنین براساس این مصوبه، مجازات های تعزیری برای افراد زیر ۱۸ سال با افراد بالای ۱۸ سال متفاوت است. همچنین افراد زیر ۱۸ سال به زندان محکوم نشده و به مراکز تربیتی همچون قانون اصلاح و تربیت منتقل خواهند شد.

قانونگذاران تلاش کرده‌اند با ملاک قرار دادن «رشد عقلی» علاوه بر میزان سن، راهکاری عملی در اختیار دادگاه و قاضی قرار دهند تا از صدور مجازات های حدی چون قصاص خودداری کنند و براساس ماده ۹۱ قانون جدید «در جرایم موجب حد یا قصاص، هرگاه افراد بالغ کمتر از هجده سال، ماهیت جرم انجام شده یا حرمت آن را درک نکنند یا در رشد و کمال عقل آنان شبهه وجود داشته باشد، حسب مورد با توجه به سن آنها به مجازات های پیش بینی شده در این فصل محکوم خواهند شد.»

تبصره این ماده نیز تکلیف کرده است که «دادگاه برای تشخیص رشد و کمال عقل می تواند از نظر پزشکی قانونی یا از هر طریق دیگر که مقتضی بداند، استفاده کند.» این اقدام، صرف نظر از ابهام در واژه «کمال عقل» و ایرادهای وارد بر روش های احراز رشد عقلی گامی مثبت تلقی می شود، ولی همچنان می تواند دختران ۱۸-۹ سال را در معرض مجازات سنگین قرار دهد.

گفتار سوم : دیه افضاء یک گام مثبت به نفع زنان

در قانون جدید صدمه وارد کردن به زن در حین رابطه جنسی چنانچه موجب پاره شدن بافت های حائل میان واژن و مقعد و یا بافت های میان واژن و مثانه شود، تحت عنوان «افضا» جرم‌انگاری شده است و مردی که حین رابطه جنسی، باعث این آسیب به زن گردد، محکوم به پرداخت دیه خواهد شد. در صورتی که زن، همسر او و بالغ باشد و افضاء به سبب وطی باشد، مهر کامل و نفقه زوجه تا زمان مرگ یکی از آنها برعهده زوج خواهد بود؛ هرچند زن خود را طلاق داده باشد، و هرگاه همسر بالغ و افضاء به سببی غیر از مقاربت باشد، دیه کامل زن نیز ثابت است. در مورد نابالغ یا بالغ مکره نیز دیه کامل زن ثابت است.

^{۱۴۹} مواد ۸۸ و ۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۰

^{۱۵۰} با توجه به مواد ۹۰، تبصره ۲ ماده ۸۷ و ماده ۲۲۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

بنابراین هرگاه همسر، بالغ و افضاء به سببی غیر از مقاربت باشد، دیه کامل زن باید پرداخت شود و هرگاه همسر، نابالغ و افضاء به سبب مقاربت جنسی باشد، علاوه بر تمام مهر و دیه کامل زن، نفقه نیز تا زمان وفات یکی از زوجین بر عهده زوج است؛ هر چند او را طلاق داده باشد.

گفتار چهارم: مجازات تجاوز جنسی

هرچند در قانون ایران برای متجاوز جنسی مجازات اعدام در نظر گرفته شده است، ولی در حقیقت این نوع مجازات و تعریف حدود تجاوز جنسی موجب شده تا در عمل صرفاً مرتکب های تجاوزهای گروهی و سازمان یافته، به مجازات محکوم شوند. به این دلیل مهم ترین تغییر قانونی که می تواند منجر به پیشگیری اجتماعی و فردی از این جرم شود، اصلاح مجازات زنا به عنف و پذیرش نظام درجه بندی مجازات است. در قانون جدید علی رغم نظرات کارشناسان و عدم منع فقهی، اصلاح قانون در این زمینه مورد توجه قرار نگرفت.^{۱۵۱}

در اصلاحات صورت گرفته با توجه به تبصره دوم ماده ۲۲۵، دایره تعریف تجاوز جنسی تا حدودی گسترده شده است. در این ماده بیان شده است: «هرگاه کسی با زنی که راضی به زنا با او نباشد، در حال بی هوشی، خواب یا مستی زنا کند، رفتار او در حکم زنا به عنف است. در زنا از طریق اغفال و فریب دادن دختر نابالغ یا از طریق ربایش، تهدید و یا ترساندن زن، اگرچه موجب تسلیم شدن او شود، نیز حکم فوق جاری است.»

مهم ترین نکته مثبت این ماده آن است که علاوه بر اکراه و اجبار، فریب دادن اطفال نابالغ نیز از جمله عناصر مادی جرم تجاوز جنسی محسوب شده و در حقیقت دایره حمایت از اطفال در برابر تجاوزات جنسی را گسترش داده است. هر چند متأسفانه با توجه به آنکه سن بلوغ قانونی در دختران ۹ سال است، این حمایت دایره سنی محدودی را در بر می گیرد. همچنین به تشکیک در نظرات فقهی در خصوص مفهوم اکراه و عنف پاسخ داده و آن را شامل حالت خواب، بیهوشی و مستی نیز دانسته است.

نکته قابل توجه دیگر در اصلاحات صورت گرفته، در نظر گرفتن خسارت های مادی تحت عنوان «مهرالمثل» و «ارش البکاره» برای زنی است که مورد تجاوز قرار می گیرد. در قانون قبلی این خسارت صرفاً برای ازاله بکارت مطرح بود. البته به نظر می آید پرداخت این نوع خسارت مادی از سوی متجاوز به بزه دیده جنسی با کرامت انسانی زنان همخوانی نداشته و بهتر باشد قانونگذار برای حمایت از قربانیان تجاوز، به پیش بینی نهادهای حمایتی بپردازد.

^{۱۵۱} انیس، ابراهیم؛ المعجم الوسیط، محمد بندرریگی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴، چاپ اول، ماده رجم

گفتار پنجم: اجرای حد رجم

در قانون مجازات اسلامی سابق، ۳ نوع مجازات شامل اعدام، رجم و شلاق برای انواع زنا مشخص شده بود. از جمله در ماده ۸۳ مواردی که در آن حد زنا رجم است، ذکر شده و مواد ۹۸ تا ۱۰۷، کیفیت اجرای رجم را بیان نموده است.

رجم در لغت به معنای کشتن با سنگ است^{۱۵۲} در اصطلاح، نوعی مجازات حدی است که به موجب آن محکوم علیه سنگسار می شود. در رجم نتیجه اجرا، حدوث مرگ به طور قطع نیست، بلکه ممکن است محکوم از گودال فرار کند؛ در این صورت چنانچه جرم با اقرار متهم اثبات شده باشد، محکوم رها می شود و مرگ حادث نمی گردد.

این مجازات یک مصداق بیشتر ندارد و آن هم در مورد ارتکاب جرم زناي محصن و محصنه است. (ماده ۸۳ ق.م.ا.^{۱۵۳}) در قانون مجازات جدید که به تصویب مجلس رسیده بود، پیش بینی شده بود که چنانچه اجرای رجم مفسده داشته باشد و موجب وهن نظام شود، این مجازات با پیشنهاد دادستان مجری حکم و تأیید رئیس قوه قضائیه در صورتی که موجب حد با بینه شرعی اثبات شده باشد، رجم تبدیل به قتل شود و در غیر این صورت تبدیل به صد ضربه شلاق گردد (تبصره ۴ ماده ۵-۲۲۱).

پس از اصلاحات نیز ماده ۲۲۵ مصوب مجلس مقرر کرده بود:

حد زنا در موارد زیر اعدام است:

بند ث: زناي محصنه در فرض عدم امکان اجرای حکم اولی شرعی که در این صورت با پیشنهاد دادگاه صادرکننده حکم قطعی و موافقت رئیس قوه قضائیه چنانچه جرم با بینه ثابت شده باشد، موجب اعدام زانی محصن و زانیه محصنه است و در غیر این صورت موجب صد ضربه شلاق برای هر یک است.

شورای نگهبان بند ث را حذف و متن زیر به عنوان ماده ۲۲۵ مکرر ۱ الحاق و شماره مواد ۲۲۵ مکرر ۱ و مکرر ۲ به ترتیب به ۲۲۵ مکرر ۲ و ۲۲۵ مکرر ۳ اصلاح نمود:

^{۱۵۲} الجبعی العاملی، زین الدین؛ الروضه البهیة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۹،

^{۱۵۳} ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸.

م ۲۲۵ مکرر ۱: «حد زنا برای زانی محصن و زانیه محصنه رجم است. در صورت عدم امکان اجرای رجم با پیشنهاد دادگاه صادرکننده حکم قطعی و موافقت رئیس قوه قضاییه، چنانچه رجم با بینه ثابت شده باشد، موجب اعدام زانی محصن و زانیه محصنه است و در غیر این صورت موجب صد ضربه شلاق برای هر یک است.»
بنابراین در قانون جدید با نظر شورای نگهبان لفظ رجم در قانون مجازات ایران باقی ماند اما مجازات زانی محصن و محصنه با ذکر شرایط فوق قابل تبدیل به اعدام گردید.

گفتار ششم: دفاع مشروع

دفاع زنان از خود در برابر تعرض های جنسی که منجر به قتل یا آسیب متجاوز شود، در قانون ایران در قالب دفاع از ناموس مورد پذیرش قرار گرفته است. هر چند ابهام و نامشخص بودن شرایط مندرج در آن موجب بود تا در اکثر موارد دفاع زنان مورد پذیرش قرار نگیرد و حقوق آنان ضایع گردد.

قانون جدید بدون آنکه در جهت روشن شدن موارد مبهم این ماده کوششی کند، با ایجاد شرطی جدید وضعیت دفاع در برابر متجاوز جنسی را با دشواری بیشتری رو به رو کرده است. در بند سوم ماده ۱۵۶ عنوان شده «خطر و تجاوز نباید به سبب اقدام آگاهانه یا تجاوز خود فرد و دفاع دیگری صورت گرفته باشد.» واژه «اقدام آگاهانه» در حقیقت دلالت بر قانونی کردن رویه قضایی موجود در پرونده های تجاوزهای جنسی دارد که دفاع زنان از خود در برابر مهاجم را تنها زمانی مشروع به حساب می آورد که رفتار زن در ارتباط با متجاوز و شرایط منجر به تجاوز، منطبق با تعاریف موجود در قانون، شرع و عرف باشد.

گفتار هفتم: دیه زن

دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می شود.^{۱۵۴}
در قانون جزای ایران دیه زنان نصف دیه مردان است. البته در قانون جدید دیه زن کامل محاسبه می شود و مابه التفاوت دیه مرد از محل تامین صندوق تامین خسارت های بدنی پرداخت می شود.
(در همین زمینه: الگوهایی برای آشتی؛ تأملی در قانون پرداخت دیه زنان در قانون جدید مجازات اسلامی)

^{۱۵۴} گلدوزیان، ایرج، محشای قانون مجازات اسلامی، چ سوم، مجد، ۱۳۸۳

گفتار هشتم: قصاص به سبب سقط جنین

قانون مجازات اسلامی، در کتاب تعزیرات به موضوع سقط جنین پرداخته است. براساس ماده ۶۲۲ قانون مزبور، «... هرکس عالماً و عامداً به واسطه ضرب یا اذیت و آزار زن حامله موجب سقط جنین وی گردد، علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص بر حسب مورد، به حبس از یک سال تا سه سال محکوم خواهد شد.»

البته دیدگاه حقوقدانان در مورد بحث قصاص متفاوت بود. مثلاً دکتر گلدوزیان در این باره معتقدند: «کلمه قصاص در این ماده در مورد شخص مادر به کار رفته است و حسب مورد ممکن است قصاص نفس یا عضو باشد. قصاص نفس دو حالت دارد:

الف: مرتکب به علت قتل مادر به قصاص نفس و به علت سقط جنین به یک تا سه سال حبس تعزیری و پرداخت دیه محکوم می شود.

ب: مرتکب به هر علت، به دلیل قتل مادر قصاص نمی شود از جهت قتل عمد، طبق ماده ۲۰۸ و یا ۶۱۲ به حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال و پرداخت دیه مادر در صورت مطالبه و به جهت سقط جنین به حبس تعزیری از یک تا سه سال پرداخت دیه جنین محکوم می شود. النهایه از دو حبس، حبس اشد یعنی سه تا ده سال اعمال می گردد.»

اما دکتر اردبیلی در این زمینه می نویسند: «در قانون مجازات اسلامی ایران اگر سقط جنین عمدی، شبه عمدی و یا خطای محض باشد، مرتکب به پرداخت دیه محکوم می شود و در سقط جنین غیر عمدی ناشی از رانندگی، به حبس تعزیری و در صورت مطالبه دیه از طرف اولیای دم، ضامن دیه هم خواهد بود، ولی اگر سقط جنین عمدی و در دوران حیات زیستی باشد، مرتکب، مستوجب قصاص است.»^{۱۵۵}

در قانون مجازات جدید که به تصویب مجلس و شورای نگهبان رسیده و در انتظار ابلاغ است، در بخش قصاص مقرر شده است که سقط جنین حتی پس از دمیده شدن روح نیز قصاص ندارد.

ماده ۶-۳۱۳ قانون جدید مقرر داشته: سقط عمدی جنین حتی پس از دمیده شدن روح در آن، قصاص ندارد و محکوم به پرداخت دیه است و در صورتی که بدون مجوز قانونی باشد، طبق مقررات تعزیر می شود.

در بخش دیات نیز، تغییری در دیه سقط جنین داده نشده است و ماده ۱-۴۲۷ تا ۶-۴۲۷ دیه سقط جنین را بیان می کند.

^{۱۵۵} اردبیلی، محمدعلی، سقط جنین ناشی از زنا یا به عنف، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۳۹

گفتار نهم: بزهکاری زنان و مسئولیت کیفری

در بحث مسئولیت کیفری، قاعده کلی بر این پایه استوار است که «جنسیت» زن تأثیری در مسئولیت کیفری او نداشته و حتی سبب تخفیف این نوع مسئولیت نمی شود.

بنابراین زنان همانند مردان در قبال اعمالی که دارای خصیصه کیفری است، مسؤول و قابل مجازات شناخته می شوند. این رویکرد در حالی است که اغلب فرهنگ ها در مورد برخی از خصوصیات زنان اتفاق نظر وجود دارد. گفته می شود این نوع خصوصیات ناشی از عوامل جسمانی و یا به نظر برخی و بیشتر معلول تعلیم و تربیت فرهنگ هاست، به طوری که «زن» تحت شرایط و مقتضیات خاص و انتظارات فرهنگی، عادتاً واکنش احساسی متناسب با آن اوضاع و احوال و یا انتظارات از خود بروز می دهد و به هر حال پرداختن به این موضوع در حوصله این نوشتار و تخصص نگارنده نیست و اشاره به این موضوع در این مبحث و در رابطه با عدم تأثیر جنسیت در مسئولیت کیفری است، در حالی که پذیرش تأثیر هیجانات آنی در باب مسئولیت کیفری جرم و نوع آن به ویژه در جرائم قتل و صدمات بدنی عمدی در برخی از سیستم های جزائی مانند فرانسه و انگلیس سبب تفکیک قتل آنی از قتل با سبق تصمیم و اعمال مسئولیت های کیفری و مجازات های متفاوت گردیده است که تفصیل این موضوع نیز نوشتار جداگانه ای را می طلبد. همانطوری که بنا به شرایط و عوامل مؤثر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در هر جامعه، موقعیت های «زن و مرد» متفاوت می باشد، نوع و آمار جرائم هر یک از آنها نیز مختلف است و این اختلاف فاحش در میزان جرائم ارتكابی آنان به وضوح دیده می شود، زیرا آمار جرائم زنان درصد بسیار کمتری نسبت به آمار جرائم مردان تشکیل می دهد.

به نظر می رسد رقم کمتر جرائم زنان سوای جنسیت، ناشی از مداخله کمتر آنان در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی و تجاری است و در عوض، در نهاد خانواده و تربیت فرزندان و به طور کلی در چرخه امور داخلی خانه و خانواده، تکالیف و مسئولیت و بلکه مشتقات بیشتری به زنان تحمیل می شود و اما در این نوشتار کوتاه، نگارنده درصدد است به نکاتی از شرایط و موقعیت های قانونی متفاوت زنان نسبت به مردان در اوضاع و احوالی که مرتکب جرم می شوند، اشاره نماید تا مشخص شود جدا از آسیب دیدگی زنان در شرایطی که «بزه دیده» جرمی هستند در برخی موارد از «بزهکاری» نیز آنها در موقعیت های خاص وادار به ارتكاب جرم می شوند.

به رغم تأثیر جنسیت زن در اعمال مسؤولیت کیفری کامل در قوانین موضوعه کشور ما، در برخی ممالک این نوع مسؤولیت تحت شرایط خاص و یا در مورد جرائمی معین نسبت به زنان مرتکب جرم به مسؤولیت مخففه (diminished responsibility) تبدیل یافته و موجب تغییر عنوان مجرمانه (ماهیت جرم) و مجازات تقلیل یافته می گردد، در حالی که مقررات کیفری فعلی کشور ما، اساساً مسؤولیت مخففه پیش بینی نشده و مسؤولیت کیفری بر دو مبنا یعنی «مسؤولیت» استوار می باشد. بنابراین در احراز عوامل رافع مسؤولیت کیفری مانند جنون در زمان ارتکاب جرم و یا اکراه و اجباری که عادتاً قابل تحمل نبوده و موجب اختلال در اراده مرتکب شده و او را وادار به ارتکاب جرم نماید، قانوناً امکان پذیرش حالات بینابین و نسبی وجود ندارد. به سخن دیگر، قاضی رسیدگی کننده نمی تواند با احراز اکراه یا اجبار، منجر به اختلال نسبی اراده مرتکب جرم، مسؤولیت کیفری او را براساس مسؤولیت مخففه تشخیص و بر مبنای مقررات قانونی، مجازات وی را تقلیل دهد، در مورد ابتلاء به جنون در حال ارتکاب نیز با وجود اینکه در ماده ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی تصریح شده «هرگاه مرتکب در زمان ارتکاب جرم دچار اختلال روانی به نحوی که فاقد اراده یا قوه تمیز باشد مجنون محسوب می شود و مسؤولیت کیفری ندارد» اما از آنجایی که جنون در قانون تعریف نشده و درجات آن مشخص نگردیده است، قانون گذار در ماده ۱۵۰ جنون و حالت خطرناک مجرم را به تشخیص نظر متخصص دانسته است که براساس احراز جنون نسبی و عدم مسؤولیت کیفری نسبی استوار است و بر خلاف قانون سابق که در مواردی که مرتکب جرم در زمان ارتکاب عمل مجرمانه جنون نسبی مبتلا بود، اگرچه با صراحت ماده ۵۱ قانون مرقوم می بایستی مجرم مبری از مسؤولیت کیفری شناخته می شود، اما اغلب مرتکب دارای مسؤولیت کیفری کامل شناخته می شود، به هر حال پذیرش مسؤولیت مخففه از نوع آنچه در بالا بیان شده، در قانون جدید جایگاه پیدا نموده است.

لازم به ذکر است در مقررات موضوعه سابق در رسیدگی به جرم تأثیر اکراه و اجبار بر اراده مجرم، چنین مقرراتی حتی در جرائم تعزیری پیش بینی نشده است و مقررات ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی درباره تأثیر اکراه و اجبار در جرائم تعزیری و مجازات های بازدارنده ناظر به موردی است که اکراه و یا اجبار عادتاً قابل تحمل نباشد و تنها احراز این حالت که سبب زوال مسؤولیت کیفری مرتکب (مکره و مجبور) میگردد از این رو در صورتی که تأثیر اکراه و اجبار در ارتکاب جرم نسبی باشد، نمی توان قائل به پذیرش مسؤولیت مخففه و تقلیل مجازات مرتکب شد و استناد به کیفیات مخففه ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی نیز فرع بر اصل پذیرش و مسؤولیت کیفری کامل مرتکب جرم است. اما توجه به نسبی بودن اکراه و اجبار مرتکب در قانون جدید مورد نظر قرار گرفته و در صورت

تشخیص متخصص مرتکب می تواند بر اساس ماده ۳۷ از جهات تخفیف بهرمنند شود. اما هدف از اشاره به مباحث جزایی بالا این است که زنان در زمان ارتکاب برخی جرائم ممکن است تحت شرایط خاص در موقعیت هایی قرار گیرند که این شرایط و وضعیت موجب اختلال نسبی در اراده آنان در حال ارتکاب جرم گردد، به عنوان مثال حضور شوهر در صحنه جرم و یا مداخله غیر مستقیم وی ممکن است سبب انگیزش زن به ارتکاب جرم و در واقع تمکین او از نوعی اکراه معنوی برای ارتکاب جرم باشد. این نوع اکراه هر چند در حد اکراه « غیرقابل تحمل » نیست ولی نمی توان اثر انگیزشی آن را در ارتکاب جرم توسط زن نادیده گرفت. در برخی از نظام های کیفری مانند انگلستان، مقرراتی پیش بینی شده که براساس آن اثبات اینکه زنی جرمی را در حضور شوهر خود و تحت اکراه وی (و نه الزاماً اکراه غیرقابل تحمل) مرتکب شده است، می تواند دلیلی برای نفی مسؤولیت کیفری مرتکب باشد و این نوع اکراه، در واقع اخلاقی و معنوی است و تنها در اتهام قتل عمد و خیانت به کشور پذیرفته نشده است.

در کشور ما، با وجود تحولات فرهنگی و اجتماعی سالهای اخیر، فرهنگ غالب حتی در طبقات اجتماعی متوسط اکثراً مبتنی بر تمکین زن از وضعیت های ناهنجاری است که شوهر در آن قرار گرفته و یا خود شوهر باعث و بانی آن گردیده است، مانند اینکه زنی ناچاراً برای شوهر معتاد خود مواد مخدر تهیه کند و یا به رغم علم اینکه شوهرش اموالی را سرقت نموده و یا به طرق نامشروع به دست آورده است، ناگزیر از قبول این اموال یا فروش آنها به غیر باشد. این نوع اکراه معنوی در پدیده مجرمانه ای چون قتل نیز به صورت مساعدت زن برای فرار شوهر از مجازات دیده می شود، همان طوری که در مورد قدیمی ترین زن زندانی ایران که متهم به قتل بود و بعد از تحمل ۱۳ سال حبس اخیراً آزاد شد، این موضوع صدق می کند، زیرا این زن در واقع تحت اکراه معنوی شوهرش مجبور شده بود ارتکاب قتلی را به عهده بگیرد، اما با کشف چگونگی قضیه و بی گناهی وی در قتل، آزاد گردید. مستقل از موارد مطرح، می توان اذعان کرد در برخی شرایط و به ویژه در طبقات اجتماعی فقیر و محروم، زنان به تشویق شوهر و یا تحت اکراه یا اجبار او رأساً به ارتکاب رفتارهای ضد اجتماعی تن داده اند.

همان طوری که در قضیه ۳۴۰ دختر ربایی در ۲۳ استان و سرقت طلاجات دختر بچه ها، آنها را اظهار می نماید، در ارتکاب جرایم و یا تکرار آنها مجبور به تمکین از شوهر خود (عامل اصلی دختر ربایی و تعرض به تعدادی از زنان) و یا مساعدت به وی بوده است. و کلام آخر اینکه در آسیب شناسی علل بزهکاری توسط زنان شوهر دار نیز تنها به مباشرت او در همسرآزاری و برخی موارد زن کشی خلاصه نمی شود، بلکه در زمینه ارتکاب

بزهکاری توسط زنان شوهر دار نیز این نقش (اعم از مستقیم یا غیر مستقیم) قابل ملاحظه است و زنان در برخی جرائم ارتكابی تحت اكراه معنوی شوهر كه موجب اختلال نسبی در اراده آنان در زمان ارتكاب جرم می شود، قرار می گیرند و ضروری می نماید قانونگذار در اصلاحات جزایی در رابطه با پذیرش مسؤلیت مخففه در اینگونه حالت ها و موارد مشابه در برخی جرائم مقرراتی وضع نماید .

مبحث دوم : تفاوت جنسیتی در مجازات

جنسیت واقعیتهای انکارناپذیر در نظام آفرینش بوده كه افراد انسانی را از همان ابتدای خلقت به دو گروه زن و مرد تقسیم کرده است. این تمایز دیرینه از يكسو پایه گذار زنجیره حیات بشری و از سوی دیگر زمینه ساز

رویارویی و مقایسه پایداری است كه پایان آن هیچ گاه فرا نخواهد رسید.^{۱۵۶} تأثیر جنسیت در علوم جنایی را در دو مقوله مجزا می توان بررسی نمود: یکی نقش آن در بزهکاری و دیگری تأثیری كه در حقوق کیفری. مقوله اول مرتبط با جرم شناختی بوده و از تفاوت های موجود در بزهکاری مردان و زنان و علل آن مباحثی مطرح می شود. اما در حقوق کیفری بحث از تفاوت هایی بین مردان و زنان است. عناوین مجرمانه، بدین معنا كه برخی جرائم را مختص مردان و برخی را فقط زنان می توانند مرتكب شوند.^{۱۵۷} مسؤلیت کیفری و حدود آن و وجود تفاوت بین مسؤلیت کیفری زن و مرد كه هر يك از این مقولات می توان يك بار نقش جنسیت را در بزهکاری و بار دیگر در بزه دیدگی بررسی نمود. كه در این جا ما تنها از بعد جنسیت بزهكار به مسأله نگرسته ایم.

بنابر اصل برابری افراد در قبال قانون، حقوق کیفری ذاتاً حقوقی غیر شخصی است. یعنی برای همه تابعان يكسان است. بدین جهت قانونگذار هنگام تعریف جرائم و تعیین مجازات ها از معیار دوگانه استفاده نمی كند.^{۱۵۸} اما در موارد استثنایی به عنوان يك امتیاز و حمایت برای برخی تابعان از این اصل عدول می شود. یکی از این موارد

^{۱۵۶} هاشمی، سید محمد (۱۳۸۳)، مجموعه مقالات حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، چ ۱، تهران: انتشارات دانشكده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ص ۲۳۳.

^{۱۵۷} به عنوان مثال ماده هایی در حقوق کیفری ایران وجود دارد كه جرم بی حجابی را فقط يك زن می تواند انجام دهد. جرم ترك انفاق فقط با مرتكب مرد قابل انجام است.

^{۱۵۸} نجفی ابرند آبادی، علی حسین (۱۳۸۴)، مجموعه مقالات زن و حقوق کیفری، چ ۱، تهران: انتشارات سلسبیل، ص ۱۱۱.

استثنا بر اساس جنسیت و حمایت از جنس زن است. البته این تفاوت در مجازات به جهت تفاوت در ساختار طبیعی خلقت زن و مرد و تفاوت بین وظایف و تکالیف آنها می‌باشد. به عبارت دیگر «در وضع احکام و تکالیف تنها تفاوت طبیعی مبنا قرار می‌گیرد و به معنای پایین‌تر دانستن یک جنس نسبت به جنس دیگر نیست».^{۱۵۹} لذا تأکید اسناد و مقررات ملی یا بین‌المللی بر تساوی حقوق زن و مرد جهت نفی تبعیض‌های منفی است^{۱۶۰} و تبعیض‌های مثبت (تبعیض‌های حمایتی) را شامل نمی‌شود.

^{۱۵۹} مهرپور، حسین (۱۳۸۴)، مجموعه مقالات زن و حقوق کیفری، چ ۱، تهران: انتشارات سلسبیل، ص ۵۷.

^{۱۶۰} در رأس مقررات ملی می‌توان به اصل ۲۰ ق.ا.ج.ا.ا. اشاره کرد و در میان مقررات بین‌المللی ماده ۳ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی، بند الف ماده ۲ کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، ماده ۱ منشور ملل متحد و نیز ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر از جمله این مستندات است.

مقررات کیفری ایران در مقوله مجازات‌ها اولین بار در ماده ۴۶ ق.م.ع. مصوب ۱۳۰۴ تبعیض مثبت را پیش‌بینی نمود. مطابق این ماده: «در حق مردانی که عمر آنها متجاوز از شصت سال است و هم چنین کلیه زن‌ها حبس با اعمال شاقه و حکم اعدام جاری نمی‌شود و مجازات آن‌ها به حبس مجرد تبدیل خواهد شد، مگر این که حکم برای ارتکاب به قتل عمدی صادر شود». مطابق این حکم، به استثنای مجازات قتل عمدی در سایر موارد زن‌ها از امتیازی نسبت به مردان در مجازات اعدام و حبس با اعمال شاقه برخوردار بودند. در ادامه تحولات قانونی، این امتیاز در اصلاحات قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ نسخ شد و به گونه‌ای موردی نسبت به زنان امتیازاتی باقی ماند.^{۱۶۱} پس از انقلاب اسلامی به جهت تطبیق قوانین با موازین شرعی به تعداد این استثنائات موردی اضافه شد و به همین علت اکثر این تفاوت‌ها در مجازات‌های حدی و قصاص دیده می‌شود و در تعزیرات کم‌تر چنین مواردی دیده می‌شود. با بررسی مقررات موجود، تفاوت جنسیتی مجازات را در سه دسته می‌توان طبقه‌بندی نمود:

تفاوت در نوع و میزان مجازات؛ تفاوت در معافیت از مجازات و تفاوت در اجرای مجازات. بررسی دقیق این تفاوت‌ها نشان می‌دهد آیا همگی از نوع تبعیض‌های مثبت و به اصطلاح حمایتی هستند یا برخی احتمالاً تبعیض منفی بوده و مغایر با اصل تساوی شأن انسانی زن و مرد است.

گفتار اول : تفاوت در نوع و میزان مجازات

این موارد شامل تفاوت در برخی از اقسام حد زنا، حد همجنس‌بازی، حد قوادی و حد ارتداد است. البته این مبحث درصدد توجیه مقدار این تفاوت نیست؛ بلکه اصل تفاوت مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بند اول : تفاوت در حد زنا

الف : زنای به عنف

مطابق ماده ۶۷ ق.م.ا. امکان پذیرش ادعای اکراه به زنا در مورد مرد زناکار وجود دارد؛ اما در مقام مجازات زنای به عنف، بند د ماده ۸۲ ق.م.ا. مجازات اعدام را فقط برای مرد زناکار مرد پیش‌بینی نموده است.^{۱۶۲} یعنی

^{۱۶۱} مطابق ماده ۲ آئین نامه راجع به اجرای حکم اعدام مصوب ۱۳۰۷ اجرای حکم اعدام نسبت به زن حامله تا چهل روز پس از وضع حمل به تأخیر می‌افتاد.

^{۱۶۲} ماده ۸۲ ق.م.ا. (سابق) : «حد زنا در موارد زیر قتل است و فرقی بین جوان و غیر جوان و محصن و غیر محصن نیست... د زنای به عنف و اکراه که موجب قتل زانی اکراه کننده است».

مجازات زانیه مکره (در صورت خالی بودن از سایر کیفیات مشدده) همان مجازات زناى ساده یعنی ۱۰۰ ضربه تازیانه است. برخی حقوق‌دانان در توجیه این تفاوت بیان نموده‌اند: «تجاوز به عنف نسبت به زن آثار وخیم حیثیتی بیشتری نسبت به همین عمل از سوی زن بر مرد دارد».^{۱۶۳} به نظر می‌رسد، اگر چه مجرمیت زن با مرد در این جرم یکسان است (شدت ذهنی جرم) اما به لحاظ نتیجه و اثری که جرم بر مجنی علیه بر جای می‌گذارد (شدت عینی جرم) زیان زن مکره بیشتر از مرد مکره بوده و در مجموع شدت جرم از سوی مرد بیشتر از زن است. لذا رعایت «اصل تناسب» اقتضا می‌کند که مجازات مرد شدیدتر از زن باشد. با این توضیح تفاوت مزبور نه تنها مغایر با اصل عدم تبعیض نیست؛ بلکه نوعی برابری و رعایت عدالت در مجازات است.

ب : زنا با زن پدر

اگر مردی با زن پدر خود زنا کند، مطابق بند ب ماده ۲۲۴ ق.م.ا. زانی اعدام می‌گردد. حال اگر عکس این حالت اتفاق بیفتد یعنی زنی با شوهر مادر خود زنا کند، با سکوت قانون باید این مورد را نیز به مثابه زناى ساده (در صورت خالی بودن از سایر کیفیات مشدده) در نظر گرفت که مجازات زن ۱۰۰ ضربه شلاق است. شاید علت این تفاوت در مفهوم عرض و ناموس در عادات و رسوم ایرانیان باشد؛ اساساً بر مبنای فرهنگی تاریخی، عرض و ناموس، بیشتر برای مردان است. بر این اساس وقتی مردی این عمل را انجام می‌دهد، به ناموس پدر خود تجاوز کرده؛ زیرا ناموس زن در حکم ناموس خود تلقی می‌شود. اما وقتی مشابه این عمل توسط زن صورت می‌گیرد به ناموس مادر تجاوزی نشده یا کم‌تر تعرض شده؛ زیرا عرض و ناموس زن، عرض و ناموس مرد است ولی زن، عرض و ناموس مستقل ندارد.^{۱۶۴} در نتیجه اگر تفاوتی به نفع مجازات زن دیده می‌شود؛ بدین علت است که آسیب وارده به حیثیت پدر به مراتب بیشتر از آسیبی است که به حیثیت مادر وارد می‌شود. اینکه چنین فرهنگ، آداب و رسومی ریشه در خلیقات طبیعی زن و مرد داشته باشد، جای تامل و بررسی است.

^{۱۶۳} میر محمد صادقی، حسین (۱۳۸۶)، جرائم علیه اشخاص، چ ۱، تهران: نشر میزان، ص ۵۰۰.

^{۱۶۴} آزمایش، علی (۱۳۸۴)، مجموعه مقالات زن و حقوق کیفری، چ ۱، تهران: انتشارات سلسبیل، ۱۰۰.

ج : زنا با نابالغ

مطابق ماده ۲۲۸ ق.م.ا. «زناى زن محصنه با نابالغ موجب حد تازیانه است»^{۱۶۵} (حال آن که مجازات همین عمل با بالغ اعدام (رجم) است). اما اگر مرد محصنی با دختر نابالغی زنا کند، این زنا علاوه بر این که مجازات زناى محصنه را خواهد داشت، ممکن است از باب زناى به عنف نیز مشمول حکم تعدد معنوی جرم گردد که در هر حال مجازات هر دو عنوان، اعدام است. بدین ترتیب وضعیت خاص (عدم بلوغ) مجنی علیه در مورد زن زناکار کیفیت مخففه‌ای در مجازات است، اما برعکس برای مرد زناکار نه تنها تخفیفی ایجاد نمی‌کند، بلکه ممکن است منجر به تشدید در مجازات گردد. به عقیده برخی «این تخفیف جایز نبوده و حتی باید به جهت شناخت و قبح بیشتر این عمل نسبت به زناى زن محصنه با مرد بالغ، مجازات بیشتری هم داشته باشد».^{۱۶۶} اگر موضوع را از بعد مقایسه این دو عمل با جنسیت متفاوت مرتکب، بررسی شود، به نظر می‌رسد همان توجیهی که در خصوص زناى به عنف بیان شد، در این مورد نیز صادق است. یعنی شدت نتیجه جرم و اثری که بر مجنی علیه بر جای می‌گذارد، در زناى یک زن با پسر بچه خیلی کم‌تر از اثر زنا توسط مرد با دختر بچه است. آن چه یک دختر بچه بزه‌دیدگی زنا از دست می‌دهد، خیلی بیشتر از چیزی است که یک پسر بچه قربانی زنا از دست می‌دهد. پس مجازات متفاوت برای مرد و زن از این حیث موجه است.

اما در مقام مقایسه جرم با مرتکب مشابه نسبت به مجنی علیه متفاوت یعنی وقتی که این جرم توسط زنی با مرد بالغ و نابالغ صورت گیرد، شاید توسط به مفاهیم صرفاً استحقاقی جوابگو نباشد. اگر مبنای مجازات حدی، بیشتر فایده‌گرایانه از نوع بازدارندگی باشد، شاید پاسخ مسأله داده شود؛ در مفهوم ارعاب و بازدارندگی برای این که مجازات اثر بازدارنده داشته باشد، باید اثر رنج‌آور آن با نفعی که مجرم از جرم تحصیل کرده، قابل قیاس باشد. در این حال نفع جرم، لذت جنسی است. لذتی را که یک زن در زناى با مرد بالغ می‌برد، بیشتر از لذت این عمل با یک پسر بچه است، لذا برای مرعوب شدن وی در وضعیت زنا با نابالغ، نیاز به مجازات کم‌تری است، چون نفع حاصل

^{۱۶۵} در این خصوص ماده ۲۲۷ مصوبه جدید قانون مجازات اسلامی کمیسیون قضایی مجلس مقرر می‌دارد: "در زنا با محارم نسبی، چنانچه زانیه بالغ و زانی نابالغ باشد مجازات زانیه فقط صد ضربه شلاق است."

^{۱۶۶} مولوردی، شهیندخت (۱۳۸۷)، بیم‌ها و امیدها، درآمدی بر جایگاه و حقوق زنان در قوانین جمهوری اسلامی ایران، چ ۱، نشر حقوقدانان، ۱۴۳.

از جرم نیز کم‌تر است.^{۱۶۷} شاید همین تحلیل در توجیه تفاوت مجازات زن و مرد نیز قابل استفاده باشد. بدین معنی که لذت و نفع جنسی مرد در این مورد بیشتر از زن می‌باشد. لذا برای تحذیر مرد، مجازات بیشتری لازم است. به علاوه وقتی مجازاتی برای حالت کامل جرمی تعیین شد، عقل حکم می‌کند، برای حالت ناقص باید به قدر متیقن اکتفا شده و مجازات را کاهش داد. خصوصاً اگر این مجازات مربوط به نظامی باشد که تردید در آن برای رفع مجازات کافی است.

د : زناى متاهل

ماده ۲۲۴ ق.م.ا. مجازات زناى مرد متاهل یعنی مردی که قبل از نزدیکی با همسر خود، مرتکب زنا شده، علاوه بر شلاق، تراشیدن موی سر و تبعید می‌داند. مفهوم مخالف ماده این است که برای زن متاهل چنین مجازاتی وجود نداشته و مشمول حکم زناى ساده (۱۰۰ ضربه شلاق) می‌شود. در نتیجه مجازات مرد شدیدتر از مجازات زن خواهد بود. شکی نیست که ارتکاب این نوع زنا نسبت به زناى ساده قبیح‌تر است؛ یعنی فردی که با وجود داشتن همسر (زوجه یا زوج) مرتکب زنا می‌شود؛ گرچه هنوز عمل زناشویی با همسر خود انجام نداده؛ اما قابلیت سرزنش بیشتری دارد. حال چرا زن و مرد در این خصوص یکسان نیستند؟ برای این سوال پاسخ‌های متعددی می‌توان در نظر گرفت:

شاید بخشی از این تفاوت به سرزنش پذیری کم‌تر زن نسبت به مرد برگردد. اساساً ابتکار عمل زناشویی بیشتر با مرد است. حیاء زنان و جنبه انفعالی زن مانع می‌شود که بتواند آن گونه که مایل است از همسر مشروع خود تمتع جنسی داشته باشد. حال آن که در مورد مردان این امر کمتر اتفاق می‌افتد. بنابراین قبح زناى مرد متاهل بیشتر از زن متاهل است، در نتیجه مجازاتش نیز باید بیشتر باشد. اما از بعد دیگر می‌توان به مسأله نگرست و آن توجه به نوع مجازات‌های اضافی پیش‌بینی شده برای مرد است. مجازات تراشیدن موی سر که یک مجازات ترذیلی و علیه حیثیت و آبروست برای زن به مراتب شدیدتر از مرد است. مو برای زنان جنبه زیبایی بیشتری نسبت به مردان دارد.^{۱۶۸} اگر قرار بود این مجازات برای زن نیز باشد، به خاطر این تفاوت طبیعی، بر زنان اجحاف می‌شد. در

^{۱۶۷} در مورد جرم زنا روایاتی وجود دارد که این تحلیل را تقویت می‌کند، در روایتی از امام رضا (ع) آمده: «علت زدن بر بدن زناکار با شدیدترین نوع زدن آن است که وی با بدنش زنا کرده و همه بدن از زنا لذت برده است بنابراین زدن، مجازات وی و عبرت غیر اوست...» (بروجردی، ۱۳۸۷: ج ۳۰، ص ۶۷۱).

^{۱۶۸} از مقایسه مواد ۳۶۸ و ۳۶۹ ق.م.ا. در بحث دیه مو نیز می‌توان به این تفاوت پی برد به گونه‌ای که مطابق ماده ۳۶۹ ق.م.ا. دیه موی زن در صورتی که دوباره بروید معادل مهرالمثل زن است، حال آن که برای مرد، طبق ماده ۳۶۸ ق.م.ا. مستوجب ارش است.

مورد مجازات تبعید نیز به همین ترتیب است «مجازات تبعید برای زنان دردناکتر از مردان است. رنج انزوا و احساس تنهایی که دامنگیر بسیاری از زندانیان است در مورد زنان به اوج خود می‌رسد».^{۱۶۹} «این مسئله شاید به تفاوت‌های روحی و روانی زن و مرد برگردد؛ وابستگی زن و استقلال مرد به لحاظ روانی امری طبیعی است، زیرا موقعیت فیزیکی متفاوت زنان و مردان، روانی متناسب با خود را می‌طلبد».^{۱۷۰} به علاوه در مورد بسیاری از زنان مجازات تبعید موجب جدایی آنان به عنوان یک مادر از فرزندان‌شان می‌گردد. امری که برای اغلب مادران غیر قابل تحمل است. در فرهنگ ایرانی اسلامی زن دارای نقش خانوادگی خاصی است که مجازات تبعید به جهت ممانعت از حضور وی در خانواده منجر به آسیب به کانون خانواده خواهد شد؛ مردان نوعاً وظیفه نان‌آوری در خارج از منزل را بر عهده دارند و عمدتاً زنان عهده‌دار وظیفه نگهداری و تربیت فرزندان هستند. لذا اعمال چنین مجازاتی بر زن قطعاً معارض با نقش خانوادگی وی می‌باشد؛ حال آنکه حفظ کیان خانواده یکی از مهمترین مبانی جرم شناختن جرایم جنسی در نظام حقوقی اسلام است. حتی می‌توان مدعی شد، شارع برای حفظ اصل شخصی بودن مجازات نخواست با اعمال مجازات بر زن، خانواده بی‌گناه وی را نیز مجازات کند. البته تبعید مرد بر خانواده هم اثر سوئی دارد، اما اثر منفی تبعید زن بیشتر است. به جهت وضعیت خاصی که یک زن دارد، احتمال اینکه تبعید زن موجب ترویج اینگونه جرایم در محل تبعید و توسعه فساد شود، بیشتر از حالتی است که در مورد تبعید مرد اتفاق می‌افتد؛ بنابراین احتمالاً نوعی پیشگیری وضعی از بزهکاری نیز در این زمینه مد نظر شارع بوده است.

بند دوم : همجنس بازی

در ماده ۲۳۴ ق.م.ا. حد همجنس بازی را برای مردان (لواط) اعدام و در ماده ۲۳۷ ق.م.ا. برای زنان (مساحقه) ۱۰۰ ضربه شلاق تعیین نموده است.^{۱۷۱} حال آیا نسبت به مردان تبعیض روا داشته می‌شود؟ درست است که عنوان هر دو جرم، همجنس بازی است، اما با در نظر گرفتن سایر احکام فقه اسلامی، همجنس بازی مردان بسیار شنیع‌تر از زنان است. از آن جا که همجنس بازی یک انحراف جنسی، غیراخلاقی و جرم محسوب می‌شود؛ اخلاق اقتضا

^{۱۶۹} بستان (نجفی)، حسین (۱۳۸۸)، اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در نهادهای اجتماعی، چ ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دفتر امور بانوان وزارت کشور، ۲۰۸

^{۱۷۰} حسینی، سید هادی، راسخ، علی احمد، نجات، حمید (۱۳۸۴)، کتاب زن، چ ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۴۱.

^{۱۷۱} در ماده ۲۳۴ مصوبه جدید قانون مجازات اسلامی کمیسیون قضایی مجلس آمده است: «حد لواط برای فاعل، در صورت علف، اکراه یا دارا بودن شرایط احصان، اعدام و در غیر این صورت صد ضربه شلاق است. حد لواط برای مفعول در هر صورت اعدام است».

می‌کند، انسان میل جنسی خود را به طور طبیعی و از مجرای معمولی ارضاء نماید. چون ارضاء این میل به طور طبیعی برای زنان در جامعه مشکل‌تر از مردان است، لذا انحراف از این مسیر طبیعی برای زنان قبح کم‌تری نسبت به مردان دارد. به بیان دیگر زنان برای ازدواج معمولاً باید منتظر مردان باشند، حال آن که مردان با چنین محدودیتی مواجه نیستند. هم چنین امکان تعدد زوجات (دائم یا موقت) برای مردان وجود دارد. اما برای زن بیش از یک شوهر ممنوع است. پس اگر مردی به عمل انحرافی روی آورد؛ قباحت اخلاقی عمل وی بسیار بیشتر از مشابه این عمل توسط یک زن است. لذا مساوی بودن مجازات این دو خلاف موازین عدالت می‌باشد.

بند سوم : حد قوادی

ماده ۲۴۳ ق.م.ا. مجازات قوادی را برای مرد شدیدتر از زن قرار داده و علاوه بر شلاق، تبعید سه ماه تا یک سال را نیز در نظر گرفته است. این تفاوت از منظر توجه به مفهوم جرم و در راستای ماهیت مجازات اضافی می‌توان بررسی نمود. در بعد اول دو مقدمه لازم است:

اولاً مطابق ماده ۲۴۲ ق.م.ا. قوادی عبارت از مرتبط کردن دو نفر یا بیشتر برای زنا یا لواط است. پس ماهیتاً قوادی نوعی معاونت خاص در جرم است. به طور طبیعی هر وقت که مرتبط کردن برای عمل زنا صورت گیرد، واسطه (قواد) می‌تواند از هر دو جنس مرد و زن باشد؛ اما در عمل لواط، واسطه معمولاً مرد است و کم‌تر پیش می‌آید که زنی واسطگی دو مرد را نماید. از طرفی برای لواط به جهت انحرافی بودن آن نیاز به معاونت شخص ثالث بیشتر احساس می‌شود. پس در مجموع با تعریف موجود، قاعدتاً آمار قوادهای مرد، بیشتر از قوادهای زن است. ثانیاً مجازات اضافی پیش‌بینی شده، تبعید است که از نظر کارکردی نوعی مجازات طرد کننده و خنثی‌کننده می‌باشد. به لحاظ مفاهیم جرم‌شناختی، وقتی جرمی توسط گروه خاصی (اینجا جنس مرد) بیشتر صورت می‌گیرد، با مجازات بیشتر آن گروه، می‌توان به هدف ناتوان سازی انتخابی به عنوان یکی از مکانیزم‌های فایده‌گرایانه مجازات دست یافت. به همین جهت مجازات مرد قواد بیشتر از زن قواد است تا با دور کردن وی از محل زندگی، آمار این جرم کاهش یابد.

اما در بعد دوم همان مطالبی که در خصوص تبعید زنا‌ی متأهل بیان شد، این جا نیز صادق است. شاید سؤال شود پس چرا در حد محاربه، چنین مجازاتی (تبعید) برای زن پیش‌بینی شده است؟ اولاً محاربه با توجه به تعریف آن در ماده ۲۷۹ ق.م.ا. (دست بردن به سلاح برای ایجاد وحشت در جامعه) جرمی توأم با خشونت است که کم‌تر

توسط زنان صورت می‌گیرد. ثانیاً به فرض ارتکاب این جرم توسط زن، کیفیت اجرای تبعید محاربه با تبعید سایر حدود متفاوت است و همین تفاوت عامل اشتراک زن و مرد در مجازات محاربه است.^{۱۷۲} حال آن که در سایر حدودی که مجازات تبعید دارند، محکوم ممنوع از معاشرت با دیگران نیست. به عبارت دیگر اگر قرار باشد محکوم در تبعید با هیچ کس مراوده نداشته و به نوعی محبوس شود، چه تفاوتی می‌کند که چه نقشی به لحاظ خانوادگی دارد، زیرا اصلاً فرصت ایفای نقش را پیدا نمی‌کند. در حقیقت فلسفه تبعید در محاربه با سایر تبعیدها یک تفاوت اساسی دارد که چون مرتکب آن خطرناک‌تر است، برای خنثی کردن خطر وی علاوه بر تبعید، باید در محل تبعید نیز تحت مراقبت قرار گیرد تا طرد کامل باشد. در حقیقت نفع و مصلحت جامعه بر نفع مجرم یا سایر اعضای خانواده ترجیح دارد.

بند چهارم: حد ارتداد

از دیگر موارد تفاوت در مجازات زن و مرد، حد ارتداد است. اگر چه قانونگذار متعرض این حد نشده، اما در منابع فقهی، به این حد اشاره شده و مجازات مرتد مرد و زن نیز متفاوت تعیین شده است. در کتب فقهی مجازات مرتد فطری (فردی که از اصل مسلمان بوده و بعد کافر شده) «اگر مرد باشد، اعدام، ولی اگر زن باشد، مجازات نوعی حبس با اعمال شاقه است تا زمانی که توبه کند و اگر توبه نکرد، این حبس تا زمان مرگ وی ادامه خواهد یافت» به نظر برخی «این تفاوت به خاطر جبران اجحافی است که در طول تاریخ بر زنان روا شده و اسلام برای رفع این ستم و نشان دادن کرامت زن به جامعه، این تبعیض را قائل شده است»^{۱۷۳} برخی دیگر «این تفاوت را حمل بر امتیازاتی کرده‌اند که خالق برای زن در نظر گرفته تا با توجه به ارزش‌ها، خصوصیات و ویژگی‌هایی که در زن به ودیعه نهاده شد، بار دیگر فرصت اصلاح خویش را پیدا کند».^{۱۷۴} به نظر می‌رسد برای یافتن پاسخی دقیق باید به تعریف جرم ارتداد و وضعیت طبیعی زن توجه نمود. در تعریف، ارتداد را کفر بعد از ایمان دانسته‌اند. لذا برای تحقق این جرم به عنوان یک جرم عمدی نیاز به احراز عنصر معنوی به صورت سوء نیت قطعی در کافر شدن

^{۱۷۲} نظریه شماره ۷/۱۵۷۷ اداره حقوقی قوه قضاییه مورخ ۱۳۷۶/۴/۳: «فرق تبعید در محارب با تبعید در زنا آن است که در تبعید به عنوان محاربه محکوم علیه حق مراوده و معاشرت با دیگران ندارد و به همین علت از آن به عنوان حبس در تبعید نیز نام برده می‌شود...».

^{۱۷۳} موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۳۸۴)، مجموعه مقالات زن و حقوق کیفری، ج ۱، تهران: انتشارات سلسبیل، ص ۸۸.

^{۱۷۴} جهانگیری، محسن (۱۳۸۵)، بررسی تمایزهای فقهی زن و مرد، چ ۱، قم: مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص

است»^{۱۷۵} از طرفی به لحاظ خصوصیات روان‌شناختی بین زنان و مردان این تفاوت وجود دارد که زنان احساساتی، دمدمی و متلون هستند.^{۱۷۶} «لذا آسان‌تر از مردان تحت تأثیر قرار گرفته و تغییر عقیده می‌دهند».^{۱۷۷} «شخصیت زن چون موج در تلاطم است و بالا و پایین می‌رود و این صعود و نزول رفتارهای روانی در جنس زن، با اساس فیزیولوژیک بدن وی در ارتباط است؛ بر خلاف هورمون‌های مردان که ترشحی دائمی و یکنواخت دارند و موجب ثبات خلق و عاطفه می‌شوند؛ هورمون‌های زنان در نوسان است و همین نوسان هورمونی حالات روانی متفاوتی را در آنان پدید می‌آورد».^{۱۷۸}

شاید به همین علت شارع برای تحمیل مجازات سنگینی چون اعدام، احتیاط نموده، چون ممکن است، تغییر عقیده از ایمان به کفر، مبتنی بر احساسات موقت و زودگذر باشد، مجازات اعدام را از زنان رفع کرده، چون امکان بازگشت آنها را به دین محتمل دانسته و بحث توبه را مطرح نموده است. گزینه دیگر برای تقویت استدلال فوق این است که در مرتد ملی نیز چون اسلام آنها سابقه کفر دارد، مجازات اعدام برداشته شده؛ زیرا در این مورد نیز تغییر عقیده از کفر به ایمان و سپس از ایمان به کفر، نشان از عدم ثبات عقیده مجرم دارد. ممکن است دلیل مذکور اخص از مدعا باشد چون همه زنان تحت تأثیر احساسات و عواطف تصمیم نمی‌گیرند.^{۱۷۹} اما باید توجه داشت که قانونگذار احکام را با توجه به غالب مخاطبین وضع می‌کند و تحت موارد خاص و استثنایی نیست، به ویژه اگر توجه به وضعیت غالب مبتنی بر تخفیف در مجازات، مطابق با اصل برائت، احتیاط در «دما» و «درء» در حدود باشد.

گفتار دوم : تفاوت در معافیت از مجازات

در معافیت از مجازات نیز بین زن و مرد تفاوت‌هایی دیده می‌شود، البته این تفاوت‌ها بر مطلق جنسیت بنا نشده، بلکه به خاطر صفتی است که بر جنس خاصی عارض گشته است. مطابق با منابع فقهی که قانونگذار نیز از

^{۱۷۵} لازم به توضیح است که بنابر عقیده برخی از فقهاء «صرف بازگشت از اسلام، منجر به تحقق عنوان ارتداد نمی‌شود، بلکه عناد و خطرناکی فرد برای اسلام نیز لازم است» به نقل از مرعشی، سید محمد حسن (۱۳۷۳)، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، چ ۱، تهران: نشر میزان، ص ۹۷.

^{۱۷۶} کی‌نیا، مهدی (۱۳۷۳)، مبانی جرم‌شناسی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۵۸.

^{۱۷۷} جهانگیری، محسن (۱۳۸۵)، بررسی تمایزهای فقهی زن و مرد، چ ۱، قم: مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۳۲۵.

^{۱۷۸} حسینی، سید هادی، راسخ، علی احمد، نجات، حمید (۱۳۸۴)، کتاب زن، چ ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۴۳۱.

^{۱۷۹} مرعشی، سید محمد حسن (۱۳۷۹)، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، چ ۱، تهران: نشر میزان، ص ۱۸۸.

آن پیروی کرده، در برخی جرائم معافیت‌هایی برای برخی مردان در نظر گرفته شده که برای زنان چنین معافیتی وجود ندارد. پدر بودن یا شوهر بودن مرد عامل این معافیت‌هاست.

بند اول : پدر و معافیت از مجازات

معافیت در حدود، قصاص و تعزیرات عبارتند از:

«معافیت پدر یا جد پدری از حد قذف به خاطر قذف فرزند» (تبصره ماده ۲۶۰ ق.م.ا.).

«معافیت پدر از حد سرقت به خاطر سرقت مال فرزند» (بند ۱۱ ماده ۲۶۸ ق.م.ا.).

غیر از مورد اخیر که معافیت ناظر به مجازات تعزیری است، در سایر موارد سقوط مجازات حدی یا قصاص، ملازمه با سقوط تعزیر ندارد، بلکه می‌توان پدر را مشمول مجازات تعزیری قرار داد؛ در خصوص قذف، تبصره ماده ۲۶۰ ق.م.ا. و در مورد قصاص، صراحتاً به این مطلب اشاره دارد، در مورد سرقت نیز ماده ۲۰۳ ق.م.ا. هر نوع سرقتی را که فاقد شرایط حد باشد، مشمول تعزیر اعلام می‌کند.

اما علت این تفاوت در معافیت چیست؟ به چه دلیل این معافیت برای مادر (یا جد مادری) پیش‌بینی نشده است؟ در این نوشتار تنها برخی از حکمت‌های این معافیت بیان می‌شود.

در مواردی بحث صرفاً اقتصادی است، مثلاً سرقت «شاید فلسفه وضع حکم، وجود این شبهه باشد که چون نفقه فرزند بر پدر واجب است، اموال فرزند در واقع از پدر ناشی می‌شود» بنابراین نباید به خاطر تحصیل مال از فرزند، توسط پدر، وی را مجازات نمود، به ویژه که قاعده «درء در حدود» حاکم است. مشابه همین استدلال را در مورد ربا نیز می‌توان بیان نمود. اما در خصوص قذف و قصاص این استدلال به جهت غیر مالی بودن موضوع جرم، کار برد مستقیم ندارد. اگرچه در مورد قصاص، باز نقش اجتماعی و اقتصادی پدر به طور غیر مستقیم دخیل است. به بیان دیگر دوام خانواده و اتکای آن بر قدرت اقتصادی پدر بیشتر از مادر بوده؛ لذا مصیبت قتل فرزند کافی است و مصیبت قصاص پدر نباید به آن اضافه شود تا مشکلات سایر اعضای خانواده مضاعف گردد. ممکن است برخی مادران نیز چنین نقشی را در خانواده ایفاء کنند، پس در این موارد معافیت شامل مادر نیز بشود؛ اما باید توجه داشت که داشتن نقش با تکلیف به داشتن نقش، متفاوت است. اگر در عمل برخی مادران دارای چنین نقشی باشند، به لحاظ قانونی، تکلیفی بر این امر ندارند و از آنجا که هر حقی، نقطه مقابل یک تکلیف است، با نبود تکلیف، حقی نیز متصور نخواهد بود.

البته در این زمینه دیدگاه مخالفی وجود دارد که به جای تاکید بر انحصار معافیت برای پدر، سعی در تسری این معافیت به مادر دارد. به اعتقاد برخی این که در روایات اسم پدر آمده، شاید به این علت است که اکثراً، قتل فرزند توسط پدر اتفاق می‌افتد نه مادر؛ چرا که عطف شدید مادر به مراتب فزون‌تر از محبت‌های پدر است. بدین جهت روایت راجع به نوع و غالب موارد بوده و جواب معصوم نیز ناظر آن (ارتکاب توسط پدر) است.^{۱۸۰} لذا این که حکم مادر متفاوت از حکم پدر باشد (چه در قصاص و چه در قذف) خیلی یقینی نیست.^{۱۸۱} پس اگر این معافیت بنابر حفظ حرمت پدر است؛ به جهت آن که مطابق آیات و روایات عظمت مادر هم‌ردیف پدر و گاهی بالاتر می‌باشد، حفظ حرمت و شأن مادر نیز شبیه پدر اقتضای معافیت از مجازات را دارد.^{۱۸۲} اینکه معافیت مزبور شامل مادر نیز می‌شود، بستگی به حکمی دارد که پشتوانه آن قرار گیرد. اگر ملاک معافیت مسائل اقتصادی باشد، با وضعیت موجود، احکام و مقررات، شامل مادر نمی‌شود. اما اگر ملاک حفظ حرمت باشد بعید نیست که این حکم شامل مادر نیز بشود.

بند دوم : شوهر و معافیت از مجازات

این معافیت شامل معافیت خاص از قصاص و حد قذف است.

الف : معافیت از قصاص

مطابق ماده ۸۵۶ قانون مجازات اسلامی^{۱۸۳} برای شوهر در خصوص قتل یا ضرب و جرح همسر در فراش معافیتی پیش‌بینی شده است. اما برای زنان در وضعیت مشابه چنین معافیتی وجود ندارد. به نظر می‌رسد علت تفاوت در مبنای این معافیت است؛ اگر چه برخی حقوق‌دانان معتقدند: «با توجه به تغییر عبارت این ماده نسبت به ماده ۱۷۹ ق.م.ع. سابق، علت عدم مجازات شوهر را باید در نوعی توجیه و جواز عمل جستجو نمود، لذا فرقی

^{۱۸۰} البته ممکن است در برخی از برهه‌های زمانی قتل فرزند توسط مادر بیشتر از پدر باشد و آن در ایام پس از زایمان است که افسردگی پس از وضع حمل موجب تنفر شدید برخی مادران از نوزاد خود شده تا جایی که حتی ممکن است اقدام به قتل وی نمایند. اما در این موارد باید پیش از توجه به مجازات و بحث معافیت از آن به اصل مسوولیت کیفری چنین زنی توجه داشت.

^{۱۸۱} جهانگیری، محسن (۱۳۸۵)، بررسی تمایزهای فقهی زن و مرد، چ ۱، قم: مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۴۳۲.

^{۱۸۲} جهانگیری، همان، ص ۲۹۷.

^{۱۸۳} «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است».

نمی‌کند که شوهر به طور ناگهانی و اتفاقی با منظره ارتباط نامشروع زن خود با اجنبی مواجه شود یا قبلاً از این رابطه اطلاع داشته و با سبق تصمیم اقدام به قتل نماید».^{۱۸۴} بهتر است این ماده در قالب یک معافیت از مجازات بررسی شود: «تعبیر و لفظ «مشاهده کند» در ماده نشان می‌دهد که مواجهه با این وضعیت برای شوهر ناگهانی و بدون اطلاع قبلی است».^{۱۸۵} بدون این استدلال دلیلی برای ذکر این قید وجود نداشت؛ بنابراین نوعی تحریک مجنی علیه عامل این معافیت از مجازات است. همین ملاک دلیلی است بر این که چرا مشابه این معافیت برای زن پیش‌بینی نشده است؛ زیرا اولاً در مورد شوهر، احتمال رابطه مشروع به جهت جواز تعدد زوجات وجود دارد. ثانیاً بنابر وضعیت طبیعی، معمولاً حساسیت مردان نسبت به زن خود در مقابل مرد اجنبی، بیشتر از حساسیت زن، نسبت به شوهر خود در مقابل زن اجنبی است. با این اوصاف آن تحریکی که برای مرد حاصل می‌شود، برای زن به وجود نمی‌آید. برخی معتقدند: «یکی از اختلافات صفات مردانه و زنانه در این است که مرد آبرو و حیثیت خود را ترجیح می‌دهد؛ در حالی که برای زن، رجحان بر خوشی و لذت بردن از زندگی است».^{۱۸۶} اگرچه به لحاظ روانی هیجان پذیری زنان بیشتر از مردان است؛ اما این نکته مهم است که «مردان کنترل دقیقتری در رابطه خود با دیگران داشته و امکان کنترل رفتاری آنها بیشتر است»^{۱۸۷} به نظر می‌رسد این معافیت نسبی تلقی شده و منجر به عدم مجازات کامل شوهر نگردد. زیرا فرض ناظر به حالتی است که تحریک مجنی علیه به عنوان یک عذر قانونی موجب عدم کنترل نسبی بر رفتار و معافیت جزئی از مجازات می‌گردد. بنابراین می‌توان از ماده ۸۵۶ ق.م.ا. برای تعزیر چنین شوهری استفاده نمود.^{۱۸۸}

ب : معافیت از حد قذف

بند ۴ ماده ۲۵۲ ق.م.ا. مربوط به زمانی است که شوهر پس از قذف همسر، حاضر به انجام مراسم ملاعنه باشد. «ملاعنه یا لعان، نوعی رسیدگی کیفری است، در مورد اسناد زنا از طرف زوج به زوجه و نفی انتساب

^{۱۸۴} مهرپور، حسین (۱۳۷۵)، سیری در مبانی فقهی و حقوقی ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، نامه مفید، سال دوم، (شماره چهارم)، ص ۱۷۴.

^{۱۸۵} آقایی‌نیا، حسین (۱۳۸۴)، جرائم علیه اشخاص (جنایات)، ج ۱، تهران: نشر میزان، ص ۱۲۵.

^{۱۸۶} کی‌نیا، مهدی (۱۳۷۳)، مبانی جرم‌شناسی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۷۵.

^{۱۸۷} حسینی و دیگران، ۱۳۸۴: ص ۴۳۴.

^{۱۸۸} «هر کس مرتکب قتل عمد باشد و شاکی نداشته یا شاکی داشته ولی از قصاص گذشت کرده باشد و یا به هر علت قصاص نشود در صورتی که اقدام وی موجب اختلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد، دادگاه مرتکب را به حبس از سه تا ده سال محکوم می‌نماید».

فرزندى که ملحق به فراش اوست».^{۱۸۹} بنابراین عکس این قضیه در مورد زن قابل طرح نیست؛ زیرا هدف مرد از ملاعنه، نفی فرزند ملحق به فراش وی است که در مورد زن چنین چیزی منتفی است. در مورد اصل توسل به ملاعنه این سؤال وجود دارد که آیا با وجود پیشرفت‌های پزشکی برای تشخیص ژنتیک می‌توان همچنان به ملاعنه استناد نمود؟ به نظر پاسخ مثبت است؛ زیرا در صورت استفاده از آزمایش‌های بالینی اولاً امکان دارد حد (قذف یا زنا) ثابت و اجرا گردد، در حالی که در ملاعنه هیچ کدام از طرفین مجازات نمی‌شوند و این با سیاست کلی شارع در زمینه خطاپوشی در حدود جنسی هماهنگ‌تر است. ثانیاً اثبات یا عدم اثبات زنا در نتیجه استفاده از آزمایش‌های بالینی صرف‌نظر از مجازات متعاقب آن مانع ادامه زندگی مشترک می‌گردد؛ زیرا موضوع از دو حالت خارج نیست یا نسبت زنا ثابت می‌شود که در این صورت مرد دیگر حاضر به ادامه زندگی با آن زن نیست یا ثابت نمی‌شود که در این صورت زن به جهت تهمتی که به وی زده شده رغبتی به ادامه زندگی با چنین مردی نخواهد داشت. بنابراین مراسم ملاعنه صرف‌نظر از جنبه کاشفیت، برای پرهیز از برخی محذورات توسط شارع تشریح شده است.

گفتار سوم : تفاوت در اجرای مجازات

در اجرای مجازات‌ها نیز در حقوق کیفری ایران تفاوت‌هایی بین زن و مرد وجود دارد. برخی از این تفاوت‌ها به صرف داشتن جنسیت و برخی مقید به وجود صفتی خاص در جنسیت می‌باشد. تمامی این موارد را می‌توان به دو مورد تأخیر در اجرای مجازات و دیگری شیوه اجرای مجازات تقسیم نمود.

بند اول : تأخیر در اجرای مجازات

تأخیر در اجرای مجازات نسبت به برخی زنان در مقررات ایران سابقه‌ای نسبتاً طولانی دارد. در بند ۳ - ۲ ماده ۴۸۴ ق.آ.د.ک. اصلاحی ۱۳۳۷ مقرر کرده بود: «در مورد زنان حامله یا زنانی که تازه وضع حمل کرده‌اند تا سه ماه بعد از وضع حمل و در مورد زنانی که اطفال رضیع خود را شیر می‌دهند تا زمانی که طفل آنان به سن دو سال برسد در صورتی که اجرای مجازات ضروری به طفل برساند به تأخیر می‌افتد». بدین ترتیب حاملگی یا شیردهی زن، عامل تأخیر در اجرای مجازات است. زیرا در این حال تنها مجازات برای ثالث (جنین یا نوزاد) مضر نیست، بلکه برای خود زن نیز به جهت وضعیت خاصی که دارد متضمن اثر رنج‌آور بیشتری است.

^{۱۸۹} جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۶۳)، ترمینولوژی حقوق، تهران: انتشارات بنیاد راستاد، ص ۵۸۸.

پس از انقلاب اسلامی در زمان وضع مقررات مجازات اسلامی از این حیث نیز تغییراتی در قوانین رخ داد. در حال حاضر مقررات پراکنده‌ای وجود دارد که به دست آوردن حکم کلی از آنها مستلزم بررسی مجموع این مواد است. در مواد ۹۳ - ۹۱ ق.م.ا.، ماده ۲۶۲ ق.م.ا. و ماده ۲۸۸ ق.آ.د.ک. احکامی پیش‌بینی نموده است.

بند دوم: نقد و بررسی قوانین

قانونگذار علی‌رغم پیش‌بینی مواد متعدد هم‌چنان از پذیرش تأخیر در اجرای هر نوع مجازاتی امتناع می‌کند، به نحوی که هنوز تأخیر در اجرای مجازات‌هایی غیر از مجازات‌های مذکور در این مواد آن هم برای جرائم خاصی پیش‌بینی نگردیده است. زیرا در ماده ۲۲۱ ق.م.ا. ذیل حد زنا آمده، مقصود از قتل در آن مجازات اعدام برای زنا است. بنابراین اگر اعدام راجع به سایر محکومیت‌های حدی (مثلاً محاربه) باشد، نقص قانون وجود دارد. به علاوه سایر مجازات‌های حدی یا تعزیری مثل قطع عضو یا حبس نیز از شمول این مواد خارج می‌شود. البته در ماده ۵۰۱ ق.آ.د.ک. راجع به مجازات حبس و تبعید برای زن شیرده مشکل را با منع جدا کردن شیرخوار از مادر حل کرده است. اما تکلیف زن باردار مشخص نیست. می‌توان ادعا نمود «وحدت ملاک اقتضاء می‌کند در سایر جرائم و مجازات‌ها نیز با وجود این موانع فیزیولوژیک اجرای مجازات به تأخیر افتد»^{۱۹۰} البته در آیین‌نامه‌های مربوطه این خلأ رفع شده است، چنان که ماده ۶ آئین‌نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق مصوب ۱۳۸۲ قوه قضائیه این تأخیر به نحو کامل‌تری آمده است. اما اولاً آئین‌نامه نباید به متن قانون مورد جدیدی را اضافه کند؛ ثانیاً حتی در این آئین‌نامه هم نواقصی وجود دارد. به عنوان مثال در این ماده تکلیف تعزیرات مشخص نشده و در قانون دادرسی کیفری هم تنها تکلیف شلاق تعزیری مشخص شده است. بنابراین لازم است در این خصوص مقررات جامعی وضع گردد.

از آنجا که نفاس مربوط به ایام پس از فارغ شدن از حاملگی می‌باشد، ظاهراً عاملی مستقل و مطلق برای تأخیر است. یعنی تأخیر در آن مقید به وجود ضرر برای نوزاد نیست؛ بلکه خود زن مورد حمایت قرار گرفته است. به عبارت دیگر اگر در دو مورد قبل حمایت از جنین یا نوزاد اهمیت دارد، در این مورد حمایت از زن به جهت ضعف جسمانی پس از زایمان موجب تأخیر در اجرای مجازات می‌گردد. اگرچه در ماده ۹۳ ق.م.ا. در مجازات اعدام، وضعیت استحاضه که آن هم به نوعی موجب ضعف جسمانی زن می‌شود، عاملی برای تأخیر نمی‌باشد. این دوگانگی برخورد قانونگذار قابل تأمل است.

^{۱۹۰} رحمدل، منصور (۱۳۸۴)، مجموعه مقالات زن و حقوق کیفری، چ ۱، تهران: انتشارات سلسبیل، ص ۱۴۷.

در ماده ۲۲۴ ق.م.ا. آمده: «حیض مانع اجرای حد نیست» شاید چون امری طبیعی و ماهیانه در زنان است. اما آیا همین امر طبیعی اثر طبیعی‌اش کاهش قدرت جسمی و ایجاد وضعیت خاص روحی در زن نیست؟ اگر ملاک، عدم اعمال مجازات مضاعف بر زن است، چرا حیض مانع اجرای مجازات نگردد. و حیض در کنار نفاس و استحاضه شدید، عاملی برای تأخیر اجرای حد شلاق تلقی شده است.

بند سوم: شیوه اجرای مجازات

الف: اجرای حدود

مطابق منابع شرعی در خصوص نحوه اجرای مجازات‌های حدی تفاوت‌هایی بین زن و مرد وجود دارد. این تفاوت‌ها در ضمن ماده ۲۲۴ ق.م.ا. راجع به مجازات شلاق و رجم پیش‌بینی شده است.^{۱۹۱}

در قانون مجازات اسلامی آمده: «شلاق در مورد مردان ایستاده و در زنان نشسته اجرا گردد. به علاوه از نظر پوشش، مرد را در حالتی که تنها ساتر عورت داشته باشد، شلاق می‌زنند. ولی زن در حالتی که لباس را به بدن وی بسته شده است». البته ماده ۳۳ آئین نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق، این مقررات را به نحوی روشن‌تر بیان می‌کند؛ به گونه‌ای که در خصوص نحوه پوشش در حدود زنا، تفریح و شرب خمر، حکم قانون مجازات را تکرار کرده و صراحتاً اشعار می‌دارد، حد شلاق در قوادی و قذف حتی در مورد مرد نیز از روی لباس معمولی اجرا گردد.

در مورد مجازات رجم هم ماده ۱۰۲ ق.م.ا. مقرر می‌دارد: «مرد را تا نزدیک کمر و زن را تا نزدیکی سینه در گودال دفن کرده و سپس رجم می‌نمایند».

علت این تفاوت‌ها را باید در اختلافات طبیعی بین زن و مرد جستجو نمود. برخی معتقدند: «ملاک تفاوت در پوشاندن بدن زن و مرد به این علت است که همه بدن زن عورت محسوب می‌شود، لذا باید کاملاً پوشیده باشد. ولی در مورد مرد این گونه نیست» شاید این استدلال در مورد رجم قابل قبول باشد چرا که اجرای آن علنی است. اما در مورد شلاق اگر نامحرمی در آن مکان حضور نداشته باشد، آیا این تفاوت توجیهی دارد؟ شاید بتوان به گونه دیگری این تفاوت را توجیه کرد؛ بدین معنا که اساساً چون قدرت جسمانی زن و مرد متفاوت است؛ زنان به علت

^{۱۹۱} «در ایام بارداری و نفاس زن، حد قتل یا رجم بر او جاری نمی‌شود، هم چنین بعد از وضع حمل در صورتی که نوزاد کفیل نداشته باشد و بیم تلف شدن نوزاد برود حد جاری نمی‌شود، ولی اگر برای نوزاد کفیل پیدا شود حد جاری می‌گردد».

ضعف بنیه جسمی، رنج و تعب بیشتری را از شلاق تحمل می‌کنند و این منجر به عدم تساوی در اجرای مجازات می‌گردد. شاید با بستن لباس به آنها تا حدودی این تفاوت مرتفع گردد.

ب: اجرای قصاص

تفاوت در شیوه اجرای قصاص اعم از قصاص نفس و غیره، به پرداخت دیه مازاد برمی‌گردد. مطابق قانون چنانچه مردی مرتکب جنایت بر نفس یا عضو زنی باشد، اولیاء دم زن یا زن مجنی علیه در صورتی می‌توانند حق قصاص خود را اجرا کنند که نیمی از دیه مرد را پرداخت نماید (ماده ۳۸۲ ق.م.ا. در مورد قصاص نفس). این تفاوت ناشی از تفاوت در مقدار دیه زن و مرد است. مطابق ماده ۵۵۰ ق.م.ا. دیه زن، نصف دیه مرد است. بنابراین اگر در مقابل یک زن، یک مرد قصاص شود، از مرد بیش از آن چه وی از زن گرفته، اخذ می‌شود و این مغایر با تعریف قصاص به معنای مقابله به مثل است. در نتیجه برای برقراری مماثلت باید زن یا اولیاء وی، نصف دیه مرد را به خانواده مقتول داده و سپس قصاص کنند. اما چرا دیه زن، نصف دیه مرد است؟ به نظر برخی دیدگاه‌های مختلفی نسبت به دیه زنان وجود دارد و این نشان می‌دهد که دیه زنان، موضوع مسلمی نیست.^{۱۹۲} زیرا دیه بیش از آنکه مجازات باشد، نوعی جبران خسارت است و جبران خسارت طبق قاعده باید متناسب با زیان وارده باشد، باید معلوم شود آیا زن و مرد خسارت یکسانی را در این جرم متحمل می‌شوند؟ اگر بنابر موقعیت اجتماعی، ارزش اقتصادی مرد برای خانواده و نتیجتاً جامعه بیشتر از زن است، آسیب جسمی به وی مستلزم ایراد خسارت بیشتری خواهد بود. لذا موقع جبران، خسارت بیشتری به وی تعلق می‌گیرد. شاید به همین علت در جنایاتی که دیه آنها کم‌تر از ثلث دیه کامل است، چون تأثیر بر جسم مجنی علیه و به تبع آن قدرت اقتصادی وی ناچیز است، این تفاوت در میزان دیه دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر صاحب‌نظران و علماء، با این دیدگاه، تفاوت دیه زن و مرد را توجیه می‌کنند.^{۱۹۳}

این استدلال دو ایراد دارد: اول اگر در زمان شارع ارزش اقتصادی مردان بیشتر از زنان بوده و این عامل تفاوت در مقدار دیه بوده، نباید به عنوان یک حکم ثابت در نظر گرفته شود. حکم ثابت آن است که قرآن کریم بیان می‌کند (به خانواده مقتول باید دیه پرداخت شود) این منافات با آن ندارد که در زمان‌ها و مکان‌های دیگر با توجه به

^{۱۹۲} گلدانی، زهرا (۱۳۸۲)، حقوق زنان، انقلاب اسلامی و فرایند جهانی شدن، چ ۱، تهران: انتشارات پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

^{۱۹۳} عید الصیاصنه، مصطفی (۱۳۸۵)، دیه زن، (سهیلا رستمی)، چ ۱، انتشارات دانشگاه کردستان، ص ۲۴۵

مقتضیات لازم، طبع جامعه و متحول شدن نقش زنان این حکم تغییر کند می‌توان پاسخ داد: «حتی اگر برخی زنان محوریت اقتصادی خانواده را بر عهده داشته باشند در این زمینه وظیفه و الزامی ندارند». مثلاً تکلیف پرداخت نفقه با زوج است و اگر نقش زن تغییری کرده باشد، باید سایر احکام مالی مجموعه احکام اسلامی را نیز تغییر داد تا یک تغییر برای رفع تبعیض، منجر به تبعیض نسبت به طرف مقابل نگردد. در وضعیت موجود اگر عدم تساوی در برخی موارد دیده می‌شود ممکن است در سایر احکام جبران گردد^{۱۹۴} همچنین توجیه اقتصادی، ناظر به نظام مطلوب اسلام است. یعنی اسلام بخشی از نقش‌های جنسیتی را در قالب وظیفه و مسئولیت شرعی تعریف نموده و صرفاً نقش اجتماعی به معنای جامعه شناختی که حاکی از انتظارات اجتماعی و مستلزم امکان تغییر و تبدل است تلقی نمی‌شود. بر این اساس در وضعیت اجتماعی فرضی از جمله در وضعیتی که تمایز نقش‌های اجتماعی زنان و مردان کم رنگ شده باز هم می‌توان از نظام اجتماعی مطلوبی که تمایز جنسیتی را مفروض می‌گیرد دفاع نمود؟ زیرا «همیشه حقوق برابری و واقعیات اجتماعی نیست. گاهی بر عکس مقررات و قوانین در تثبیت و تغییر اوضاع اجتماعی موثر واقع می‌شوند»^{۱۹۵} البته در حال حاضر برخی مشکلات اجرایی و عملی در پرداخت فاضل دیه به مرد وجود دارد که باید راهی برای آن اندیشید.

ایراد دوم: اگر تفاوت دیه زن و مرد به مباحث اقتصادی برگردد، چرا در مورد دختر و پسر و حتی جنین نیز که هنوز واجد نقش اقتصادی نیستند همین تفاوت اعمال می‌شود؟ جواب: منظور از نقش‌های اجتماعی صرفاً نقش‌های بالفعل نیست، بلکه می‌تواند نقش، بالقوه نیز باشد. بنابراین چون جنین پسر نیز بالقوه واجد چنین نقشی می‌باشد، برای آینده آنان چنین نقشی تعریف شده است. نقش بالقوه یک تحلیل و عنوان سلیقه‌ای است مگر شارع برای منافع بالقوه‌ای که بیست سال دیگر ممکن است به فعلیت برسد این حکم را مقرر نموده است. در حقیقت آنچه در فقه مبنی بر تنصیف دیه آمده، مبتنی بر وضعیت عامه مردم و اکثریت جامعه است و حالات فردی و شخصی افراد مورد نظر نیست. «پس همین که پسر بچه بالقوه می‌تواند تأثیر جدی در تولید و نظام اقتصادی جامعه داشته باشد، کفایت می‌کند که در جعل یک حکم عمومی و غالبی مورد توجه قرار گیرد»^{۱۹۶}

^{۱۹۴} جهانگیری، محسن (۱۳۸۵)، بررسی تمایزهای فقهی زن و مرد، چ ۱، قم: مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۳۷۷.

^{۱۹۵} بستان (نجفی)، حسین (۱۳۸۸)، اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در نهادهای اجتماعی، چ ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دفتر امور بانوان وزارت کشور، ص ۲۸۸.

^{۱۹۶} قربان نیا، ناصر و همکاران (۱۳۸۴)، باز پژوهی حقوق زن، چ ۱، تهران: انتشارات روز نو، ص ۲۸۸.

فصل چهارم :

نتیجه گیری

نتیجه گیری:

امروزه جنبش فمینیسم در غرب از تحرک و تاثیر گذاری اجتماعی بازمانده و دوران افول و سکون را طی می کند. اما فمینیسم در کشور های در حال توسعه همچنان به عنوان یک دغدغه اجتماعی و جریان تاثیر گذار مطرح است. در کشور ما نیز فمینیسم و حامیان آن هنوز گام های ابتدایی را طی می کنند. حجم فراوان کتاب های ترجمه شده درباره فمینیسم و نظریات آن، بیانگر این نکته است که جنبش و نظریه فمینیستی، توجه نخبگان و پژوهشگران جامعه ایرانی را بخود معطوف کرده است.

از آنجا که گروه هدف بر جنبش فمینیستی عمدتاً دختران و زنان جوان هستند، تبیین صحیح نظریات مبانی و اهداف فمینیستی بیش از هر ابزار دیگری در مقابله با جنبش فمینیسم مؤثر است. بخش مهمی از این روشنگری می تواند با بیان پیامد های جنبش فمینیسم در غرب انجام گیرد.

اما آنچه در این میان مهم است توجه به دو نکته اساسی است: نخست آنکه اگر چه می توان پذیرفت جنبش فمینیسم سال های افول و رکود خود را میگذراند اما این امر به معنای پایان یافتن فمینیسم و کم تاثیر ی این جنبش و آموزه های آن نیست. بسیاری از اهداف و آزمان ها و برنامه های جنبش فمینیستی در بسیاری اسناد بین المللی از قبیل « کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان » نهادینه شده است. بسیاری از برنامه های توسعه که توسط سازمان ملل و نهاد های وابسته در کشور های در حال توسعه به اجرا در می آید همسو با برنامه ها و دیدگاه های فمینیستی است و این چالش فرا روی مکاتب و جریان های منتقد فمینیسم است.

دوم آنکه مقابله و نقد جنبش فمینیسم نباید توجه ما را از تاثیرات مبانی و آموزه های مدرنیته غافل کند. تفکر و سبک زندگی غربی بیش از خرده جنبش ها و مکتب ها بر مسائل عینی جوامع از مسئله زنان و خانواده تاثیر گذار است.

ممکن است گروهی در عرصه استدلال و نظر، آموزه های فمینیسم را نقادی کنند ولی در ساحت عمل و برنامه با پذیرش برنامه های توسعه و الزامات مدرنیته جامعه را برای پذیرش آرمان ها و اهداف های فمینیستی آماده کنند.

توجه به آسیب ها و تاثیرات جنبش فمینیسم از یک سو و اجتناب از بزرگ نمایی تاثیرات این جنبش - که خود ریشه در غفلت از تاثیرات مدرنتیه دارد - می تواند پیامد ها و آسیب های تفکرات و مکاتب وادارتی را کاهش دهد .

بازخوانی تاریخچه جرم‌شناسی توسط فمینیست‌ها نشان می‌دهد که قبل از دهه ۱۹۶۰، جرم همواره یک فعالیت مردانه محسوب می‌شده است و در آمار جنایی اثری از جرایمی که توسط زنان انجام شده باشد به چشم نمی‌خورد. این وضعیت در جوامع اروپایی که از دهه‌های گذشته به مطالعه جرم پرداخته‌اند، عادی محسوب شده و مورد بحث قرار نگرفته است. مردان خود قانونگذاران، مجریان و نقض‌کنندگان آن بودند و جمعیت کیفری را تشکیل می‌داده‌اند. در واقع جز در موارد معدودی، تا پیش از این تاریخ، مطالعات بزهکاری فاقد تفکیک جنسیتی بوده‌اند.

فمینیست‌ها معتقدند غیبت زنان، محصول تفکر سنتی جوامع غربی درباره زنان است؛ تفکری که زنان را موجوداتی دارای ضعف عقلی و جسمی، احساساتی، نامعقول، ترسو، سازگار با محیط، تابع، کم‌ارزش و پایین‌تر از مردان تلقی می‌کرده و طبعاً در مباحث جرم‌شناسی نیز برای آنان جایگاهی قائل نبوده است. به اعتبار چنین نگاهی، زنان گرچه کمتر قانون‌شکنی می‌کردند، ولی چون این عدم ارتکاب جرم ناشی از ناتوانی و ضعفشان بود، شایان توجه و قابل ذکر هم نبوده است.

در این نگاه زنان نمی‌توانند مجرم باشند، بلکه دست بالا مجنون‌اند؛ چراکه به سبب ضعف قوای ذهنی نمی‌توانند خلاف طبیعت زیستی خود عمل کنند و اگر چنین کنند دچار مشکلات روانی‌اند و نیاز به دعانویس، جن‌گیر و یا دست بالا پزشک و روانپزشک دارند. در مقابل این دیدگاه، نگاه دیگری هم همواره وجود داشته و دارد که معتقد بوده اگر مردان مانند زنان رفتار می‌کردند، دادگاه‌ها خلوت و زندان‌ها خالی می‌شدند.

پس از رشد و توسعه نظریات فمینیستی در حوزه‌های مختلف، برخی فمینیست‌ها خواستار ایجاد تغییرات جدی در قوانین حقوقی شدند که از یکسو برابری دو جنس را تأمین کند و از سوی دیگر با تغییر مقولات و مفاهیم مردانه در قانون، تجربیات زنان را نیز شامل شود. همچنین برخی فمینیست‌ها که به اصلاح قوانین موجود خوش‌بین نیستند، معتقدند حتی در صورت اصلاح قوانین، جهت‌گیری‌ها همچنان منافع مردان را در اولویت قرار خواهد داد و حقوق چیزی بیش از اقتدار نهادینه شده مردان نیست. این گروه خواستار تغییرات کلیدی در مقولات و مفاهیم قانونی، با توجه به تجربیات و واقعیات حیات زنان، خاصه در حوزه جرایم مربوط به جنسیت، آسیب‌های اجتماعی و زندگی خصوصی هستند.

گروه دیگری از فمینیست‌ها هم هستند که معتقدند باز تعریف مفاهیم قانونی، همواره در معرض تبانی با قانون مذکر مسلط بر نهادهای حقوقی است. آنان بدون اینکه جایگزینی معرفی کنند، تأکید دارند که بعید است تلاش در چهارچوب قانون بتواند عدالت را برای زنان به ارمغان آورد.

بی‌توجهی به زنان در حوزه نظریه‌پردازی جرم، به عنوان یکی از شاخه‌های مطالعات حقوقی، فمینیست‌ها را به انتقاد واداشت و باعث شروع مطالعاتی در مبانی نظری جرم‌شناسی شد که بخش عمده مطالعات جنسیتی درباره جرم را تشکیل می‌دهند.

مطالعات جنسیتی درباره جرم به طور جدی در دهه ۱۹۷۰ شروع به رشد کرد. فمینیست‌ها در نخستین گام، مطالعات جرم‌شناسانه با محوریت مردان مجرم/ مردان قربانی را مورد نقد قرار دادند و در دومین گام تلاش کردند با گشودن چشم‌اندازی مبتنی بر جنسیت، از یکسو بی‌توجهی علم جرم‌شناسی به فاکتور جنسیت را نقد کنند و از سوی دیگر اهمیت آن در توسعه این علم را نشان دهند.

در واقع دیدگاه‌های فمینیستی تلاش می‌کنند تا نگرشی جرم‌شناسانه مبتنی بر جنسیت و متناسب با آن ارائه کنند. این دیدگاه‌ها نظریاتی هستند که تأثیر و تأثر جنسیت را بر رفتار مجرمانه مورد بررسی قرار می‌دهند. همچنین نظریه‌های فمینیستی به بررسی واکنش مؤسسات، نهادهای مقابله‌گر، پلیس، دادگاه‌های کیفری و زندان‌ها، به عنوان اصلی‌ترین نهادهای مجازات مجرمین، در جهت استقرار نگرش‌های جنسیتی می‌پردازند و نشان می‌دهند چگونه پیش‌فرض‌های جنسیتی بر قوانین، قضاوت و رفتار این نهادها تأثیر می‌گذارد.

در این دست مطالعات مردان از مطالعات جرم‌شناسی حذف نشده‌اند، اما تمرکز بر ویژگی‌های جنسیتی مذکر، عمدتاً برای فهم و تحلیل رفتارهای زنان بوده است.

با افزوده شدن مطالعات جنسیتی به بدنه جرم‌شناسی معاصر، و با ورود زنان به عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی، آمارها از بالا رفتن میزان جرم و جنایت در میان زنان حکایت دارد. با این حال همچنان آمار بزهکاری در میان زنان با مردان قابل مقایسه نیست؛ در سال ۲۰۰۱ زنان، تنها ۱۹ درصد از کسانی که در دادگاه‌های آمریکا مجرم شناخته شده بودند را تشکیل می‌دادند. ضمن اینکه ارتکاب جرم در میان زنان با اختلاف قابل توجهی، متوجه جرایم عاری از خشونت است و از الگوی‌های جنسیتی معناداری پیروی می‌کند. به عنوان مثال، سرقت از مغازه‌ها و فحشا از جمله جرایم زنانه تلقی می‌شوند و البته شایان ذکر است که اختصاصی تلقی کردن فحشا برای زنان، یکی از نمونه‌هایی است که توسط فمینیست‌ها برای نشان دادن تابعیت قوانین از باورهای عرفی به کار می‌رود. عرف،

تحت تأثیر الگوهای جنسیتی رایج از نقش زن و مرد، نقش مردان و مشارکت آنان در جهت تحقق فحشا را نادیده گرفته است.

همچنان که پیش از این گفته شد، انتقادات زیادی داخل و خارج از نظام فکری فمینیستی به مطالعات جرم‌شناسانه جنسیتی وارد شده است؛ از یکسو فمینیست‌ها متهم به تسلیم شدن در برابر مفاهیم سلطه‌جویانه مذکر شده‌اند و از سوی دیگر آنان را متهم به خردبینی در مطالعات جنسیتی و غفلت از نگاه کلان به پدیده جرم و رفتارهای مجرمانه کرده‌اند. با این حال، تفکرات فمینیستی در جوامع غربی، علاوه بر اینکه مطالعات جرم‌شناسی را تحت تأثیر قرار داده، سیاست‌های حاکم بر نظام کیفری را نیز متأثر از خود کرده است. به عنوان مثال می‌توان از ایجاد و رواج سیاست‌های پیشگیرانه در رابطه با جرائم زنان و برخی اصلاحات قانونی، خاصه در حوزه خشونت‌ها و آزارهای خانگی و جنسی علیه زنان یاد کرد.

رابطه جرم‌شناسی و فمینیسم رابطه‌ای مکمل است. جرم‌شناسی و فمینیسم هر دو مدعی اصلاح قوانین و مقررات در راستای بهبود وضعیت زنان هستند. جرم‌شناسی با بررسی علل وقوع جرم و نقد و ارزیابی مقررات سیستم عدالت کیفری و فمینیسم با ارائه کاستی‌های مقررات در زمینه حقوق زنان. فمینیسم برای این مهم، جرم‌شناسی را به خدمت می‌گیرد تا صدای انتقاد خود را به صورت علمی مطرح نماید. اگرچه سخن از جانب فمینیسم‌های افراطی، در سیستم عدالت کیفری حاکم تأثیر نگذاشته است، اما همان سخن از جانب یک جرم‌شناس فمینیستی که مطرح می‌شود، قدرت تأثیر در راستای بهبود وضعیت موجود را بیشتر دارد. از این رو فمینیسم یکی از شاخه‌های اساسی جرم‌شناسی انتقادی می‌باشد؛ هر چند سابقه طولانی ندارد؛ اما قدرت و تأثیر انکار ناپذیری دارد. از آنجا که جرم‌شناسی انتقادی در قالب‌هایی همچون جرم‌شناسی واکنش اجتماعی یا مارکسیستی در بررسی پدیده مجرمانه، پیکان انتقاد را به سمت سیستم کیفری حاکم و قانونگذار کیفری نشانه می‌رود، از مهمترین راهکارها، تغییر و اصلاح مقررات جزایی و به تبع آن سیاست جنایی محسوب می‌شود. رابطه جرم‌شناسی و فمینیسم نیز در همین مسیر قرار می‌گیرد تا مقررات جزایی و برخورد نظام عدالت کیفری در قبال زنان تغییر و اصلاح گردد. در حقیقت جرم‌شناسی ایستگاه اتصال دهنده فمینیست تا قانونگذار کیفری و نظام عدالت جزایی است.

و سخن پایان می‌توان گفت: همان گونه که عریان‌سوم ها معتقد هستند که هزاره سوم می‌تواند آغاز عصر عریانیت و آغاز فراجنسیتی شدن شعور بشر باشد. بی شک پیشنهاد حذف برچسب‌های جنسیتی (نه زن بودن و

مرد بودن) که متعلق به دنیای تضاد و جنسیت گرایی است می تواند بشر را فارغ از هرگونه برچسب وظیفه زن بودن و مرد بودن با یک معیار واحد که همانا انسانیت است مورد توجه و مطالعه قرار داد. در این زمینه اعتقاد می رود که در عصر پیش رو شعور بشر به حدی از تکامل برسد که جنسیت ها با احترام به تفاوت ها و تمایزات هم به عنوان دو نیمه مکمل در راستای تکامل جنس سوم (انسانیت) خویش قدم بر دارند که در این صورت می توان به پایان اندیشه تک سویه فمینیسم اندیشید. همان چیزی که امروزه مکتب عدالت حقیقت گرا (عریانیسم) به عنوان پسا فمینیسم از آن یاد می کند.

منابع:

- آذریک، آرش، مهدویان، مهری «بوطیقای عریان» سلیمانیه، نشر لینا، ۱۳۸۷.
- انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، چاپخانه مهارت، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- بابایی، محمد علی، جرم شناسی بالینی، نشر میزان، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰.
- براتعلی پور، مهدی، لیبر ایسم، قم، انجمن معارف اسلامی، ۱۳۸۱
- بهنام، جمشید، تحولات خانواده، ترجمه محمد جعفر پوینده، نشر ساهی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان، ۱۳۶۶
- پیکا، ژرژ، جرم شناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی، نشر میزان، چاپ دوم، سال ۹۰.
- تافلر، الوین، موج سوم، ترجمه شهین دخت خوارزمی، چ ۱۲، تهران، فاخته، ۱۳۷۷
- تریف، تری و دیگران: «مطالعات امنیتی نوین»، علی رضا طیب، وحید بزرگی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ اول، ۱۳۸۳.
- توسلی، غلامعباس، نظریه های جامعه شناسی، چ ۶، قم، مهر ۱۳۷۶.
- تیچمن؛ جنی، کاترین اوانز فلسفه به زبان ساده، ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهره وردی، ۱۳۸۰.
- جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱
- جوادی عاملی، زن در آینه جلال و جمال، چ ۲، قم، اسراء، ۱۳۷۶.
- حقیقی، شاهرخ، گذر از مدنیت؟ نیچه، فوکو، لیوتار، بریدا، تهران، آگامه، ۱۳۸۱
- حکیم پور، محمد، حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد، تهران، نعمه نو اندیش، ۱۳۸۲
- دامته پاتای، نورتاکوئرج و دیگران، ترجمه منیژه رضایی، فروغ ذکاوتی و دیگران، دفتر نشر معارف، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰.
- دمارنف، دامته، غرایز مادری (نقد فمینیسم) ترجمه آزاده وجدانی، نشر دفتر معارف، سال ۱۳۸۸.
- دوبووار، سیمون، جنس دوم، ترجمه، قاسم صغوی، نشر توس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- رابرتسون، رونالد، جهانی شدن، ترجمه کمال پولادی، نشر ثالث، چاپ اول، ۱۳۸۰.

- رایجیان اصلی، مهرداد، بزه دیده شناسی حمایتی، نشر دادگستر، چاپ اول، سال ۱۳۸۴.
- رجبی، میثم، عدالت حقیقت گرا، انتشارات علمی کالج، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- رجبی، میثم: «ابعاد حقوق کیفری مکتب عریانیسم» پایاننامه مقطع کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، ۱۳۹۵.
- رحیمی نژاد، اسماعیل، جرم شناسی، نشر فروزش، چاپ اول، سال ۱۳۸۸.
- رستمی تبریزی، لمیاء، مطالعات حقوق زنان، مجله پژوهشی حقوقی، شماره ۶۴.
- ریترز، جورج: «دایرةالمعارف روتلیج، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی»، عباس یزدانی، بهروز جندقی، نشر دفتر مطالعات و تحقیقات زنان. چ اول، ۱۳۸۲.
- ریترز، جورج: «مرجع فمینیسم»، مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۸.
- ریترز، جورج: «نظریه‌های جامعه شناختی»، محمد صادق مهدوی و همکاران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ج اول ۱۳۷۴.
- ریزمن، لئونارد و دیگران، جامعه شناسی قشرها و نابرابری های اجتماعی، ترجمه محمد قلی پور، نشر آوای کلک، سال ۱۳۸۳.
- سارو خانی، باقر، جامعه شناسی خانواده، نشر سروش، ۱۳۸۹.
- ساروخانی، باقر، درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی، تهران، کیهان، ۱۳۷۵.
- سالاری، محمد رضا و دیگران، مقابله با خشونت خانگی علیه زنان، نشر مطالعات زنان، ۱۳۸۹.
- سروش، عبدالکریم، سنت و سکولاریسم، تهران، صراط، ۱۳۸۴.
- سومرز، کریستیناهوف، خیانت زنان به هم نوعان خود، ترجمه پریسا پور علمداری، نشر دفتر معارف، ۱۳۸۷.
- شاهنده، نوشین، زن در تفکر نیچه، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۲.
- شجاعی، علی، تاثیر فمینیسم بر حوزه جرم شناسی (پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه حقوق و علوم سیاسی تهران) سال ۱۳۸۲
- شرابی، هشام-موتقی، سیداحمد، پدر سالاری جدید، نشر کویر، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- صادق نژاد نایینی، مجید، انواع حمایت از بزه دیدگان جرم قاچاق انسان در قانون ایران و اسناد بین‌المللی، پایان نامه کارشناسی ارشد جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق شهید بهشتی، سال ۱۳۸۸.
- صدر، سیدرضا، زن و آزادی، نشر بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

- صفاری، علی، درامدی بر جرم شناسی انتقادی وانواع آن، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ضیمران، محمد، اندیشه های فلسفی در پایان هزاره دوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۰.
- عالی پور، حسن، کتاب زنان، زمستان ۸۴، شماره ۳۰.
- عظیمی نژادان، شبنم، زن معمار جامعه مرد سالار، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴.
- فالیز، الیزابت، نقدی بر جنس دوم، ترجمه ماهرخ دبیری، مجله زنان، ش ۱، ۱۳۷۰.
- فرح الهی، رضا، جرم شناسی و مسئولیت کیفری، انتشارات میزان، چاپ اول، سال ۱۳۸۹.
- فرنی، الیزابت وارناک، قطان بازرگان، باسمه، ترجمه منیژه شیخ جواد، نشر پیکان، چاپ اول، سال ۱۳۸۱.
- کی نیا، مهدی: «مبانی جرم شناسی» طبقه اول، انتشارات دانشگاه تهران، مهر ۱۳۷۳.
- کریستنسن، برایس، تاثیر فمینیسم بر فروپاشی حکومت ها، ترجمه آزاده وجدانی، نشر دفتر معارف، ۱۳۸۷.
- گنجی، حمزه، روانشناسی تفاوت های فردی، چ ۶، تهران، بعثت، ۱۳۷۵.
- گید نز، انتونی، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چ ۳، تهران، نی، ۱۳۷۶.
- گیلدر، جرج و دیگران، چه کسی گهواره را تکان خواهد داد ترجمه سمانه مدنی و آزاده وجدانی، نشر دفتر معارف، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- لوی، آریل، تاثیر فمینیسم بر دختران در غرب، ترجمه راحله میر اسلامی دیگران، نشر دفتر معارف، ۱۳۸۸.
- لیپست، سیور، مارتین و دیگران: «دایره المعارف دموکراسی» کامران فانی؛ نورالله مادی و دیگران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چ دوم، ۱۳۸۳.
- مشیل، آندره: «جنبش اجتماعی زنان»، زنجانی زاده، نشر نیکا، چ دوم، ۱۳۷۷.
- معظمی، شهلا: «فرار دختران چرا؟» نشر گرایش، چ اول، ۱۳۸۲.
- معظمی، شهلا: «بررسی جرم شناختی جرایم زنان» مجموعه مقالات علوم جنایی، انتشارات سمت، چ اول، ۱۳۸۳.
- نثر، سید حسین، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میاننداری، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، دانشنامه جرم شناسی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، سال ۱۳۷۷.
- نجفی ابرند آبادی، علی حسینی: «دانشنامه جرم شناسی»، با همکاری حمید هاشم بیکی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چ اول، ۱۳۷۷.

- نجفی ابرندآبادی، علی حسینی: «تقریرات علوم جنایی جرم‌شناسی کنترل و واکنش اجتماعی»، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۱.
- نجفی توانا، علی، جرم‌شناسی، نشرآموزش و سنجش، چاپ سوم، سال ۸۴.
- نوبهار، رحیم، اهداف مجازاتها در جرائم جنسی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، سال ۱۳۸۷.
- نیومن، گری، تاثیر طلاق بر فرزندان، ترجمه فرناز فرود، نشر صابرین، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- هاجری، عبدالرسول، فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش رو، نشر بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
- والک لیت، ساندر، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، سال ۱۳۸۸.
- وایت، راب، هینس، فیونا: «در آمدی بر جرم و جرم‌شناسی»، روح الله صدیق بطحایی اصل، نشر دادگستر، چ اول، ۱۳۸۲.
- ولد، جرح، برنارد، توماس، اسنیپس، جفری: «جرم‌شناسی نظری» علی شجاعی، انتشارات سمت، چ اول، ۱۳۸۰.
- ویلیامز، فرانکلین و مک شین، ماری لین دی، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، انتشارات میزان، چاپ اول، سال ۱۳۸۳.

Ngaire, Naffine; ۱۹۹۵, "Gender, Crime and Femenism", Dartmouth Pupliching Company Limited

Burgess-Proctor ,Amanda, ۲۰۰۶; "Intersections of Race, Class. Gender and Crime"; Femmini Criminology, Sage Publication, Volome ۱, number ۱

Gelthorpe, loraine "Femenism and Criminology",www.oup .com/uk/orc/bin/۴۹۳۷۷/۰۱۹۹۲/resources/synopses/cho۴.doc

Ngaire, Naffine, ۱۹۹۷, "Feminism and Criminology", Polity Press, First

Rafte, Hahn ,N.D, Nicol and Heidensohn, "France; International Femenist Perspectives in Criminology", Engenderinga Discipline, Bukingham, UK: Open Univercity Press

Steffens, meier, ۲۰۰۶, Darrell and others, “Gender Gop Trends for violent crimes”, Aucr- ncvs comparison, femimst criminology

Steffens, meier,“ ,۲۰۰۱,Encyclopedia of Post Modernism” ,Edited by Victor.E. Taylor and Charles E . Winqist , Routledge , London and New York , First Published

Steffens, meier,“ ,۱۹۹۲,Encyclopeddia of Sociology”, Editorial Board. Chief: edgar F. Borgatta, Macmillan Publishing Company